



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

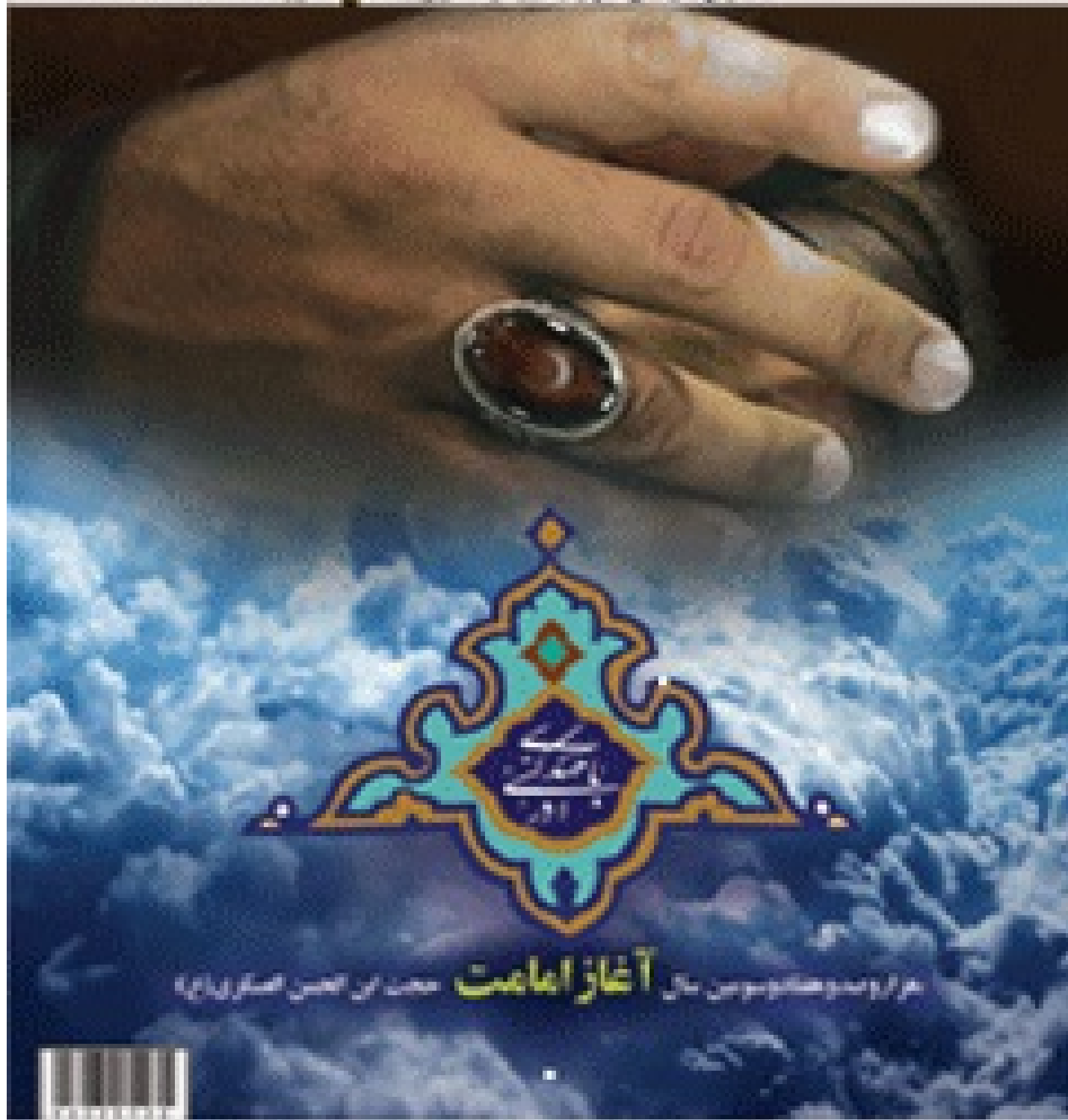
.ir

مجموعه آثار شهید سید ابوالحسن علی حسینی (عج) علیه السلام

موسیقی

شماره ۱۴

ماهنامه



هر آرزوی دنیوی و دینی در سایه آغاز امامت حضرت ابن الحسن (عج) علیه السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماهنامه موعود ۱۴

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	ماهنامه موعود ۱۴ - خرداد و تیر ۱۳۷۸
۷	مشخصات کتاب
۸	سرمقاله
۱۰	چشمه سار جاری امامت
۲۱	با دعای ندبه در پگاه جمعه-۱
۲۹	جاری چون فرات جاوید چون عاشورا
۳۷	تا کنم جان از سر غبت فدای نام دوست
۴۱	رشد خزنده اسلام در آلمان
۴۸	هزاره گرایان مسیحی آرامش اورشلیم را تهدید می کنند
۵۲	امام عصر، علیه السلام از منظر پروفیسورهای کربن
۵۸	موعود در قرآن-۸
۶۲	چهار ویژگی انقلاب حسین علیه السلام
۶۴	ایرانیان و آغاز زمینه سازی برای ظهور حضرت مهدی، علیه السلام
۷۰	مهدی، علیه السلام در حدیث دوازده امام-۳
۷۵	گفتگو درباره امام مهدی، علیه السلام-۱۰
۸۰	جهان آینده و آینده جهان-۱
۸۸	رانش کوه با روستای لبد چه کرد؟
۹۱	امروز امیر در میخانه تویی، تو!
۹۲	آرزوهای سپید
۹۳	ای خوشترین بهانه ماندن!
۹۶	شعر
۱۰۵	همیشه پشتیبان
۱۱۲	در مطبوعات

۱۱۵ ----- میعادگاه منتظران

۱۱۶ ----- معرفی کتاب

۱۱۷ ----- با راهیان کوی دوست...

۱۲۰ ----- پرسش و پاسخ

۱۲۵ ----- درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۷۸

عنوان و نام پدیدآور: شماره ۱۴ - خرداد و تیر ۱۳۷۸ / ماهنامه موعود

ناشر چاپی: ماهنامه موعود

مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه ، رایانه و ماهنامه

ص: ۱

اللهم انا نشكوا اليك فقد نبينا صلواتك عليه و اله و غيبه ولينا و كثره عدونا و شده الفتن بنا و تظاهر الزمان علينا

ای جگرگوشه جانم غم تو شادی هر دو جهانم غم تو

زمانی چند از خاموش شدن صدای توپها و خمپاره ها نمی گذرد. از شبهای بیم و روزهای هراس. از آژیر ممتد آمبولانسها در صفی به درازای ستونهای نظامی در مسیری کشیده شده از فرودگاه تا همه بیمارستانهای شهر. از لبخند زنان و مردانی که ساعتی انتظار در کنار واحدهای انتقال خون را غنیمت عمر، واسپس نعمت های پروردگارشان می دانستند. از همه آنچه که تمامیت مردی را به مبارزه می طلبید. از صدای خمینی بزرگ و نگاه تیزش که انفعال را در پاها و سکون در قلبهای می کشت و از خیلی چیزهای دیگر. از همه ایامی که بودن یا نبودن در میدانی به فراخی کره ارض معنی می یافت و از آرزوهای بلندی که گامها را برای صعود بر بلندای قله تاریخ صلا می داد. تا ندای تاختن بر ظالم و دفاع از مظلوم به نام خدا از همه گلدسته ها و مناره ها بلند شود، واسپس صبری جمیل تا امید برافراخته شدن پرچم «البيعه لله» را بر بلندای آسمان در دلها زنده گرداند. افسوس که تا چشم گشودیم، آرزوهای خرد و همتهای حقیر

در زیر شعارهایی خردتر از آرزوها و حقیرتر از همتها سایه افکن بر رد گامهای مردان مرد شد تا خامان ره نرفته دل به بازیهای سیاسی و سیاست بازیهای دون خوش دارند. گر سنگ از این حدیث بنالد عجب مدارا! به کجا می توان برد این درد بزرگ و این بازگشت رفیقان از نیمه راه را؟ هیئات که فراموشی همه بزرگیها بدل به حیثیتی حقیر شده و انکار خوبیها مدالی آویخته کنار سینه ها و عاملی برای کسب و جاهت در میان اشباح الرجال. نامردمانی که در تمامی ایام سخت بر فرش بی دردی غنودند و تماشاگر میدان شهادت مردان شدند تا شاید تایید فرزندخواندگان شیطان و اولاد یهودا متضمن زندگی حقارت بارشان شود. از کدامین درد باید نالید؟ از همه آنچه بر صفحه کاغذ آمد یا از بی مهری آنان که در وقت تاراج بقیه السیف خوبیها زبان در کام کشیده رخت اهل سلامت بر تن کردند. وه که عینک سیاه سیاست زدگی اندازه عالم را تیره می نمایاند که «سیاست» دورافتاده از عقل سیاسی. اگر گوش نیوشا و چشم بینا داشتیم، درمی یافتیم که فجر صادق دمیده. سپیده سرزده و دیری نخواهد پایید که خورشید حقیقت واسپس غیبتی دراز طلوع می کند تا جانی تازه به کالبد فسرده زمین و زمان بدهد. گوشهای بسیاری دمیدن فجر صادق را شاهد بوده اند. نفسهای بسیاری در زیر تالائو درخشان آن خورشید روی به زندگی و حیات دوباره آورده است. چگونه می توان چشم برهم نهاد و «خمینی» را نادیده انگاشت و «انقلابی» را که با خود خبر پایان یافتن تاریخ غرب و شروع تاریخ مردان «اهل دیانت» را داشت به فراموشی سپرد و نام و یاد مردان مرد را که سینه سپر ساختند و با بال شهادت تا آسمان انس بالا رفتند، از صفحه قلب و سینه کاغذها زدود؟ از چه زمانی به این بلای خانمانسوز گرفتار آمده ایم که ذکر بلند صیادان مرغ عشق و مرغان بی تاب قاف معرفت را نشانه آلودگی به سیاست بازی و سیاست زدگی می شناسیم؟ «الفبای سیاست» را در کدام مدرسه آموخته ایم که بی «عقل سیاسی» به تفسیر آن می نشینیم؟ هیئات که ندانستیم سیاست دورافتاده از فرهنگ آفت است و فرهنگ بی سیاست دلمشغولی آنان که سترون بر عرصه خاک می زیند. همواره بر این نکته اشاره داشته ایم که: آنکه از منظر «اهل فرهنگ و تفکر» به معاملات و مناسبات مردم می نگرد، سیاست را ذیل فرهنگ می شناسد تا مبنایی برای همه بودن و معنایی برای همه ملک داری عرضه کرده باشد. سیاستی که فرهنگ باطن آن را می نمایاند. سیاستی متکی به عقل سیاسی و نه سیاست بازی. بر اهل خرد پوشیده نیست که: آنانکه از «فرهنگ» دم می زنند با همه چیز کار دارند و برای همه چیز معنی ای می طلبند. رهنمایی که در شب چراغی فراوی مردمان قرار می دهند تا سراب را آب میندارند و مگیلان را مامن. وه که غفلت از «فرهنگ» بر سر همه مناسبات ما و از جمله سیاست آن آورد که همگان شاهد آنیم. و سیاست بی اتکا و مینا بر سر ادب و فرهنگ آن آورد که همگان از آن نالانیم. در هنگامه ای چهاردهمین شماره «موعود» را به نام «چهاردهمین» ستاره آسمان امامت و ولایت تقدیم مشتاقان و منتظران می کنیم که نام و یاد محمد مصطفی، صلوات الله علیه، ما را به رجعت به آیین حقیقی آن عالی جناب، حضرت رحمه للعالمین فرا می خواند، آئینی که واسپس هزار و اندی سال دیگر بار با حضور مردی از تبار محمد، هم نام محمد، با لباس محمد و با صفت ناب رحمه للعالمین آشکار می شود. «خمینی بزرگ» متذکر این نکته بود که نهضت بهمن ماه، طلایه دار حضور مهدی، علیه السلام، است و خرداد، سرآغاز فصل انتظار. همو که سروده بود: «انتظار فرج از نیمه خرداد کشم».

والسلام

سردبیر

ص: ۳

ابراهیم شفیعی سروسنانی اشاره: امام حسن عسکری، علیه السلام، در هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ ق. در حالی که بیش از ۲۸ سال از عمر شریفش نگذشته بود به شهادت رسید و جهان از فیض وجود او محروم گشت. با شهادت آن امام، فرزند برومند ایشان، حضرت مهدی، ارواحناده - که در آن زمان پنج سال بیشتر نداشت - عهده دار امامت شیعیان گردید. ضمن تسلیت شهادت یازدهمین امام شیعیان و بزرگداشت یک هزار و یکصد و شصتین سال امامت حجه بن الحسن العسکری، علیهما السلام، توجه خوانندگان عزیز موعود را به مطلبی که به همین مناسبت تهیه گردیده جلب می کنیم. دوران ۲۵۰ ساله امامت شیعی که با وفات پیامبر گرامی اسلام، صلی الله علیه وآله، در سال ۱۱ ق. آغاز گردید و با شروع غیبت صغری و قطع رابطه مستقیم امام معصوم، علیه السلام، با جامعه اسلامی در سال ۲۶۰ ق. پایان پذیرفت، به مقاطع مختلف با ویژگیها و خصوصیات متفاوت قابل تقسیم است. در این میان دوران چهل ساله امامت امام هادی و امام عسکری، علیهما السلام، که از سال ۲۲۰ ق. آغاز و تا سال ۲۶۰ ق. امتداد می یابد، به لحاظ واقع شدن در آستانه دوران غیبت صغری جایگاه خاصی داشته و از ویژگیهای متفاوتی برخوردار است. یکی از ویژگیهای این دوران شدت مراقبت و محدودیتهای فراوانی است که از سوی حکام جور نسبت به این دو امام بزرگوار اعمال می شد. اگرچه حاکمان ستم پیشه اموی و عباسی همواره بیشترین سختگیریها را نسبت به امامان شیعه روا می داشتند و آنها را از هر جهت در تنگنا قرار می دادند، اما در دوران امامت حضرت هادی و حضرت عسکری، علیهما السلام، این سختگیریها شدت بیشتری گرفت و محدودیتهای بیشتری برای این دو امام ارجمند در نظر گرفته شد. تا آنجا که در سال ۲۴۳ ق. به دستور متوکل عباسی

حضرت هادی، علیه السلام، به اجبار از مدینه به «سامرا» (عسکر) که در آن زمان مرکز خلافت بود، آورده شدند و تا زمان شهادت، یعنی سال ۲۵۴ ق. در این شهر تحت نظر قرار داشتند. (۱) حضرت امام حسن عسکری، علیه السلام، نیز بیش از نیمی از ایام عمر شریف خود را در سامرا گذراندند و از سال ۲۴۳ ق. که در سن یازده سالگی به همراه پدر به این شهر آمدند تا سال ۲۶۰ ق. که چشم از جهان فرو بستند امکان خروج از این شهر را نیافتند. اما علت این همه سختگیری نسبت به این دو امام بزرگوار چه بود و چرا دشمنان اهل بیت تا به این حد این پدر و پسر را در تنگنا قرار داده بودند؟ حضرت امام حسن عسکری، علیه السلام، خود در تحلیل علل و انگیزه های بر خورد شدید حاکمان ستم پیشه با ائمه اهل بیت، علیهم السلام، می فرماید: بنی امیه و بنی عباس به دو دلیل شمشیرهایشان را بر ضد ما افراشتند: نخست اینکه، آنها می دانستند هیچ حقی در خلافت ندارند، و به همین دلیل همواره در هراس بودند که مبادا ما در پی به دست آوردن خلافت و برگرداندن آن به جایگاه اصلی اش بر آییم. و دوم اینکه، آنها بر اساس روایات متواتر این موضوع را می دانستند که پادشاهی گردنکشان و ستم پیشگان به دست قائم ما از بین خواهد رفت؛ و تردیدی هم نداشتند که آنها از جمله گردنکشان و ستم پیشگان هستند، از همین رو برای کشتن خاندان رسول خدا، صلی الله علیه و آله، و از بین بردن نسل او به تلاش وسیعی دست زدند، بدان امید که با این کارها بتوانند جلوی تولد قائم را بگیرند و یا او را به قتل برسانند. اما، خداوند از اینکه امر خود را بر یکی از آنها آشکار سازد پرهیز داشت و می خواست نور خودش را بر خلاف میل کافران به حد تمام برساند. (۲) با توجه به شرایط و موقعیتی که حضرت امام حسن عسکری، علیه السلام، در آن قرار داشت، روشن است که موضوع تعیین و انتخاب جانشین آن حضرت، یعنی آخرین امام از نسل پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، که بر اساس روایات تردید ناپذیر بنیاد ظلم و بیداد را بر خواهد کند، تا چه درجه از اهمیت و حساسیت برخوردار است. اگر دشمنان اهل بیت، علیهم السلام، کوچکترین رد پایی از فرزند امام حسن عسکری، علیه السلام، و جانشین ایشان به دست می آوردند، قطعاً در پی نابودی آن حضرت برمی آمدند و اجازه نمی دادند که سلسله امامت استمرار پیدا کند. بنابراین چاره ای جز مخفی نگهداشتن موضوع تولد آخرین حجت حق نبود، و این پنهان کاری تا حدی بود که تا لحظه تولد ایشان

ص: ۵

۱- ر. ک: الکلبینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۱، ص ۵۰۱، ح ۷؛ الشیخ المفید، محمد بن محمد بن النعمان، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، قم، موسسه ال بیت لاحیاء، ج ۲، ص ۳۰۹-۳۱۲. شایان ذکر است که برخی از اهل تحقیق سال ۲۳۴ ق. را به عنوان سال ورود حضرت هادی، علیه السلام، به سامرا ذکر کرده اند. ر. ک: الصدر، محمد، تاریخ الغیبه الصغری، ص ۱۰۷ - ۱۰۸

۲- «قد وضع بنو امیه و بنو العباس سیوفهم علینا لعلتین؛ احدهما انهم کانوا یعلمون انه لیس لهم فی الخلافه حق فیخافون من ادعائنا ایاها و تستقر فی مرکزها. و ثانيهما انهم قد وقفوا من الاخبار المتواتره علی ان زوال ملک الجبابره و الظلمه علی ید القائم منا و کانوا لا یشکون انهم من الجبابره و الظلمه، فسعوا فی قتل اهل بیت رسول الله، صلی الله علیه و آله، و اباده نسله، طمعا منهم فی الوصول الی منع تولد القائم او قتله. فابی الله ان یکشف امره لواحد منهم، الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون». الحرالعالمی، محمد بن الحسن، اثبات الهداه، قم، المطبعه العلمیه، ج ۳، ص ۵۷۰، ح ۶۸۵.

نزدیکترین خویشاوندان حضرت عسکری، علیه السلام، نیز هیچ اطلاعی از این موضوع نداشتند. (۱) پنهان کاری شدیدی که در موضوع تولد حضرت مهدی، علیه السلام، اعمال می شد اگرچه برای حفظ جان آن حضرت لازم بود، اما از سویی دیگر ممکن بود که باعث سرگردانی و حیرت شیعیان پس از درگذشت حضرت عسکری، علیه السلام، بشود، لذا امام یازدهم از همان لحظه تولد، یاران خاص خود را در جریان قرار داده و به آنها اطمینان دادند که در موضوع جانشینی ایشان هیچ مشکلی پیش نخواهد آمد. با این تدبیر حضرت عسکری، اگرچه تا مدت کوتاهی پس از وفات ایشان، شیعیان دچار حیرت شده و در میان آنها اختلاف به وجود آمد، اما پس از آن همه کسانی که در پیروی از اهل بیت، علیهم السلام، اخلاص داشته و در قلبشان مرض و نفاق وجود نداشت آخرین، حجت حق را شناختند و از طریق نواب خاص با ایشان ارتباط برقرار کردند. با همه تفاسیلی که گذشت عده ای از مخالفان شیعه در پی این هستند که با طرح شبهاتی در اصل تولد امام عصر، علیه السلام، ایجاد تردید کنند و چنین القا نمایند که از نظر تاریخی خالی از هرگونه غرض سیاسی و تنها به انگیزه دستیابی به حقیقت به منابع و کتابهایی که در دورانی نزدیک به دوران غیبت صغری تالیف شده اند مراجعه می کردند؛ در می یافتند که هیچ جای تردیدی در موضوع تولد امام دوازدهم وجود ندارد. چنانکه شیخ مفید (۳۳۶-۴۱۳ ق.) در این باره می گوید: روایاتی که در اثبات [امامت] فرزند حسن [عسکری]، علیه السلام، وارد شده اند به گونه ای هستند که با آنها راه هرگونه عذر و بهانه بسته می شود. (۲) در آستانه یک هزار و یک صد و شصتین سال امامت امام عصر، علیه السلام، بی مناسبت ندیدیم که برای روشن شدن پاره ای اذهان مروی دوباره داشته باشیم بر مجموعه روایاتی که در زمینه اثبات امامت آن حضرت وارد شده اند. در این بررسی ابتدا به چند نمونه از روایاتی که از سالها پیش از تولد امام مهدی، علیه السلام، از پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، و امامان شیعه در زمینه امامت آن حضرت وارد شده اند، اشاره کرده و بعد از آن عبارات تنی چند از کسانی را که بر تولد فرزند امام حسن عسکری، علیه السلام، شهادت داده اند، مرور می کنیم و در نهایت هم به معرفی برخی از کسانی می پردازیم که حضرت مهدی، علیه السلام، را در زمان تولد و پس از آن مشاهده کرده اند. پیش بینی تولد امام مهدی، علیه السلام، چنانکه می دانیم، از همان سالهای آغازین ظهور اسلام موضوع امامان دوازده گانه از سوی پیامبر گرامی اسلام، صلی الله علیه وآله، مطرح گردید و پس از ایشان نیز هریک از ائمه، نام و مشخصات امامان پس از خود را تا آخرین امام معرفی می کردند تا جای هیچ شبهه و تردیدی برای مردم باقی نماند. در این مجال فرصت بررسی تفصیلی همه روایتهایی که در این زمینه وارد شده اند نیست و لذا تنها به ذکر برخی از آنها بسنده می کنیم:

ص: ۶

۱- ر. ک: الشيخ المفید، همان، ص ۳۳۶.

۲- «ثم قد جاءت روايات في النص على ابن الحسن، عليه السلام، من طرق ينقطع بها الأعداء». الشيخ المفید، همان، ص ۳۴۳.

۱. ثقه الاسلام کلینی (م ۳۲۹ ق.) و شیخ مفید (۳۳۶-۴۱۳ ق.) به اسناد خود از امام باقر، علیه السلام، چنین روایت می کنند: پیامبر خدا، صلی الله علیه وآله، به یارانش فرمود: به شب قدر ایمان بیاورید؛ همانا در این شب امور یک سال (همه آنچه در یک سال واقع می شود) نازل می گردد، و برای این موضوع پس از من حاکمان [و پیشوایانی] وجود دارند که عبارتند از، علی بن ابی طالب و یازده تن از نوادگان او. (۱) ۲. این دو عالم بزرگوار شیعی روایت دیگری را به همین مضمون از امام باقر، علیه السلام، نقل کرده اند که در آن آمده است: امیر مؤمنان، علیه السلام، به ابن عباس فرمود: همانا شب قدر در هر سال وجود دارد؛ و در آن شب امور یک سال نازل می شود؛ و برای این موضوع پس از رسول خدا، صلی الله علیه وآله، حاکمان [و پیشوایانی] قرار داده شده اند. ابن عباس پرسید: آنها که هستند؟ فرمود: من و یازده تن از نسل من، که همه امامانی هستند که حدیث می شوند. (۲) این دو روایت بیان کننده این حقیقت اند که «ملائک» و «روح» که به تعبیر سوره قدر به «اذن» پروردگار خویش در شب قدر نازل می شوند، «کل امر» و یا همه برنامه یک ساله جهان هستی را بر کسی که از سوی خداوند به ولایت برگزیده شده، عرضه می دارند، یعنی در زمان رسول خدا بر آن حضرت و پس از ایشان بر امامانی که یکی پس از دیگری سرپرستی امت اسلام را بر عهده می گیرند، عرضه می شود. بنابراین روایات یاد شده علاوه بر بیان مساله امامت و پیش بینی سلسله دوازده گانه جانشینان پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، بیان کننده لزوم استمرار سلسله امامت و ضرورت وجود ولی حی خدا در هر زمان نیز هستند؛ زیرا تا جهان باقی است شب قدر تکرار می شود و بی تردید در هر شب قدر می بایست امور یک ساله جهان بر ولی خدا عرضه گردد. ۳. در روایت دیگری امام باقر، علیه السلام، از جابر بن عبدالله انصاری، صحابی بزرگوار پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، چنین نقل می کنند: بر فاطمه، علیها السلام، وارد شدم دیدم که پیش روی او لوحی است که در آن نامهای همه اوصیا از نسل او نوشته شده است، آنها را بر شمردم دیدم که دوازده نفرند و آخرین آنها قائم، علیه السلام، است. سه تن از اوصیا نام «محمد» و سه تن از آنها نام «علی» داشتند. (۳) همچنین ابوبصیر از امام باقر، علیه السلام،

ص: ۷

-
- ۱- «قال رسول الله، صلی الله علیه وآله، لاصحابه: آمنوا بلیله القدر، فانه، ينزل فيها امر السنه و ان لذلك ولاه من بعدی علی بن ابی طالب و احد عشر من ولده». الکلینی، محمد بن یعقوب، همان، ص ۵۳۳، ح ۱۲؛ الشیخ المفید، همان، ص ۳۴۵-۳۴۶.
 - ۲- «قال امیر المؤمنین، علیه السلام، لابن عباس: ان ليله القدر فی کل سنه و انه ينزل فی تلك الليله امر سنه و لذلك الامر ولاه من بعد رسول الله، صلی الله علیه وآله، فقال له ابن عباس: من هم؟ قال: انا و احد عشر من صلیب ائمه محدثون». الکلینی، همان، ص ۵۳۲، ح ۱۱؛ الشیخ المفید، همان، ص ۳۴۶؛ همچنین ر. ک: النعمانی، محمد بن ابراهیم، کتاب الغیبه، تهران، مکتبه الصدوق، ص ۶۰، ح ۳؛ الشیخ الطوسی، محمد بن الحسن، کتاب الغیبه، تهران، مکتبه نینوی، ص ۱۴۱، ح ۱۰۶.
 - ۳- «دخلت علی فاطمه، علیها السلام، و بین یدیها لوح فیها اسماء الاوصیاء من ولدها، فعددت اثنی عشر آخرهم القائم، علیه السلام، ثلاثه منهم محمد و ثلاثه منهم علی». الکلینی، همان، ص ۵۳۲، ح ۱۱؛ همچنین ر. ک: الشیخ الصدوق، محمد بن علی بن الحسین، کمال الدین و تمام النعمه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ج ۱، ص ۲۶۹، ح ۱۳؛ الشیخ المفید، همان؛ الشیخ الطوسی، همان، ص ۱۳۹، ح ۱۰۳.

روایت می کند که: بعد از حسین بن علی نه امام خواهند آمد که نهمین آنها قائم ایشان است. (۱) چنین روایاتی از سایر امامان شیعه نیز نقل شده و آنچه ذکر شد تنها بخش کوچکی از روایات فراوانی است که در آنها به نقل از پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، و یا ائمه اهل بیت، علیهم السلام، این موضوع که پس از نبی اکرم، صلی الله علیه وآله، دوازده امام سرپرستی امت اسلام را برعهده می گیرند پیش بینی شده و در آنها تصریح شده که آخرین این پیشوایان مهدی امت و قائم آل محمد، علیهم السلام، است. (۲) بنابراین جای هیچ تردیدی باقی نمی ماند که بر اساس پیش بینی پیامبر گرامی اسلام و ائمه معصومین، علیهم السلام، می بایست یازده امام از نسل امیرالمؤمنین، علیه السلام، یکی پس از دیگری امامت مسلمانان را بر عهده گیرند. اما اینجا این پرسش مطرح می شود که شما به چه دلیل معتقدید که این پیش بینی به تمام و کمال محقق شده و آخرین امام از سلسله امامان دوازده گانه نیز به دنیا آمده و به امامت رسیده است؟ چرا که بسیاری از مردم نه تولد او را دیده اند و نه دوران رشد و بالندگی او را مشاهده کرده اند؟ در پاسخ این پرسش باید گفت که: اولاً، ما روایات معتبری از عصر امام عسکری، علیه السلام، در دست داریم که در آنها افرادی جلیل القدر به تولد امام دوازدهم شهادت داده و اظهار داشته اند که جانشین امام دوازدهم بر ما معلوم گشته است و ثانیاً عده زیادی از بزرگان شیعه حضرت را در زمان تولد و در اوان کودکی دیده و بر این موضوع گواهی داده اند و لذا شبهه در تولد حضرت مهدی، علیه السلام، به عنوان دوازدهمین امام، هیچ جایی نمی تواند داشته باشد. در اینجا برای روشن شدن بیشتر موضوع به پاره ای از دلایلی که در بالا از آنها یاد شد اشاره می کنیم: کسانی که بر تولد امام مهدی، علیه السلام، گواهی داده اند ۱. «محمد بن علی بن بلال» که از یاران امام حسن عسکری، علیه السلام، بوده و شیخ طوسی او را ثقه و مورد اعتماد دانسته است (۳) نقل می کند که: دو سال پس از وفات ابو محمد [امام حسن عسکری، علیه السلام] نامه ای از ایشان به دست من رسید که در آن مرا از جانشین خود آگاه کرده بود. همچنین سه روز پیش از وفات ابو محمد نامه دیگری از ایشان دریافت داشتم که در آن مشخص شده بود آن حضرت چه کسی را جانشین خود ساخته است. (۴) ۲. از «احمد بن محمد بن عبدالله» یکی از یاران امام حسن عسکری، علیه السلام، چنین روایت شده است: هنگامی که «زبیری» (۵) که لعنت خدا بر او باد، کشته شد نامه ای از ابو محمد [امام حسن عسکری، علیه السلام] به من رسید، که در آن آمده بود: «این جزای کسی است که حریم خدا را نگه نداشته و در حق اولیای او گستاخی می کند. او می پنداشت که مرا به قتل می رساند، در حالی که در پی من فرزندی وجود ندارد، اما [دیدم] خداوند قدرت خود را چگونه به او نشان داد؟!» در پی این ماجرا در سال ۲۵۶ ق. فرزندی برای آن حضرت متولد شد که او را «م ح م د» نامید. (۶) ۳. «احمد بن اسحاق القمی» از جمله معدود افرادی است که حضرت امام حسن عسکری، علیه السلام، او را در جریان تولد فرزند خویش

ص: ۸

۱- «یکون تسعه ائمه بعد الحسين بن علی تاسعهم قائمهم». الکلینی، همان، ص ۵۳۳، ح ۱۵؛ همچنین ر. ک: الشیخ الصدوق، همان، ج ۲، ص ۳۵۰، ح ۴۵؛ الشیخ المفید، همان، ص ۳۴۷؛ الشیخ الطوسی، همان، ص ۱۴۰، ح ۱۰۴؛ النعمانی، همان، ص ۹۴، ح ۲۵.

۲- برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر. ک: الکلینی، همان، باب ماجاء فی الانثی عشر و النص علیهم، ص ۵۲۵-۵۳۵؛ الطبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن، اعلام الوری باعلام الهدی، قم، مؤسسه ال بیت لاحیاء التراث، ج ۲، ص ۱۵۵-۲۰۸.

۳- ر. ک: الخوئی، السید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۳۰۹.

- ۴- «خرج الی من ابی محمد قبل مضیه بسنتین یخبرنی بالخلف من بعده، ثم خرج الی من قبل مضیه بثلاثه ایام یخبرنی بالخلف من بعده». الکلینی، همان، ص ۳۲۸، ح ۱/ الشیخ المفید، همان، ص ۳۴۸.
- ۵- «زبیری» لقب یکی از گردنکشان و دشمنان اهل بیت از نسل «زبیر» است که در زمان حضرت عسکری، علیه السلام، می زیست و آن حضرت را تهدید به قتل کرده بود. اما خداوند به دست خلیفه عباسی او را به سزای اعمالش رساند.
- ۶- «خرج عن ابی محمد، علیه السلام، حین قتل الزبیری، لعنه الله: «هذا جزاء من اجترا علی الله فی اولیائه، یزعم انه یقتلنی و لیس لی عقب، فکیف رای قدره الله فیه. و ولدله ولد سماه «م ح م د» فی سنه ست و خمسین». الکلینی، همان، ص ۳۲۹، ح ۵/ الشیخ المفید، همان، ص ۳۴۹.

قرار داده است. پیش از آنکه روایتی را که در این زمینه از ایشان نقل شده مرور کنیم، بجاست که برای درک جایگاه و موقعیت نامبرده در جامعه شیعی عصر خود توصیفی را که شیخ طوسی از ایشان نموده، نقل کنیم. شیخ طوسی در کتاب «الفهرست» در این باره می گوید: احمد بن اسحاق بن عبدالله بن سعد... بزرگ مرتبه، از یاران خاص ابو محمد [امام حسن عسکری] علیه السلام، است. او صاحب الزمان، علیه السلام، را مشاهده کرد. او شیخ قمین و پیک و فرستاده آنها [در نزد امامان شیعه] بوده است. (۱) اما روایتی که مرحوم شیخ صدوق از «احمد بن اسحاق» نقل کرده و در آن نحوه آگاه شدن ایشان از تولد آخرین جت حق بیان شده به قرار زیر است: برای ما فرزندی متولد شد. لازم است خبر تولد او را پنهان بداریم و به هیچ کس از مردم بازگو نکنیم؛ ما کسی را بر این تولد آگاه نمی کنیم جز خویشاوند نزدیک را به جهت خویشاوندی و دوست را به جهت ولایتش. دوست داشتیم خبر این تولد را به تو اعلام کنیم تا خداوند به جهت آن تو را مسرور سازد، همچنانکه مرا مسرور ساخت. والسلام. (۲) ۴. احمد بن اسحاق در روایت دیگری می گوید: از ابا محمد حسن بن علی عسکری، علیه السلام، شنیدم که فرمود: سپاس خدای را که مرا از دنیا نبرد تا جانشینم را به من نشان دهد. همو که آفرینش و خلق و خویش از همه مردم به رسول خدا، صلی الله علیه و آله، شبیه تر است... (۳) ۵. ابو هاشم جعفری (داود بن قاسم) که محضر چهار تن از ائمه، یعنی امام رضا، امام جواد، امام هادی و امام عصر، علیهم السلام، را درک کرده و به گفته نجاشی و شیخ طوسی در نزد ائمه «عظیم المنزله» و «جلیل القدر» بوده است، (۴) چنین نقل می کند: به ابا محمد [امام حسن عسکری]، علیه السلام، عرض کردم، جلالت شما مانع از این می شود که پرسشی را با شما در میان بگذارم، آیا اجازه می دهید پرسشی از شما داشته باشم؟ فرمود: پیرس. گفتم: آقای من! آیا شما فرزندی دارید؟ فرمود: آری. گفتم: اگر اتفاقی برای شما افتاد سراغ او را در کجا بگیریم؟ فرمود: در مدینه. (۵) ۷. «حمدان بن احمد القلانسی» که از فقهای کوفه بود و «کشی» او را توثیق نموده، (۶) نقل می کند که: [به عمری (عثمان بن سعید) گفتم: آیا ابو محمد [امام حسن عسکری، علیه السلام] از دنیا رفت؟ گفت: آری او از دنیا رفت اما کسی را در میان شما جانشین خود قرار داد که گردن او اینچنین است؛ در این حال با دستان خود [به گردنش] اشاره (۷) می کرد. (۸) کسانی که امام مهدی، علیه السلام، را دیده اند

ص: ۹

۱- الشيخ الطوسی، محمد بن الحسن، الفهرست، ص ۷۰، ش ۷۸؛ همچنین ر. ک: الخویی، السید ابوالقاسم، همان، ج ۲، ص ۴۷-۴۸.

۲- «ولدنا مولود فلیکن عندک مستورا، و عن جمیع الناس مکتوما، فانا لم نظهر علیه الا الاقرب لقرابته و الولی لولایته، احبنا اعلامک لیسرک الله به مثل ما سرنا به. والسلام». الشيخ الصدوق، همان، ج ۲، ص ۴۳۳-۴۳۴، ح ۱۶.

۳- «سمعت ابا محمد الحسن بن علی العسکری، علیهما السلام، یقول: الحمد لله الذی لم یخرجنی من الدنیا حتی ارانی الخلف من بعدی، اشبه الناس برسول الله، صلی الله علیه و آله، خلقا و خلقا...». همان، ص ۴۰۸-۴۰۹، ح ۷.

۴- ر. ک: الخوئی، السید ابوالقاسم، همان، ج ۷، ص ۱۱۸ و ج ۲۲، ص ۷۵.

۵- «قلت لابی محمد، علیه السلام، جلالتک تمنعنی من مسالتک؛ فتاذن لی ان اسألك؟ فقال: سل. قلت: یا سیدی! اهل لک ولد؟ فقال: نعم، فقلت: فان حدث بک حدث فاین اسال عنه؟ قال: بالمدينة». الکلینی، ص ۳۲۸، ح ۲؛ الشيخ المفید، همان،

۶- ر. ک: الخوئی السید ابوالقاسم، همان، ج ۶، ص ۲۴۷ و ۲۵۴.

۷- علامه مجلسی در کتاب «مرآة العقول» (ج ۴، ص ۲) در توضیح عبارت «و اشار بیده» که در روایت مزبور آمده است می گوید: «یعنی انگشتان ابهام و سبابه هر دو دست خود را از هم باز کرد و در همین حال دستان خود را از هم دور کرد. چنانکه در بین اعراب و غیر آنها برای اشاره به ستبری کردن رایج است. یعنی آن حضرت جوانی قدرتمند است که گردن او اینچنین است.»

۸- «قلت للعمری: قد مضی ابو محمد؟ فقال لی: قد مضی و لکن قد خلف فیکم من رقبتہ مثل ہذہ» و اشار بیده». الکلینی، همان، ص ۳۲۹، ح ۴، الشیخ المفید، همان، ص ۳۵۱ - ۳۵۲.

آنچه گذشت نمونه هایی از کلمات افراد معتمد و صاحب نام شیعه در زمان امام حسن عسکری، علیه السلام، بود که در آنها به طرق مختلف بر تولد فرزندان امام یازدهم و آخرین حجت حق گواهی داده شده بود. حال به بررسی کلمات کسانی می پردازیم که خود حضرت مهدی، علیه السلام، را به هنگام تولد و یا پس از آن مشاهده کرده اند: ۱. اولین شاهد تولد امام عصر، علیه السلام، «حکیمه» دختر بزرگوار امام جواد، علیه السلام، و عمه امام حسن عسکری، علیه السلام، است. (۱) شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق.) در کتاب «کمال الدین و تمام النعمه» جریان تولد امام مهدی، علیه السلام، را به نقل از بانو حکیمه بتفصیل بیان کرده است. (۲) اما ما در اینجا به روایتی که در «الکافی» در همین زمینه نقل شده بسنده می کنیم. «محمد بن القاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر» یکی از نوادگان امام موسی کاظم، علیه السلام، که از اصحاب امام هادی، علیه السلام، به شمار می آید (۳) چنین روایت کرده است: حکیمه دختر محمد بن علی، که عمه پدر او [مهدی] نیز هست، برای من نقل کرد که: او [فرزند امام حسن عسکری، علیه السلام] را در شب تولد و بعد از آن دیده است. (۴) ۲. محمد بن یعقوب کلینی به سند خود از «محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر»، از نوادگان امام هفتم شیعیان که در زمان خود سالخورده ترین نواده رسول خدا، صلی الله علیه و آله، در عراق به شمار می آمده، (۵) چنین نقل می کند: من [فرزند امام حسن عسکری، علیه السلام] در حالی که جوان نوری بود در بین دو مسجد مشاهده کردم. (۶) ۳. «عمرو الیهوازی» نیز از جمله کسانی است که حضرت صاحب، علیه السلام، را در کودکی دیده است. روایتی که مرحوم کلینی در این زمینه از ایشان نقل کرده، به شرح زیر است: ابو محمد [امام حسن عسکری]، علیه السلام، او را به من نشان داد و گفت: این صاحب شماس است. (۷)

۴. شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین و تمام النعمه» از «احمد بن اسحاق» که پیش از این ذکر او گذشت، چنین نقل می کند: خدمت ابا محمد حسن بن علی، علیه السلام، رسیدم و می خواستم از ایشان در مورد جانشین پس از او پرسش کنم. آن حضرت پیش از آنکه من سؤالی کنم، فرمود: ای احمد بن اسحاق! همانا خداوند تبارک و تعالی، از آن هنگام که آدم، علیه السلام، را آفرید زمین را از حجت خدا بر آفرید گانش خالی نگذاشته، و تا زمانی هم که قیامت برپا شود خالی نخواهد گذاشت... گفتم: ای پسر رسول خدا! پیشوا و جانشین پس از شما کیست؟ آن حضرت با شتاب به درون خانه رفت و در حالی که پسر بچه سه ساله ای را که رویی همانند ماه تمام داشت، بر دوش خود حمل می کرد، برگشت و گفت: ای احمد بن اسحاق! اگر در نزد خداوند، عز و جل، و حجت‌های او گرامی نبودی این پسر را به تو نشان نمی دادم. همانا او همان رسول خدا، صلی الله علیه و آله، و هم کنیه اوست. او کسی است که زمین را از عدل و داد پر می سازد همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

۱- ر. ک: الخوئی، السید ابوالقاسم، همان، ج ۲۳، ص ۱۸۷.

۲- ر. ک: الشيخ الصدوق، همان، ج ۲، ص ۴۲۴-۴۲۵.

۳- ر. ک: الخوئی، السید ابوالقاسم، ج ۱۷، ص ۱۵۸.

۴- «حدثتني الحكيمه ابنة محمد بن علي - و هي عمه ابيه - انها راته ليله مولده و بعد ذلك». الكليني، همان، ص ۳۳۰-۳۳۱، ج ۳، الشيخ المفيد، همان، ص ۳۵۱.

۵- ر. ک: الخوئی، السید ابوالقاسم، همان، ج ۱۵، ص ۹۳-۹۴ و ۱۰۷.

۶- رایته بین المسجدین و هو غلام، علیه السلام، الكلینی، همان، ص ۳۳۰، ح ۲، الشيخ المفید، همان، ص ۳۵۱.

٧- «ارانيه ابو محمد، عليه السلام، وقال: هذا صاحبكم». الكليني، همان، ص ٣٣٢، ح ١٢؛ الشيخ المفيد، همان، ص ٣٥٣ -

یا ابن رسول الله فمن الامام و الخلیفه بعدک؟ فنهض علیه السلام، مسرعا فدخل البيت، ثم خرج و علی عاتقه غلام کان وجهه القمر ليله البدر من ابناء الثلاث سنين، فقال: یا احمد بن اسحاق لولا کرامتک علی الله عز و جل و علی حججه ما عرضت علیک ابني هذا، انه سمی رسول الله، صلی الله علیه و آله، و کنته، الذی یملاء الارض قسطا و عدلا ملئت جورا و ظلما...». الشیخ الصدوق، همان، ج ۲، ص ۳۸۴-۳۸۵، ح ۱. (۱) الشیخ الطوسی، همان، ص ۲۱۷؛ همچنین ر. ک: الشیخ المفید، همان، ج ۲، ص ۴۳۵، ج ۲. (۲) ر. ک: الخوئی، السید ابوالقاسم، همان، ج ۱، ص ۲۰۲.

۱-۵. «جعفر بن محمد بن مالک الفراری» از گروهی از شیعیان که از آن جمله اند: علی بن بلال، محمد بن معاویه بن حکیم، حسن بن ایوب، نقل می کند. که: ما به خدمت ابامحمد حسن بن علی، علیه السلام، رسیدیم تا از آن حضرت در مورد حجت پس از ایشان پرسش کنیم. جمعیتی بالغ بر چهل نفر در خانه حضرت اجتماع کرده بودند. در این میان عثمان بن سعید عمر والعمری به سوی آن حضرت رفت و گفت، ای پسر رسول خدا می خواهیم از چیزی سؤال کنیم که شما از من بدان آگاه ترید. حضرت فرمود: بنشین ای عثمان!، او دلگیر شد و خواست از مجلس خارج شود که حضرت فرمود: کسی از اینجا خارج نشود. کسی از ما خارج نشد. پس از ساعتی، حضرت، علیه السلام، عثمان را صدا زد و عثمان از جا برخاست. حضرت فرمود: آیا به شما بگویم برای چه به اینجا آمده اید؟ همه گفتند: آری، ای پسر رسول خدا. پس فرمود: آمده اید که از من در مورد حجت بعد از من سؤال کنید. گفتند: آری. در این هنگام پسر بچه ای همچون پاره ماه که از همه مردم به ابامحمد، علیه السلام، شبیه تر بود به مجلس درآمد. حضرت فرمود: پس از من، این امام شما و جانشین من بر شماست، از او پیروی کنید و پس از من از یکدیگر پراکنده نشوید که در دین خود دچار هلاکت و نابودی می شوید. آگاه باشید که از امروز به بعد هیچ یک از شما او را نخواهید دید تا عمری از او بگذرد. پس آنچه عثمان به شما می گوید بپذیرید، به دستورات او سر نهید، و سخن او را بپذیرید، که او نماینده امام شماست، و سر رشته امور به او سپرده شده است.

۲-۶. «ابراهیم بن ادریس»، که بنا به گفته شیخ طوسی و برقی از اصحاب امام هادی، علیه السلام، بوده است،

علی اکبر مهدی پور اشاره: در مورد دعای ندبه و استناد آن سخنهای بسیاری گفته شده و رساله ها و کتابهای متعددی نیز در این زمینه تالیف شده است. اما هنوز در گوشه و کنار کسانی هستند که نسبت به این دعا ایجاد تردید می کنند و در سند آن خدشه وارد می سازند. مقاله ای که اینک تقدیم شما خوانندگان عزیز موعود می شود، ابتدا نگاهی اجمالی دارد به تاریخ ندبه سرایی برای آخرین حجت حق، حضرت مهدی، علیه السلام، و در ادامه نیز بتفصیل سند دعای ندبه را مورد بررسی قرار می دهد. ای نور یزدان، ای مهر تابان، ای فروغ بی پایان، ای خورشید همیشه فروزان! ای پرچم نجات در آغوش، ای چشمه سار عاطفه را نوش، ای غایب ناگشته فراموش. ای هر کجا فساد، تو هادم، ای هر کجا نظام، تو ناظم، ای هر کجا قیام، تو قائم. ای همه غمها را تو پایان، ای همه دردها را تو درمان، ای همه نابسامانیها را تو سامان. هجر جانکاهت به درازا کشید، چشمها همه فرو خفتند، جز چشمان شیدای شیفتگان، که در شب یلدای غیبت، طلوع خورشید جهان آرای تو را می جویند، ای خورشید فروزان هستی! دریا طوفانی شد، زورقها همه در هم شکستند، جز زورق سرخ چشم به راهان، که بر فراز امواج فتنه ها، کرانه رهایی بخش ترا می طلبند، ای ساحل آرام بخش نجات! پهنه گیتی خشکید، گل بوته ها همه پژمردند، جز لاله زار خونرنگ دلباختگان، ای چشمه جوشان حیات! آری شب تیره غیبت به درازا کشید، دریای سیاه زندگی طوفانی شد، پهنشدت انسانیت به کویر تفتان مبدل گشت و من در این شب تار وحشت زار، لحظه های ترا شماره کنم و در این غار دهشت زار، خسته و دلتنگ، انتظار ترا ستاره کنم، ای زداینده غم و موعود امم! براستی در تاریخ «وصل و هجران» و در دفتر «عشق و حرمان» «محبتی چنین دیرپا، محبانی چنین پای برجا

و محبوبی چنان گریز پای، هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده است، که یکهزار و یکصد و شصت و چهار سال است که این «جذبه و ناز» و این «راز و نیاز» ادامه دارد. این تنها مردمان عصر غیبت نیستند که از گسترش جور و ستم به ستوه آمده، در انتظار ظهور واپسین محب خدا ثانیه شماری نموده، در آتش فراقش می سوزند و از طولانی شدن غیبتش خون می گریند، بلکه همه پیامبران از غیبت و ظهور یوسف زهرا سخن گفته، فضایل و مناقبش را ستوده، انتظار ظهورش را به امت خود توصیه نموده اند. این حضرت داود، علیه السلام، است که در هر فصلی از زبور از ظهور موفور السرور آن حضرت سخن گفته، از شادی آسمانها، مسرت خاکیان، غرش دریاها، به وجد آمدن صحراها و ترنم درختان جنگلها به هنگام ظهور خبر داده، آبادانی جهان، آسایش انسان و آرامش همگان را در دولت کریمه اش به نمایش گذاشته، فرمان انتظار داده است. (۱) این حضرت دانیال، علیه السلام، است که گسترش عدل و برچسبیده شدن ستم را به دست حضرت قائم، علیه السلام، خیر داده، از رجعت مردگان سخن گفته و منتظران ظهور را ستوده است. (۲) این حقیق نبی، علیه السلام، است که نوید ظهور داده، از طول غیبتش سخن گفته، به امتش فرموده: اگرچه تاخیر نماید برایش منتظر باش، زیرا که البته خواهد آمد. (۳) این حضرت عیسی، علیه السلام، است که در بیش از پنجاه مورد از عهد جدید از ظهور ناگهانی حضرتش سخن گفته، به انتظار سازنده فرمان داده، از غفلت و بی توجهی بر حذر داشته می فرماید: کمرهای خود را بسته، چراغهای خود را فروخته بدارید... خوشا به حال آن غلامان که آقای ایشان چون آید ایشان را بیدار یابد. (۴) این رسول گرامی اسلام، صلی الله علیه و آله، است که در شب معراج، انوار طیبه حضرت علی و حضرت زهرا و دیگر امامان معصوم، علیهم السلام، را مشاهده می کند و نور مقدس حضرت بقیه الله، ارواحنا فداه، را می بیند که در میان آنها چون ستاره ای درخشان نورافشانی می کند. از خداوند منان می پرسد: پروردگارا اینها چه کسانی هستند، خطاب می شود: اینها امامان هستند و این همان «قائم» است که حلال مرا حلال می کند و حرام مرا حرام می نماید، به دست او از دشمنان خود انتقام می گیرم، او وسیله آرامش دوستان من و آرام بخش دلهای شیعیان تو، از ستمگران، منکران و کافران است. همو لایت و عزای (دو بت بزرگ قریش) را به صورت تر و تازه از دل خاک بیرون می آورد و آنها را طعمه آتش می سازد... (۵). آنگاه در ضمن یک حدیث بسیار طولانی می فرماید: طوبی لمن لقیه و طوبی لمن احبه و طوبی لمن قال به: خوشا به حال کسی که او را ملاقات کند، خوشا به حال کسی که او را دوست بدارد و خوشا به حال کسی که به او معتقد باشد. (۶) و اینگونه بود که اشرف کائنات نیز به خیل منتظران پیوست و منطق وحی از این انتظار و سوز و گداز پرده برداشت، آنجا که فرمود: قل، انما الغیب لله، فانظروا انی معکم من المنتظرین بگو براستی غیب از آن خداست، پس منتظر باشید که من نیز به همراه شما از منتظرانم. (۷) الکلبینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۷۰. (۸) امام به حق ناطق حضرت صادق، علیه السلام، فرمود:

ص: ۱۳

۱- عهد عتیق، مزامیر، مزموور، ۳۷/ ۹-۱۸ و مزموور ۹۶ / ۱۰-۱۳.

۲- عهد عتیق، اشعیا نبی، ۱۱ / ۴-۱۰.

۳- عهد عتیق، حقیق نبی، ۱۲ / ۱-۱۳.

۴- عهد جدید، انجیل لوقا، ۱۲ / ۳۵ و ۳۶.

۵- الشیخ الصدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۴۷.

٦- همان، کمال الدین و تمام النعمه، ج ١، ص ٢٦٨.

٧- سوره یونس

٨-، آیه ٢٠.

منظور از «غیب» در این آیه حجت غایب حضرت «قائم»، علیه السلام، است. (۱) و این امیر مؤمنان، علیه السلام، است که در یک خطبه پرشور از حضرت مهدی، علیه السلام، به عنوان: برترین قله شرف، دریای بیکران فضیلت، پناه بی پناهان، پیکارگر همیشه پیروز، شیر بیشه شجاعت، قهرمان دشمن شکن، ویرانگر کاخهای ستم، شمشیر برنده خداوند و... یاد می کند، دست روی سینه می گذارد و آهی از دل برمی کشد می فرماید: هاه، شوقا الی رؤیته آه، چقدر مشتاق دیدار اویم. (۲) و در حدیث دیگری از سیصد و سیزده فرمانده لشکری و کشوری حضرتش گفته، از اعماق دل می فرماید: و یا شوقاه الی رؤیتهم فی حال ظهور دولتهم. آه، چقدر مشتاقم که آنها را در حال ظهور دولیشان دیدار نمایم. (۱۰) اصیغ بن نباته گوید: روزی محضر مقدس امیر مؤمنان شرفیاب شدم، دیدم که در دریای فکر غوطه ور است و با انگشت مبارکش بر زمین می زند. عرض کردم: ای امیر مؤمنان! چه شده؟ شما را اندیشناک می بینم؟ با انگشت مبارکتان بر زمین می زنید، مگر به آب و گل علاقه مند شده اید؟ فرمود: نه، هرگز، به خدا سوگند حتی یک روز هم به این خاک و گل علاقه مند نشدم، ولی داشتم فکر می کردم درباره مولودی که از نسل من به دنیا خواهد آمد. او یازدهمین فرزند من است. او همان مهدی است که زمین را پر از عدل و داد کند، آن چنانکه پر از جور و ستم شده است. برای او دوران غیبت و سرگردانی هست. در آن ایام اقوامی از راه حق منحرف می شوند و اقوام دیگری به راه راست هدایت می گردند. (۳) این سوز و گداز و اظهار اشتیاق منحصر به امیر مؤمنان، علیه السلام، نیست که همه امامان از سوادای دل آرزوی دیدار آن خورشید جهان افروز را داشتند و هر کدام به تعبیری از این عشق درونی پرده برداشتند. این سبط اکبر امام حسن مجتبی، علیه السلام، است که پس از تشریح حکومت شکوهمند آن حضرت می فرماید: فطوبی لمن ادرک ایامه و سمع کلامه. خوشا به حال آنانکه روزگار همایونش را درک کنند و از او امرش اطاعت نمایند. (۴) و این سالار شهیدان حضرت حسین، علیه السلام، است که همواره به یاد منتقم خون خود و خون دیگر مظلومان در راستای تاریخ بود و به هنگام ترسیم قیام جهانی آن حضرت، از او به عنوان «الموتور بایه» تعبیر می کرد. (۵) «موتور» به معنای «صاحب خون» و «منتقم» است. (۶) در تفسیر آیه شریفه: و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا، فلا یسرف فی القتل، انه کان منصورا. کسی که مظلومانه کشته شود، برای صاحب خون او فرمانروایی مقدر کرده ایم، در کشتار زیاده روی نکند که او پیروزست. (۷) قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، ص ۲۸۵. (۸) امام صادق، علیه السلام،

ص: ۱۴

- ۱- القندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع الموده، ص ۵۰۸، چاپ استانبول.
- ۲- المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۱۵؛ الکاظمی، السید مصطفی، بشاره الاسلام، ص ۵۲.
- ۳- الخراز القمی، ابوالقاسم علی، کفایه الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، ص ۲۲۰؛ الشیخ الصدوق، همان، ج ۱، ص ۲۸۹.
- ۴- سلیمان، کامل، یوم الخلاص، ص ۳۷۴، چاپ چهارم.
- ۵- الشیخ الصدوق، همان، ح ۱، ص ۳۱۸.
- ۶- ابن الاثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۵، ص ۱۴۸.
- ۷- سوره اسرا
- ۸-، آیه ۳۳.

فرمود: این آیه در حق قائم آل محمد، صلی الله علیه وآله، می باشد که ظهور کرده، انتقام خون امام حسین، علیه السلام، را می گیرد. (۱) و این امام سجاد، علیه السلام، است که در خطبه معروف خود در مجلس یزید ویژگیهای خاندان عصمت و طهارت را می شمارد و می فرماید: خداوند به ما علم، حلم، سخاوت، شجاعت و محبت در دل مؤمنان عطا کرده، رسول خدا از ماست، وصی او از ماست، سرور شهیدان (جناب حمزه) جعفر طیار و دو سبط امت از ماست و آن مهدی که دجال را می کشد از ماست. (۱۷) و این امام باقر، علیه السلام، است که در مقام ابراز اشتیاق به دیدار آن حضرت می فرماید: و یا طوبی من ادرکه. خوشا به حال آنکه او را درک کند. (۲) و خطاب به «ام هانی» فرمود: فان ادرکت زمانه قرت عینک. اگر زمان او را درک کنی، دیدگانت روشن گردد. (۳) و این امام صادق، علیه السلام، است که در همین رابطه می فرماید: فطوبی لمن ادرک ذلک الزمان. خوشا به حال کسی که آن زمان را درک کند. (۴) آنگاه تعبیر بسیار بلندی دارد، که از طرفی حاکی از عظمت فوق العاده حضرت بقیه الله، ارواحنا فداه، و از طرف دیگر بیانگر نهایت عشق و علاقه امام صادق، علیه السلام، به ششمین فرزند دلنبد خویش است: و لو ادرکت، لخدمته ایام حیاتی. اگر من زمان او را درک می کردم، همه عمر دامن خدمت به کمر می بستم. (۵) آنگاه گرفتاری شیعیان را در عصر غیبت بازگو کرده، می فرماید: و لقد لتدمعن علیه عیون المؤمنین. از چشم مؤمنان سیل اشک برای آن حضرت سرازیر خواهد شد. (۶) اما شخص حضرت صادق، علیه السلام، چقدر در فراق حضرت بقیه الله، ارواحنا فداه، اشک ریخته، جز خدا نمی داند. «سدر صیرفی» می گوید: با همراهی «مفضل»، «ابوبصیر» و «ابان» به محضر مقدس امام صادق، علیه السلام، شرفیاب شدیم، او را مشاهده کردیم که بر روی خاکها نشسته، یک جامه خیبری، بی یقه و آستین کوتاه بر تن دارد، همانند مادر فرزند مرده گریه می کند، سراسر وجود مقدس آقا را حزن و اندوه فرا گرفته، آثار غم و اندوه در وجنات صورت ظاهر گشته، رنگ چهره بکلی دگرگون شده، سیل اشک از دلی پر خون و قلبی پر التهاب برخاسته، بر گونه های مبارکش فرومی ریخت و اینگونه زمزمه می کرد: سیدی غیبتک نفت رقادی، و ضیقت علی مهدی، و ابترت منی راحه فؤادی... ای سید و سرور من! غیبت تو خواب از دیدگانم ربوده، عرصه را بر من تنگ نموده، آسایش و آرامش را از دلم سلب کرده است... سدر می گوید: هنگامی که امام صادق، علیه السلام، را اینچنین پریشان دیدیم، دلهایمان آتش گرفت و هوش از سرمان پرید،

ص: ۱۵

- ۱- ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۶۳؛ البحرانی، السید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۱۸.
- ۲- المجلسی، محمدباقر، همان، ص ۱۳۷.
- ۳- الكلینی، محمدباقر، همان، ج ۱، ص ۲۷۶.
- ۴- المجلسی، محمدباقر، همان، ص ۱۴۴.
- ۵- النعمانی، محمد بن ابراهیم، کتاب الغیبه، ص ۲۴۵، چاپ تهران.
- ۶- الشیخ الصدوق، همان، ح ۲، ص ۳۴۷؛ النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان، ص ۱۵۲.

که چه مصیبت جانگاهی بر حجت خدا روی داده؟ چه فاجعه اسفباری بر او وارد شده است؟! عرض کردیم: ای فرزند بهترین خلایق! چه حادثه ای بر شما روی آورده که این چنین سیل اشک از دیدگانتان فرو می ریزد؟! و اشک مبارکتان چون ابر بهاری بر چهره تان سرازیر شده است؟! چه فاجعه ای شما را این چنین بر سوک نشانده است؟! وجود مقدس حضرت صادق، علیه السلام، چون بید لرزید و نفسهای مبارکشان به شماره افتاد، آنگاه آهی عمیق به پهنای قفسه سینه از اعماق دل برکشید و به ما روی کرد و فرمود: صبح امروز کتاب «جفر» را نگاه می کردم و آن کتابی است که همه مسایل مربوطه به مرگ و میرها، بلایا و حوادث را تا پایان جهان در بر دارد. این کتاب را خداوند به پیامبر خویش و پیشوایان معصوم از تبار او اختصاص داده است. در این کتاب، تولد، غیبت، درازی غیبت و دیرزستی قائم ما و گرفتاری و باورداران در آن زمان، راه یافتن شک و تردید بر دل مردم در اثر طول غیبت و مرتد شدن مردم از آیین مقدس اسلام را خواندم و دیدم که چگونه رشته ولایت را که خداوند در گردن هر انسانی قرار داده، می گسلند و از زمره اسلام بیرون می روند، دلم به حال مردم آن زمان سوخت و امواج غم و اندوه بر پیکرم فرو ریخت. (۱) مطالعه احوال شیعیان این زمان، این چنین امام صادق، علیه السلام، را دگرگون کرده، سیل اشک بر چهره مبارکشان روان ساخته، ولی ما که آن صلابت و مقاومت امام، علیه السلام، را نداریم، و سنگینی حوادث تلخ زمان را بر شانه های خود لمس می کنیم، چه حالی خواهیم داشت؟ اینکه سراسیمه سر به بیابان نمی گذاریم، و آتش دلمان جهان هستی را طعمه حریق نمی سازد، به این دلیل است که عظمت فاجعه و عمق مصیبت را آنچنان که باید درک نمی کنیم. و این امام کاظم، علیه السلام، است که از غیبت امام عصر، علیه السلام، سخن می گوید و خطاب به برادر بزرگوارش «علی بن جعفر» می فرماید: انما هی محنه من الله عز و جل امتحن بها خلقه. آن یک آزمون الهی است که خداوند متعال بندگانش را به این وسیله آزموده است. و هنگامی که علی بن جعفر، علیه السلام، توضیح بیشتری می خواهد، می فرماید: یا بنی عقولکم تضعف عن هذا و احلامکم تضیق عن حمله و لکم ان تعیشوا فسوف تدرکونه. پسر جان! عقلهای شما از درک آن ناتوان است و استعدادهای شما از حمل آن عاجز است، اگر زنده بمانید آن را در می یابید. (۲) و این حضرت رضا، علیه السلام، است که از طول غیبت آن حضرت یاد کرده می فرماید: بیکی علیه اهل السماء و الارض و کل حری و حران و کل حزین و لهفان. همه اهل آسمان و زمین، همه عاشقان و دلباختگان، و همه دردمندان و دلسوختگان برای او گریه می کنند. (۳) هنگامی که «دعبل خزاعی» اشعار مشهورش را در محضر امام هشتم خواند، چون از بقیه الله و قیام شکوهمند آن حضرت یاد کرد، امام رضا، علیه السلام، از جای برخاست و دست مبارکش را بر سر نهاد و در برابر نام حضرت ولی عصر، علیه السلام، تواضع نمود و برای فرجش دعا کرد. (۴) از امام صادق، علیه السلام، سؤال شد: چرا به هنگام شنیدن نام «قائم» لازم است برخیزیم؟ فرمود: برای آن حضرت غیبت طولانی هست و این لقب یادآور دولت

ص: ۱۶

۱- الشیخ الطوسی، کتاب الغیبه، ص ۱۶۷، چاپ جدید.

۲- الشیخ الصدوق، همان، ج ۲، ص ۳۶۰.

۳- المجلسی، محمدباقر، همان، ج ۵۱، ص ۱۵۳.

۴- التستری، قاموس الرجال، ج ۴، ص ۲۹۰.

حقه آن حضرت و ابراز تاسف بر غربت اوست، و لذا آن حضرت از شدت محبت و مرحمتی که به دوستانش دارد، به هر کسی که حضرتش را با این لقب یاد کند نگاه محبت آمیزی می کند. از تجلیل و تعظیم آن حضرت است که هر بنده خاضعی در مقابل صاحب (عصر) خود، هنگامی که مولای بزرگوارش به سوی او بنگرد از جای برخیزد. پس باید برخیزد و تعجیل در امر فرج مولایش را از خداوند منان سالت بنماید». (۱)

و این حضرت جواد، علیه السلام، است که در چهارسالگی بشدت در غم و اندوه غوطه ور شده، پدر بزرگوارش از سبب هم و غمش می پرسد، از مصیبت‌های مادرش حضرت زهرا، علیها السلام، و انتقام خون محسن زهرا در عصر ظهور یاد می کند. (۲)

و در حدیث دیگری قیام شکوهمند امام عصر، علیه السلام، را ترسیم می کند و در پایان می فرماید: فاذا دخل المدینه اخرج اللات و العزی فاحرقهما. چون وارد مدینه منوره بشود، آن دو بت پلید قریش را از خاک بیرون می آورد و طعمه حریق می سازد. (۳)

و این امام هادی، علیه السلام، که در زندان سامرا به یاد یوسف زهراست و به «صقر بن ابی دلف» می فرماید: روز سه شنبه به رسول خدا اختصاص دارد... روز پنجشنبه به پسر من (امام حسن عسکری) و روز جمعه به فرزند پسر من (حضرت مهدی، علیه السلام) اختصاص دارد. (۴)

و این امام حسن عسکری، علیه السلام، است که در زندان سامرا به یاد فرزند دلیندش نغمه سرایی می کند و این بیت را زمزمه می کند: من کان ذا عضد یدرک ضلایته ان الذلیل الذی لیست له عضد هم سنگرش می پرسد: «آیا شما فرزندی دارید؟» می فرماید: ای و الله سیکون لی ولد یملا الارض قسطا، فاما الان فلا. آری سوگند به خدا، برای من فرزندی خواهد بود که روی زمین را پر از عدل و داد کند، اما در حال حاضر فرزندی ندارم. آنگاه به شعر زیر تمثال جست: لعلک یوما ان ترانی کانما بنی حوالی الاسود اللواید تو شاید روزی مرا ببینی که فرزندانم همانند شیرهای ژبانی که یالشان روی هم ریخته است، در اطراف من گرد آمده باشند. (۵)

و چون خورشید امامت از افق سامرا طالع گردید، به احمد بن اسحاق فرمود: سپاس خداوندی را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا دیدار فرزندم را که جانشین من است و شبیه ترین مردم از جهت خلقت و سیرت به رسول خدا می باشد به من ارزانی فرمود. (۶)

در دومین روز ولادت که حکیمه خاتون گهواره را خالی دید، پرسید: سرور و مولایم چه شد؟ فرمود: یا عمه استود عناه الذی استودعت ام موسی. عمه جان! او را به خداوندی سپردیم که مادر حضرت موسی، علیه السلام، فرزندش را به او سپرد. (۷)

و این حضرت بقیه الله است که همواره از طولانی شدن دوران غیبت در سوز و گداز و در غالب تشرفات فرمان دعا برای تعجیل در امر فرج صادر می کند و در توفیق شریف می فرماید: و اکثروا الدعاء بتعجیل الفرج، فان ذلک فرجکم: برای تعجیل در امر فرج فراوان دعا کنید که فرج شما نیز در آن است. (۸)

«محمد بن عثمان» دومین نائب خاص، آن حضرت را در «باب المستجار» می بیند که از استار کعبه آویخته، عرض می کند: اللهم انتقم من اعدائی. بار خدایا انتقام مرا از دشمنانم بگیر. (۹)

آخرین بار که خدمت آن حضرت می رسد، وجود اقدس حضرتش را در کنار خانه خدا می بیند که دست به سوی پروردگار برافراشته، عرضه می دارد: اللهم انجزلی ما وعدتني: بار الها! آنچه به من وعده فرمودی، امضا بفرما. (۱۰)

ص: ۱۷

۱- الصافی الکلیلیگانی، لطف اله، منتخب الاثر، ص ۵۰۶.

۲- البحرانی، السید هاشم بن سلیمان، حلیه الابرار فی فضایل محمد و آله الاطهار، ج ۲، ص ۵۹۸؛ بیت الحزان، ص ۱۰۰.

۳- الشیخ الصدوق، همان، ح ۲، ص ۳۸۳.

۴- المجلسی، محمدباقر، همان، ج ۵۱، ص ۱۶۲.

- ٥- الطبرسى، ابوعلی الفضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ص ٢٩١.
- ٦- الشیخ طوسی، همان، ص ٢٣٧.
- ٧- الطبرسى، ابوعلی الفضل بن حسن، الاحتجاج، ج ٢، ص ٤٧١؛ الشیخ الطوسی، کتاب الغیبه، ص ٢٩٢.
- ٨- المجلسی، محمدباقر، همان، ج ٥٢، ص ٣٠.
- ٩- الامین العاملی، السید محسن، اعیان الشیعه، ح ٢، ص ٧١، قطع رحلی.
- ١٠- الموسوی الاصفهانی، السید محمدتقی، مکیال المکارم، ح ٢، صص ١٠٢-١٠٣.

جواد محدثی اشاره: سالگرد ارتحال امام راحل، قدس سره، فرصت مناسبی برای بزرگداشت یاد و نام آن فرزانه دوران و تجلیل از بزرگ احیاگر اسلام در آغاز سده پانزدهم است. نهضتی که امام خمینی برای احیای فرهنگ و اندیشه اسلامی آغاز کرد، عرصه های مختلف اجتماعی - سیاسی فرهنگی مسلمانان ایران و جهان را در نوردید و در مدت کوتاهی آثار آن را متجلی ساخت. همچنانکه به مدد دم مسیحایی آن پیامبر انقلاب، فرهنگ جهاد و انتظار فرج جانی دوباره گرفت، فرهنگ عاشورا نیز پس از هزار و چهارصد پویاتر از همیشه و در گستره ای وسیعتر از پیش، جلوه گر شد. در ایام سوگواری حضرت اباعبدالله الحسین، علیه السلام، و در آستانه دهمین سال ارتحال امام خمینی، قدس سره، بجاست که مروری دوباره داشته باشیم بر حرکتی که ایشان برای احیای خط عاشورا و نهضت خونبار سید الشهداء، علیه السلام، آغاز نمود. خط احیاگری ائمه، علیهم السلام آنچه در کربلا، در عاشورای سال ۶۱ ق. اتفاق افتاد، گرچه بظاهر یک حادثه می نمود، اما حماسه ای عظیم و تکان دهنده بود که وجدانهای خفته را بیدار کرد و خون رشادت و آگاهی و حماسه، در رگهای امت اسلامی دوانید. عاشورای حسینی، به مکتبی تبدیل شد که ستمدیدگان را بر ضد ظلم، می شوراند و پیروان مکتب شهادت را به مقابله با سلطه های غیر دینی و ضد دینی بر می انگیزد. از این رو، امامان شیعه، به عنوان یک «خط احیاگر» و برنامه ای بسیج کننده، روی حادثه کربلا تاکید داشتند و همواره می کوشیدند که آن را زنده و سازنده نگه دارند. این خط مشی، هم یک برنامه مستقل الهام دهنده و تربیتی بود، هم نوعی مقابله با «سیاست سکوت» و «خط منزوی سازی» که از سوی قدرتهای حاکم اعمال می شد. برنامه احیاگری و ذکر، از سوی ائمه، علیهم السلام، و سیاست به فراموشی سپردن و بی اثر ساختن و پرده پوشی بر آنچه در عاشورا گذشت، از سوی حکومتهای جور، در تقابل شدید قرار داشت، همین، سبب شد تا پیرامون محور عاشورا و کربلا،

یک فرهنگ پدید آید، فرهنگی حماسی و سیاسی، بر مبنای عشق به اهل بیت، علیهم السلام، که تجلی عشق به حق و آرمانهای والای مکتب بود و سبب می شد «خط ائمه» از آن انزوای تحمیلی به در آید. این فرهنگ و حماسه، در برخی سنتها، مراسم، عکس العملها، ابزار و وسائل، روزها و اماکن و... نمود و تجلی یافت. برخی از این نمونها از این قرار بود: - گریه بر امام حسین، علیه السلام، - زیارت کربلا، - عزاداری محرم و سینه زنی و زنجیرزنی و قمه زنی، - مجالس سوگواری بر حسین، علیه السلام، در طول سال، - تشکیل و تاسیس هیئتهای عزاداری و توسل، - ساختن تکیه ها و حسینیه ها و عزاخانه ها، - نذر و وقف برای اباعبدالله الحسین، علیه السلام، و عزاداری، - نوحه خوانی و مرثیه سرایی و پرده خوانی، - وعظ و خطابه در محافل حسینی و روضه خوانی - توسل به شهدای کربلا - برپایی و اجرای تعزیه و شبیه خوانی، - سقایی و یاد تشنگی حسین، علیه السلام، - نامگذاری اماکن، مساجد، تکیه ها و هیئتهای متوسلین به نام شهدای کربلا، - قداست تربت امام حسین، علیه السلام، و مهر کربلا، - لقب «کربلایی» برای زائر سیدالشهداء و چاووش خوانی، - الهام بخشی فرات، قبر شش گوشه و گودال قتلگاه و قنداق اصغر، علیه السلام، - مقتل نویسی، - گرامیداشت اربعین، - علامات و پرچم و توق و کتل، - و... بسیاری از اینگونه محورها و موضوعات، که شرح و بسط تاریخی همه اینها و تحلیل و نقش آنها در زنده نگه داشتن حماسه عاشورا و شکل دادن به «فرهنگ عاشورا» کتابی عظیم خواهد شد. در این نوشته، تنها به توضیحی درباره برخی روشها که در فرهنگ اسلامی در راستای پاسداری از مکتب خون و حماسه حسینی نقش داشته و دارد، می پردازیم. مدایح و مرثیاتی در روزگاری که شعر و ادب، در اختیار حکام جور بود و شاعران اجیر، چه برای مدح امیران و سلاطین و چه گستاخانه برای بدگویی از خاندان عصمت و طهارت، علیهم السلام، پول می گرفتند و شعر می سرودند، امامان می کوشیدند تا از شعر، به عنوان سلاحی در دفاع از حق و مبارزه با ستم و افشای چهره تزویر استفاده شود. بخصوص شاعران شیعه درباره مظلومیت شهدای کربلا و کشتگان وادی عشق در عاشورا، با جانسوزترین تعبیرات، شعر می سرودند و «جهاد فرهنگی» آنان مورد تایید و حمایت ائمه بود. سروده های موضعدار شاعران متعهد، در دو محور «مدایح» و «مرثیاتی» بود و هر دو قالب در راستای تبیین «خط حق» به شمار می رفت. امام صادق، علیه السلام، فرمود: من قال فینا بیت شعر بنی الله له بیتا فی الجنه (1) هر کس درباره ما خاندان، یک بیت شعر بسراید، خداوند برایش خانه ای در بهشت بنا می کند. شاعرانی همچون دعبل، کمیت، عبدالله بن کثیر، سید حمیری و... در این خط عمل می کردند.

ص: ۱۹

علامه امینی درباره سید حمیری که یکی از وارسته مردان مخلص اهل بیت و شاعران توانمند ولایت و عاشورا و یکی از مرثیه سرایان بلند پایه حماسه کربلا بود، می گوید: حضور در هر مجلسی که در آن آل محمد، صلی الله علیه و آله، یاد نمی شد، او را ملول و خسته می کرد و هرگز به محفلی که خالی از آنان بود، انس و الفت نداشت (۱). «دعبل» نیز در قصیده معروف «مدارس آیات»، در بخشی عمده، به سوگ شهادت آل محمد، صلی الله علیه و آله، و به خون خفتگان دشت کربلا و مرثیه اباعبدالله الحسین، علیه السلام، پرداخته است. (۲) امام صادق، علیه السلام، به یکی از شاعران خط خون، «جعفر بن عفان طائی» فرمود: به من خبر رسیده که درباره امام حسین، علیه السلام، شعر می گویی و خوب هم شعر می گویی؟ گفت: آری. آنگاه بخشی از شعرها و مرثیه هایش را در محضر امام صادق، علیه السلام، خواند. امام و اطرافیان بشدت گریستند، تا آنجا که سیلاب اشک بر صورت و محاسن امام جاری شد، سپس امام فرمود: - ای جعفر! به خدا سوگند، در این لحظه که سوگنامه حسین (ع) را می خواندی، فرشتگان مقرب پروردگار، شاهد و شنوای سخنت بودند و چون ما و بیش از ما گریستند، خداوند، بهشت را بر تو لازم کرد و تو را آمرزید. سپس افزود: ما من احد قال فی الحسین، علیه السلام، شعرا فبکی و ابکی به الا اوجب الله له الجنة و غفر له. (۳) هیچ کس درباره حسین، علیه السلام، شعری نگفت که بگرید و بگرایاند، جز آنکه خداوند، او را بخشوده و بهشت را بر او واجب گرداند. به کارگرفتن عنصر شعر، به لحاظ «تاثیر عاطفی» و «گسترش سریع»، گامی اساسی در ثبت حماسه های عاشورا در دفتر تاریخ بوده است. مردم نیز، اشعار مدح و مرثیه را می خواندند، حفظ می کردند، حتی به فرزندان خود می آموختند. تعالیم عاشورا، در خلال همین سروده ها نسل به نسل، زنده می ماند و خوگرفتگان به مدایح و مراثی، در سایه محتوای این اشعار، با فرهنگ اهل بیت می زیستند. امام امت، قدس سره، فرموده است: با این هیاهو، با این گریه، با این نوحه خوانی، با این شعرخوانی، با این نثرخوانی، ما می خواهیم این مکتب را حفظ کنیم، چنانچه تا حالا هم حفظ شده. (۴) عزاداری بر پا کردن شعائر سوگواری بر شهیدان مظلوم، ضمن مقابله نمودن با فراموش شدن یادشان، تعلیم دهنده ارزشهای متعالی حماسه کربلاست. مراسمی که همه ساله و همه جا به یاد کربلا و عاشورا بر پا می شود، مایه بقای مکتب و گسترش تعالیم وحی و اهل بیت است. رساندن صدای شهادت عاشورائیان به گوش تاریخ، در هیاهوی پر فریب اغواگران برای پوشاندن حقایق و لوث کردن خون شهدا، رسالتی عظیم بوده و هست. شدت علاقه ائمه به مجالس عزاداری سیدالشهداء و نیز، میزان خصومت و ناراحتی دشمنان از برپایی آنگونه محافل و اجتماعات، گویای این حقیقت است که حیات حماسه عاشورا در گرو این شعائر است، و گرنه به فراموشی سپرده می شود. امام صادق، علیه السلام، به عبدالله بن حماد فرمود: به من خبر رسیده که جمعیتی از اطراف کوفه و جاهای دیگر

ص: ۲۰

۱- الغدیر، ج ۲، ص ۲۴۲.

۲- همان، ص ۳۸۱ به بعد.

۳- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲، وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۶۴.

۴- صحیفه نور، ج ۸، ص ۷۱.

این اقلیت، یک راهی درست کردند که این راه، خودش سازمان ده است... شیعیان با اقلیت آن وقت، اجتماع می کردند و شاید بسیاری از آنها هم نمی دانستند مطلب چه هست، ولی مطلب، سازماندهی به یک گروه اقلیت در مقابل آن اکثریتها و در طول تاریخ، این مجالس عزا که یک سازماندهی سرتاسری کشورهاست، کشورهای اسلامی هست، و در این ایران که مهد تشیع و اسلام و شیعه است، در مقابل حکومتهایی که پیش می آمدند و بنای بر این داشتند که اساس اسلام را از بین ببرند، اساس روحانیت را از بین ببرند، آن چیزی که در مقابل آنها، آنها را می ترساند، این مجالس عزا و این دستجات بود. (۱) آنچه به این برنامه غنا و تاثیر می بخشد، گذر از جنبه شکلی آن و پرداختن و رسیدن به محتوا و جهت و حقیقت آن است، اولیای دین نیز پیوسته با هشدارهایشان در این راه، ارشاد کرده اند، تا عزاداری و سوگواری، الهام بخش «فرهنگ جهاد و شهادت» باشد و به صورت یک موج تبلیغی، و مبارزاتی و حماسی در آید و در عزاداری، «احساس» به کمک «شعور» آید و شعور، پشتوانه احساس عاطفی گردد، تا اینگونه مجالس و شعائر و سنتها از محتوا تهی نشده و به تشریفاتی کم اثر، یا بی اثر تبدیل نگردد. عزاداری مفهومی گسترده دارد، هم برنامه های وسیع شیفتگان سیدالشهداء را در دو ماه محرم و صفر در همه قلمرو کشورهای اسلامی شامل می شود، هم آنچه را که محدود و ساده، هر روز، در هر گوشه ای، خانه ای، مسجدی، برگزار می شود و یاد «اهل بیت» زنده نگه داشته می شود. «اشک»، پاسدار «خون» عزاداری (که از آن سخن می رفت) مفهومی گسترده تر از گریستن دارد. «گریه» و اشک ریختن در سوگ سالار شهیدان، نشانه عشق به دودمان پاکی و فضیلت است. اشک شاهد شوق و دلیل و نشانه پیوند است، اشک زبان دل و ترجمان محبت است، تا نسوزد دل، نریزد اشک و خون از دیده ها آتشی باید که خوناب کباب آید برون آنکه در سوگ عاشورائیان می گرید، با پای دل در کاروان حسینی گام برمی دارد و اهل همین قافله است. از این رو، هم اشکهایی که در ماتم حسین، علیه السلام، ریخته شود، مقدس شمرده شده، هم گریستن و گریاندن ثواب دارد و هم پیشوایان دین، خودشان پیوسته چشمانی اشکبار به یاد «عاشورا» داشته اند. اینگونه بوده است که اشکهای داغداران و دیده های گریان، پاسدار پیام خون شهیدان بوده است، چونکه گریستن بر شهادت حسین، علیه السلام، و یارانش، امضای راه خونین آنان و تجدید بیعت با «کربلا» و فرهنگ شهادت است و اشک، خون می پرورد و گریستن، حماسه می آفریند. ائمه شیعه، شهادت و گواهی اشک را بر صداقت عشق، پذیرفته و از آن ستایش و نسبت به آن تشویق کرده اند. در این زمینه، روایات بسیاری است که نقل آنها در این نوشته نمی گنجد.

ص: ۲۲

امام رضا، علیه السلام، فرموده است: من تذکر مصابنا فبکی و ابکی، لم تبک عینه یوم تبکی العیون و من جلس مجلسا یحیی فیه امرنا لم یمت قلبه یوم یموت القلوب (۱) هر کس مصیبت‌های ما را به یاد آورد و بگرید و بگریاند، هرگز چشمانش در روزی که دیده‌ها گریان است، نمی‌گرید و هر که در مجلسی نشیند که امر ما در آن احیا و زنده می‌شود، در روز مرگ دلها، دلش نمی‌میرد. در سلسله اشک بود گوهر مقصود گر هست ز یوسف خبر، این قافله دارد در سخن مفصلی که امام رضا، علیه السلام، درباره فضیلت و ارزش و آثار گریستن بر امام حسین، علیه السلام، به «ریان بن شیب» فرموده است، این احیاگری و یادآوری نسبت به حادثه جانگداز کربلا به چشم می‌خورد. حضرت به او فرمود: ای پسر شیب! اگر بر چیزی گریه می‌کنی، بر حسین، علیه السلام، گریه کن، که او را همچون گوسفند سر بریدند، همراه هجده نفر از دودمانش که همه از کسانی بودند که روی زمین بی‌نظیر بودند، آسمانها و زمینها در شهادت او گریستند... (۲) حضرت رضا، علیه السلام، شاید به اقتضای شرایط روزگار، تاکید بیشتری نسبت به مساله دارد. از جمله در روایتی بلند، می‌فرماید: در این ماه (محرم) دشمنان، خون ما را به ناحق ریختند و هتک حرمت ما نمودند و فرزندان و بانوان ما را به اسارت گرفتند و خیمه‌های ما را به آتش کشیدند و غارت کردند... عاشورا، روز حسین، علیه السلام، پلکهای ما را مجروح و اشکهایمان را جاری ساخت و ما از سرزمین کربلا، گرفتاری و رنج به میراث بردیم. پس باید بر کسی همچون حسین علیه السلام گریه کنندگان بگریند، که گریه بر او، گناهان بزرگ را فرو می‌ریزد... (۳) این گریستن که «شرکت در حماسه او و هماهنگی با روح او موافقت با نشاط و حرکت اوست» (۴) و این نثار اشکها بر دامن احساس و در راه حق، مورد قدردانی و رحمت خواهی از سوی امامان قرار گرفت و به نوعی نصرت جبهه حق و تقویت خط امامان محسوب می‌شد. امام امت، قدس سره، در تحلیل اجتماعی مساله گریه و عزاداری برای امام حسین، علیه السلام، بیانات بلند و ارزشمندی دارد از جمله می‌فرماید: ثوابهای بسیار برای عزاداران او مقرر کردند، تا مردم را بیدار نگه دارند و نگذارند اساس کربلا که پایه اش بر بنیان کردن پایه‌های ظلم و جور، و سوق مردم به «توحید» و «معدلت» بود، کهنه شود، با این حال، لازم است که برای عزاداری که شالوده اش بر این اساس ریخته شده، چنین ثوابهایی مقرر شود که مردم با هر فشار و سختی هم که هست، از آن ست برندارند، و گر نه با سرعت برق، زحمت‌های امام حسین، علیه السلام، را

ص: ۲۳

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۲.

۲- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۶، وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۲.

۳- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۳.

۴- تعبیر از شهید مطهری در «شهید و قیام انقلاب مهدی»، ص ۱۲۴.

پایمال می کردند، که با پایمال کردن آن زحمت‌های پیغمبر اسلام و کوشش‌هایی که برای تاسیس اساس تشیع کرده بود، بکلی پایمال می شد... (۱) همچنین درباره نقش گریه و عزاداری در حفظ مکتب عاشورا می فرماید: سیدالشهداء را این گریه‌ها حفظ کرده است. مکتبش را، این مصیبت‌ها و داد و قالها حفظ کرده، این سینه زنی‌ها و این دستجات حفظ کرده... هر مکتبی هیا هو می خواهد. باید پایش سینه بزنند. هر مکتبی تا پایش سینه زن نباشد، تا پایش گریه کن نباشد، تا پایش توی سر و سینه زن نباشد، حفظ نمی شود... ما باید برای یک شهیدی که از دستمان می رود، علم بپا کنیم، نوحه خوانی کنیم، گریه کنیم، فریاد کنیم... (۲) به یاد کربلا دلها غمین است دلا خون گریه کن، چون اربعین است مرام شیعه در خون ریشه دارد نگرهبانی ز خط خون چنین، است (۳) حضرت امام در سخنرانی دیگری فرموده است: گریه کردن بر عزای امام حسین، زنده نگه داشتن نهضت و زنده نگه داشتن همین معنی است که یک جمعیت کمی در مقابل یک امپراطوری بزرگ، ایستاد و «نه» گفت. هر روز باید در هر جا این «نه» محفوظ بماند و این مجالس که هست، مجالسی که دنبال همین است که این «نه» را محفوظ بدارد... آنها از همین گریه‌ها می ترسند، برای اینکه گریه‌ای که گریه بر مظلوم است، فریاد مقابل ظالم است. (۴) و فرموده است: همین گریه‌ها نگه داشته ما را... همین‌ها هست که مملکت را حفظ کرده... تا ابد هم اگر برای سیدالشهداء گریه کنیم، برای سیدالشهداء نفعی ندارد، برای ما نفع دارد... ما این سنگر را نباید از دست بدهیم. ائمه همواره از گریه، به عنوان سند افشاگر و فریادی علیه ظلم، استفاده کرده‌اند، تا مظلومیت حسین و راه عاشورا فراموش نشود. هرچند نیست درد دل ما نوشتنی از اشک خود، دو سطر به ایما نوشته ایم (۵). مجالس و عظم و روضه هر تجمعی بهانه و محور می خواهد، هر چه محور گردهمایی، مقدستر و ژرفتر باشد، آن تجمعات هم دیرپاتر و پربارتر خواهد بود. پیروان اهل بیت، علیهم السلام، با عشق و محبتی که به آنان داشتند و با سوز و گدازی که در شهادتشان داشتند، بهترین گزینه را برای جمع شدن، دیدار کردن، گفتگو کردن، پیرامون خط فکری و سیاسی عاشورا و عترت داشتند. این برنامه‌ها توصیه خود پیشوایان دین بود و در این دیدارها، گفتگوها، «احیای امر و زنده نگه داشتن خط ائمه بود و اگر به یاد و نام حسین، علیه السلام، و کربلا بود، حیات فلسفه عاشورا در آن نهفته بود. امام صادق، علیه السلام،

ص: ۲۴

۱- کشف اسرار امام خمینی «ره»، ص ۱۷۴.

۲- صحیفه نور، ج ۸، ص ۶۹ - ۷۰.

۳- از نویسنده مقاله.

۴- صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۳۱.

۵- صائب تبریزی.

به «فضیل» فرمود: آیا می نشینید و با هم حرف و حدیث می گوئید؟ پاسخ داد: آری، جانم به فدایت، حضرت فرمود: اینگونه مجالس را دوست دارم. ای فضیل! «امر» ما را زنده نگه دارید. خدای رحمت کند کسی را که امر ما را احیا کند. (۱) در حدیث دیگری امام صادق، علیه السلام، به اصحاب خود فرمود: از خدا پروا کنید، با هم برادر و نسبت به هم نیک رفتار باشید، به خاطر خدا با هم دوستی کنید، با یکدیگر پیوند و رفت و آمد و ترحم داشته باشید، همدیگر را زیارت و ملاقات کنید، مذاکره کنید و «امر» ما را زنده بدارید. (۲) همین توصیه ها، بخصوص بر محور نقل فضائل اهل بیت و گریستن بر شهید عاشورا، زمینه و بستر مناسبی برای تشکیل مجالس و محافلی شده است که عده ای با عنوان «خطیب» و «واعظ» و جمعی با عنوان «مداح» و «مرثیه خوان» و «روضه خوان» و «ذاکر» به خطابه، وعظ، ذکر مصیبت و نقل سخنان و بیان شخصیت ائمه و شهدا پردازند. برکات اینگونه مجالس همواره شامل امت شده است و اینگونه محافل، همچون شبکه ای گسترده، بخصوص در ایام و مناسبت‌هایی خاص، دلها و اندیشه ها و تجمعها و تنها را به هم پیوند داده است و خود، نوعی مبارزه با دشمن و انسجام یافتن نیروهای خودی و تقویت کننده روح جمعی بوده است. به قول شهید پاک نژاد: ... با نیم متر چوب و نیم متر پارچه سیاه، می توان موجی از احساسات بی دریغ درباره بزرگسالار شهیدان مشاهده کرد که در هیچ جا نمونه ای از آن دیده نمی شود. در حالی که برای تشکیل اجتماع حتی کوچکی باید متحمل زحمات زیادی گردید، صرف نظر از املاک موقوفه حسینی، ساختمان حسینیه ها، اطعام و اکرامها، نذرها و زیارت رفتنها و اجتماعات مذهبی و کلیه مخارجی که طی ده ماه سال، به عناوین مختلف در راه این سرباز فداکار به مصرف می رسد. (۳) منابر حسینی و جلسات وعظ دینی، همه به ذکر مصیبت و یادی از عاشورا ختم می شود و با گریستن چشمها و سوختن دلها، تعالیم مکتب در دلها بیشتر رسوخ می یابد و این سبب ریشه دواندن حماسه کربلا- در عمق جانها و ژرفای تاریخ می گردد. امام امت، قدس سره، در زمینه نقش این مجالس و منابر و مواعظ نیز، تعابیر ارزنده ای دارد که تنها به چند نمونه اکتفا می شود: الآن هزار و چهار صد سال است که با این منبرها، با این مصیبتها و با این سینه زنی ها ما را حفظ کرده اند، تا حالا آوردند اسلام را. (۴) و در جای دیگر می فرماید: ... قدرتهای بزرگ، از این سازمانی که بدون اینکه دست واحدی در کار باشد که آنها را مجتمع کند، خود به خود ملت را به هم جوشانده اند، در سراسر یک کشور... و اگر یک مطلبی بخواهد برای اسلام خدمتی بکند و شخصی بخواهد که مطلبی را بگوید، سرتاسر کشور به واسطه همین گویندگان و خطبا و ائمه جمعه و جماعت یکدفعه منتشر می شود و اجتماع مردم در تحت این بیرق الهی، این بیرق حسینی، اسباب این می شود که سازمان داده شده باشد. (۵)

ص: ۲۵

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲.

۲- همان، ج ۷۱، ص ۳۵۲.

۳- اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، شهید پاک نژاد، ج ۲، ص ۴۰.

۴- صحیفه نور، ج ۸، ص ۶۹.

۵- همان، ج ۱۶، ص ۲۰۸.

در روایت آمده که وقتی با کسی برای نخستین بار برخورد می کنید، اولین سخن شما بعد از سلام این باشد که اسم او را پرسید. (۱) فرض کنیم که تازه با این آقای بزرگوار برخورد کرده ایم. ابتدا به ساحت مقدسش عرض سلام می کنیم. سلام ما عرض ارادت است. عرضه می داریم: السلام علیک یا بقیه الله فی ارضه و حجه علی عباده. حالا- بینیم اسم مبارک ایشان چیست؟ حضرت، اسمهای مختلفی دارند که در احادیث و روایات آمده است. در ضمن تفاسیر آیات کریمه هم آمده است. از جابر جعفی - که از اصحاب عالیقدر ائمه طاهرین است (۲) - نقل شده که می گوید: اقبل رجل الی ابی علیه السلام و انا حاضر. مردی خدمت حضرت باقر، علیه السلام، آمد و من حضور داشتم آن شخص به امام عرض کرد. رحمک الله! قبض هذه الخمسمائة درهم فضعتها فی مواضعها. فانه زکاه مالی. رحمت خدا بر تو باد! این پانصد درهم را بگیر و در راهش خرج کن. این، زکات من است. فقال له ابو جعفر علیه السلام: بل خذها انت فضعتها فی جيرانک والایتام و المساکین و فی اخوانک من المسلمین. حضرت ابو جعفر، امام باقر، علیه السلام، فرمود: زکات را بردار و به مصرف برسان و بده به همسایگانی که داری، ایتمایی که می شناسی، مساکینی که می شناسی، و برادران مسلمانان. یعنی در این دوران، شما شیعیان با اجازه ما می توانید زکات مالتان را خودتان در موارد مناسب مصرف کنید. بعد از آن امام می فرمایند: انما یکون هذا اذا قام قائمنا. یعنی اینکه باید حتما زکات را بدهید به دست امام و امام مستقیما مصرف کند، زمانی است که قائم ما قیام کند و ظاهر شود. فانه یقسم بالسویه. حضرت قائم بالسویه و به صورت مساوی اموال را تقسیم می کنند. و یعدل فی خلق الرحمان البر منهم و الفاجر. فمن اطاعه فقد اطاع الله و من عصاه فقد عصی الله. و در میان خلق خدا، عدالت به خرج می دهد! چه

ص: ۲۶

۱- ر. ک: الکلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۶۱۷، ح ۳.

۲- ر. ک: المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۹، ح ۲.

نیکوکار باشد و چه گناهکار. کسی که اطاعت کند از او، خدا را اطاعت کرده و کسی که عصیان کند او را، خدا را عصیان نموده است. تا این قسمت حدیث به عنوان مقدمه بود، از اینجا به بعد شاهد ماست. نخستین نام: «مهدی»

بخشی از کتاب «بحار الانوار» که علامه مجلسی این حدیث را در آن روایت کرده چنین عنوانی دارد: «باب اسمائه علیه السلام و القابه و کناه و عللها». یعنی باب اسامی آن حضرت، علیه السلام، و کنیه هایش و علل اینکه وی را به آنها نامیده اند. یکی از اسماء مبارکه ایشان که در بعضی از روایات این باب آمده، نام مقدس «مهدی» است که در ادامه این حدیث شریف علت تسمیه آن نیز بیان شده است. چرا به حضرت می گویند «مهدی»؟ این کلمه اسم مفعول است از ماده هدی، یهدی. «هدی یعنی هدایت کرد و «هدی مصدر آن است» یعنی: هدایت. در قرآن کریم، در اول سوره بقره می فرماید: الم × ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین. هادی یعنی: هدایت کننده و مهدی یعنی: هدایت شده. حضرت باقرالعلوم، سلام الله علیه، می فرماید: انما سمی المهدی لانه یهدی لامر خفی. یستخرج التوراه و سائر کتب الله من غار بانطاکیه. آن حضرت به این جهت «مهدی» نامیده شد که هدایت می کند به سوی کاری که پوشیده شده است و تورات اصلی و سایر کتب الهی را از غاری که در انطاکیه هست [که شهری در ترکیه فعلی است] در می آورد. چرا به ایشان می گویند «مهدی»؟ مهدی یعنی هدایت شده، کسی که می خواهد هدایت کند، حتما خودش باید قبلا راهنمایی شده باشد. کسی که راهی می خواهد نشان بدهد، قبلا راهنمایی شده باشد. کسی که راهی را می خواهد نشان بدهد، قبلا باید راه را خودش بلد باشد. بعد از آن، حضرت می فرماید: فیحکم بین اهل التوراه بالتوراه. آنگاه بین اهل تورات بر اساس تورات حکم می کند. و بین اهل الانجیل بالانجیل. و میان اهل انجیل بر مبنای انجیل. و بین اهل الزبور بالزبور و بین اهل الفرقان بالفرقان. و بین اهل زبور به زبور و بین اهل فرقان بر پایه فرقان. یعنی از خصوصیات حضرت مهدی این است که هدایت می شود به امور پنهانی و سپس هدایت می کند به آنها. امور پنهانی به دست آوردن کتابهای اصلی خدا و پیغمبران است و تورات و انجیل و زبور و فرقان و... و تجمع الیه اموال الدنیا کلهما. همه اموال از همه نقاط جهان پیش او جمع می شود. ما فی بطن الارض و ظهرها. آنچه که در ظاهر زمین و در باطن زمین است. باطن زمین یعنی گنجها و پنهان شده ها. و یقول للناس تعالوا الی ما قطعتم فیه الارحام. آنوقت به مردم می فرماید: بیایید و بگیرید مادیات را آنچه را که به خاطر آن قطع ارحام می کردید!... چون بیشتر اختلافات و قطع رحمها به خاطر پول است و به خاطر معنویت نیست! من خیلی کم افرادی را می شناسم که به خاطر مسایل روحی و معنوی با هم اختلاف داشته باشند.

اگر هم ظاهر را ما آنطور جلوه دهیم، باطنش چیز دیگری است. و سفکتم فیہ الدماء. بیایید بگیریید آنچه را به خاطر آن خونریزی کردید. و رکبتم فیہ محارم الله و برای به دست آوردنش مرتکب محرمات شدید. فیعطی شیئا لم یعط احد کان قبله. آنوقت نوعی به مردم بخشش و عطا می کند که پیش از آن کسی آنچنان اعطا ننموده است. در اینجا امام باقر، علیه السلام، از پیغمبر اکرم، صلی الله علیه و آله، نقل می کند که ایشان فرمودند: هو رجل منی. مهدی مردی است از نسل من. اسمہ کاسمی. نامش مثل نام من است. یعنی نام اصلی او محمد است. یحفظنی الله فیہ. خداوند من را (دین مرا) در او حفظ می کند. یعنی من را به او نگه می دارد. بدین معنی که نگه داشتن من و دین من و نام من، در گرو کار او است. و یعمل بسنتی. به سنت و روش من عمل می کند. یملا الارض قسطا و عدلا و نورا. زمین را پر از قسط و عدالت و روشنایی و نور می کند. یعنی کاری می کند که عدل همه جهان را فرا می گیرد. و نور، همه دنیا را پر می کند. «قسط به معنای عدالت در خصوص مسایل مادی است و «عدل اعم از آن است. عدل، شامل عدل اجتماعی، عدل اخلاقی و عدل در خانواده هم می شود. بعد ما تمتلیء ظلماء و جورا و سوءا. یعنی قبل از اینکه او چنین کند، پر از ظلم و جور و بدی و زشتی است. این حدیث امام باقر، علیه السلام، مطالب مختلفی دارد و آنچه مستقیما به موضوع بحث ما مربوط است این است که: مهدی گفته می شود، «لانه یهدی لامر خفی.»^۱ به این جهت که هدایت می کند به آن چیزهایی که مخفی است. بعد از آن، حضرت - چنانکه از ظاهر روایت پیداست - مثالهایی ذکر می کنند برای آن چیزهایی که مخفی است که از آن جمله تورات است که در غار انطاکیه می باشد و حضرت آن را بیرون می آورد^۲ انجیل اصلی است که حضرت بیرون می آورد^۳ زبور اصلی است که حضرت، آن را ظاهر می سازد. یکی از چیزهای مخفی دیگر - که به دلالت روایات حضرت مهدی، علیه السلام، مردم را به آن هدایت می کند - ذخایر زیرزمینی است (۱) که شاید عبارت «ما فی بطن الارض در این حدیث هم به آن اشاره داشته باشد. حالا این هدایت چگونه است؟ معلوم نیست. آیا بشر طوری متکامل می شود که تمام معادن را می شناسد؟ و یا اینکه به قوه خارق العاده الهی چنین کاری را می کند؟ هر کدامش که باشد، این روایت و روایات دیگر اصل موضوع را تایید می نماید. در بعضی از احادیث داریم که امام باقر، علیه السلام، می فرماید: اذا قام قائمنا وضع الله یدہ علی رؤوس العباد.

ص: ۲۸

۱- ر. ک: الصافی الکلیپگانی، لطف الله، منتخب الاثر، ص ۴۷۲.

فجمع بها عقولهم. هنگامی که قائم ظهور کند، خداوند دست خود را - یا دست حضرت مهدی را - بر سر مردم قرار می دهد. و با آن عقلهایشان را متمرکز می کند. شما می دانید که عقل، نور است و نور وقتی جمع می شود متمرکز می گردد. همانطور که وقتی ذره بینی را جلوی نور خورشید بگیریم، اشعه خورشید با عبور از آن، کانون می گیرد؛ متمرکز می شود و درخشانتر و گرمتر می گردد. حضرت، عقلهای مردم را جمع می کند؛ متراکم می کند؛ کانون می دهد؛ جان می دهد؛ از ذره بین ولایت عبور می دهد و در نتیجه، حرارتش، نورش و روشنایی اش زیاد می شود. وقتی اینطور شد، با این عقلها، مردم هدایت می شوند و آنچه را که در ذخایر زیرزمینی است استخراج می کنند؛ طلا، نقره، فیروزه، مس، اورانیم و... اینها را می آورند فقط؟!... نه خیر! «یهدی لامر خفی». در زمین دلها هم معدنهایی از معارف توحیدی و مبدا و معادی وجود دارد که حضرت با تربیت و تعلیماتش بیرون می آورد. در کتاب شریف بحارالانوار (۱) از خرائج راوندی نقل کرده که یکی از خصوصیات حضرت مهدی این است که وقتی می آید ۲۷ حرف علم - یعنی ۲۷ باب علم، ۲۷ زمینه علم - را کامل می کند و این در حالی است که: فجميع ما جاءت به الرسل حرفان. یعنی همه علوم که پیامبران از ابتدای آدم تا خاتم و از خاتم تا امام حسن عسکری، علیه السلام، آورده اند و به بشر عرضه کرده اند مجموعاً فقط دو حرف از آن ۲۷ حرف علم است و امام زمان وقتی می آید ۲۵ باب دیگر علم را اضافه می کند و علم به ۲۷ باب کامل می شود. پس، امر پنهان فقط در زمینه های مادی و ظاهری نیست. نه! مهمتر از اینها هم هست و آن معارف مبدایی و معادی و مسایل توحیدی، مسایل اخلاقی و مسایل انسانی است که در زمین دلهاست.

پی نوشتها:

×. برگرفته شده از کتابی به نام «نام محبوب».

ص: ۲۹

اشاره: این مقاله، ترجمه ایست از مجله فیگارو چاپ آلمان، اطلاعات و اعترافات نویسنده در این مقاله حکایت از رشد و توسعه اسلام در جهان غرب دارد اگرچه در لابلای سطور رد کینه های نویسنده و عدم توانایی اش در درک مسایل اسلامی را می توان مشاهده کرد. چاپ مقالاتی از این دست، خوانندگان موعود را در کسب آگاهی از تلقی غربیان از اسلام و نحوه ظهور و رشد فرهنگ و تفکر اسلامی در غرب یاری می دهد. میزان حضور مسلمانان در مساجد و نمازخانه های وابسته به جوامع اسلامی در آلمان، آن چنان است که پاپ، تنها می تواند رؤیای یک چنین استقبالی از کلیساها را در سر پیوراند. اما با وجود چنین حضوری، بنیادگرایان مؤمن به پیامبر اسلام، جنگ فرهنگی تلخی بر سر روسری، مدارس قرآنی و ذبح شرعی به پا کرده اند. مسلمانان در آلمان تا بدان حد پیشرفت کرده اند که اکنون سوسیال دموکراتها در زمره همسایگان آنها درآمده اند. ساختمان مرکز حزب دموکرات مسیحی آلمان در مقابل آنهاست، فاصله ساختمان مجلس تا دفتر مرکزی آنها چند متری بیش نیست و حتی دفتر صدر اعظم، در دسترس آنها قرار دارد. حداقل چیزی که در مورد دفتر مرکزی مسلمانان آلمان می توان

گفت این است که جوانان محمدی گامی بلند و نیرومندانه در مسیر کسب قدرت برداشته اند. انتقال دفتر شورای اسلامی مسلمانان از خارج از پایتخت به خیابان فردریش - ابرت - اله در بن (۱) اقدامی است غرور آمیز که می توان انعکاس این غرور را در لبخند حسن اوزدوگان مشاهده کرد. این مرد قد کوتاه با آن ریش مرتب و کوتاه کرده اش، رئیس شورای اسلامی جمهوری فدرال آلمان و رئیس مرکز گروه فشار مسلمانان در حاشیه رود راین است. او که یک شیمیدان است و از حدود ۲۵ سال پیش از ترکیه به آلمان مهاجرت کرده است، می گوید: آدرس دفتر شورای اسلامی مسلمانان، حالتی نمادین دارد. ما می خواهیم نشان دهیم که اینجا هستیم و این اقدامی است که خداوند آن را نادیده نخواهد گرفت. مسلمانان در آلمان، دارای ۲۲۰۰ نمازخانه و مسجد هستند که برخی از این ساختمانها در مناطق پر رفت و آمد ساخته شده و در معرض دید قرار دارند. مسلمانان برای دادن جلوه بیشتر به اسلام و برای پاک کردن تصور خارجی بودن اسلام در اذهان مردم آلمان، همواره در پی یافتن قطعه زمینهای مرغوب و پر دید برای ساختن بناهای خود بوده اند. زیباترین و غرور آمیزترین این بناها در شهر مانهایم قرار دارد، ساختمانی گنبدی شکل و با شکوه که ظرفیت پذیرش ۲۵۰۰ نفر را دارد. علاوه بر آن، این مجموعه دارای مناره، نمازخانه، یک حمام برای برگزاری مراسم مذهبی و وضو گرفتن و چند سالن اجتماعات است. به این مجموعه باید چند واحد مسکونی و چند مغازه را نیز اضافه نمود. اما مسلمانان برلینی می خواهند قدری بیش از این داشته باشند، مناره های مسجد آنها که قرار است در نزدیکی فرودگاه تمپل هوف، فرودگاه مرکزی برلین، ساخته شود، با ۴۳ متر ارتفاع حدود یازده متر بلندتر از مناره های مسجد مانهایم خواهند بود. در حالیکه کشیشان مسیحی از تعداد کم اعضای کلیساها و پایبندی اندک مسیحیان به تکالیف دینی شان گله و شکایت دارند، مساجد و نمازخانه های اسلامی با آن چنان حجمی از مراجعین مؤمن مواجه اند که پاپ، تنها می تواند رؤیای یک چنین استقبالی را در سر داشته باشد. مساجد و نمازخانه های با شکوه مسلمین تنها برای برگزاری نماز جمعه

ص: ۳۱

نیست که مملو از جمعیت می شوند، بلکه مسلمانان برای برپایی نمازهای یومیه نیز در این مساجد و نمازخانه های کوچک، و یا انبارهای قبلی سوپرمارکتها و یا اماکنی از این دست گردهم می آیند. چیزی که می تواند حسادت کشیشهای مسیحی را برانگیزد. در آلمان، سرزمین مهاجران پنهان، بیش از ۵/۲ میلیون نفر از چهل ملیت مختلف وجود دارند که قرآن را کتاب مقدس خود می دانند. برخی از الجزایریها، مصریها، عراقیها، همینطور اندونزیاییها و پاکستانیهای مقیم آلمان حتی روزی پنج نوبت رو به سوی مکه کرده و در برابر خداوند یکتا تعظیم می کنند و جمله لا اله الا الله همانگونه که از زبان سومالیاییها شنیده می شود، از زبان فراریان جنگ داخلی بوسنی نیز به گوش می رسد. حتی اخیرا حدود یازده هزار آلمانی مسیحی تحت تاثیر آموزه های محمد، صلی الله علیه و آله، به اسلام گرویده اند. بسیاری از آنها نسبت به قرآن حتی از سعودیهای متعصب نیز متعصب ترند. بزرگترین گروه از شاخه های گوناگون مسلمانان آلمان را ترکها تشکیل می دهند که تعدادشان در این کشور به دو میلیون نفر می رسد. آنها اسلام را تنها از زاویه دید قطب و بزرگ جامعه مذهبی خود ننگریسته و تنها از این طریق اسلام را نمی شناسند بلکه رنسانس اسلامی در وطنشان - وطنی که در آن با ظهور نجم الدین اربکان می رفت که برای اولین بار دارای یک نخست وزیر پایدار اسلامگرا شود - تاثیر بسزایی در خودآگاهی آنها داشته است. همانگونه که اخیرا غرور و سرافرازی مسلمانان همگام با مناره های مساجدشان سر به آسمان برداشته است، به همان نسبت نیز احساس ترس و ناامنی ساکنان مغرب زمین به دلیل هجوم عقاید جدید مشرق زمینی افزایش یافته و مشاجرات بر سر تعیین حد و مرز نهایی برای تساهل و مدارا در غرب شدت گرفته است. برای یافتن پاسخ مناسب در این زمینه باید در ابتدا به دو سؤال بسیار مهم زیر پاسخ داد: جامعه آلمان، جامعه ای که در آن، آزادی مذهب یکی از حقوق بنیادین بشری محسوب می شود، تا کجا و تا چه حد باید در برابر عقاید و ارزشهای اسلامی گذشت کرده و به این عقاید و ارزشها میدان بدهد؟ حداقل میزان آمادگی مسلمانان متعصب، برای وفق دادن خود با جامعه آلمان، آن هم با توجه به اصول و قواعد بنیادینی که لازمه زندگی مشترک در آلمان است تا چه حد باید باشد؟ اکثریت بزرگ مسلمانان آلمان، تدین و ایمان خود را در نمازهای آرام، در امتناع از خوردن کتلهای گوشت خوک و در امساک از خوردن در ماه رمضان، به فعلیت می رسانند. اما گذشته از این مسایل باید گفت که فرهنگ اسلامی، فرهنگی که برای آلمانیها غریبه و ناآشناست،

با محدودیتها و حد و مرزهایی روبروست. دورانی که در آن گوته، با تشریح و تفسیر متون اسلامی در دیوان شرقی - غربی خود، شور و شوق زاید الوصفش را نسبت به متون و فلسفه اسلامی نشان می داد، دیگر مدتهاست که سپری شده است. از زمانی که مغرب و مشرق زمین با یکدیگر همسایه شده اند دیگر کسی این چنین از فلسفه اسلامی بر سر شوق نمی آید. تقریباً نیمی از آلمانیها، فرهنگ اسلامی را تهدیدی برای فرهنگ غرب می دانند. سیاستمداران محلی و محافظه کار آلمان، آنچنان جنگی علیه مساجد جدید مسلمانان به راه انداخته اند که گویی این کارل مارتل است که در سال ۷۳۲، با تمام توان خود در شهر پوایتی صف آرایی کرده، تا مانع از نفوذ کامل سپاه اعراب به این منطقه شود. و در این میان اصولگرایان مسیحی حتی از اتحاد با کافران نیز رویگردان نیستند. کافرانی که با همان شدت برای قطع صدای مؤذنین مساجد مبارزه می کنند که برای قطع صدای ناقوس کلیساها و در این هنگامه برخی از شهروندان هم که تنها، خواهان آرامش بوده و یا حداقل تحمل هیچ چیز غریبه ای را در کنار گوش خود ندارند، در راه تحقق این هدف با آنها همراه می شوند. حزب سوسیال مسیحی در منطقه دینگول فینگ، منطقه ای که توسط همین حزب اداره می شود، اعلام کرده است: ما هیچ مسجد و مناره ای نمی خواهیم و در دویسبورگ هم که توسط حزب دموکرات مسیحی اداره می شود بسیاری از مردم از شنیدن صدای مؤذن از بلندگوهای مساجد که مسلمانان را به نماز فرا می خواند، به تنگ آمده اند. اوزدوگان، رئیس شورای مسلمانان در آلمان، ضمن ابراز نارضایتی از وضع موجود گفت: پایه های اعتماد دیرینه میان آلمانیها و مسلمانان به لرزه درآمده است. آنها ما را مورد تهمت و افترا قرار داده و محدودمان خواهند کرد. او که در زمینه امور مربوط به روابط عمومی، فردی ساعی و کوشاست، اکنون دیگر از وجود دیوارهای جدید در بطن جامعه آلمان سخن می گوید. به اعتقاد وی گناه وجود چنین مشکلاتی متوجه مسیحیان متعصب و ناشکیاست. البته یک چنین تصویری غیر منصفانه و نارواست. اینکه آلمانیها دائماً از مسلمانان دورتر شده و تصویری ستیزه جویانه از آنها در ذهن خود ترسیم می کنند، امری است که حتی موجب نگرانی و ناآرامی رومان هرتسوگ، رئیس جمهور هوشیار و محتاط آلمان، نیز شده است. هرتسوگ ضمن ابراز نگرانی از پیدایش زمینه های جدید خارجی ستیزی در آلمان، سبب به روند خطرناک کلی نگرایی به مسایل هشدار داده است. وی در جایی عنوان کرده: جهان اسلام یک بلوک تک بعدی و یک شکل نیست و حتی اگر هم چنین باشد این بلوک بنیادگرایی نیست. در حقیقت آنچه که ما از دیر باز آن را بنیادگرایی می نامیم، چیزی نیست مگر استفاده از احساسات مذهبی به عنوان ابزار سیاسی. نتایج تلخ این

سوء

استفاده سیاسی، در کشورهای اسلامی باعث شده است که مسلمانان در دیگر نقاط جهان، انسانهایی خطرناک و تهدیدآمیز به نظر برسند. نتایجی که آثار آن از انقلاب آیه الله خمینی در ایران در سال ۱۹۷۹، قتل عام طرفداران دولت در الجزایر و یا حمله به تروریستهای آلمانی در مصر گرفته تا حملات لفظی نخست وزیری همچون اربکان علیه «غرب فاسد»، قابل مشاهده است. حملاتی که در طی آن رهبر اسلامگرایان در ترکیه سعی دارد توده های سرخورده و ناامید غرب را به سوی خود جذب کند. براستی آیا جهان اسلام با یک چنین تحریکاتی، هر روز اسناد و مدارک جدیدی در جهت تایید نظریه ناخوشایند و شوم رویارویی تمدنها آقای ساموئل هانتینگتون، استاد دانشگاه هاروارد آمریکا، به دست نمی دهد؟ شواهد و مدارک حاکی از آن است که در حال حاضر حداقل در کشور آلمان، یک جامعه اسلامی به موازات جامعه آلمان پدید آمده است. نتایج تحقیق به عمل آمده از ۱۲۲۱ جوان ترک، که طی یک نظر سنجی از سوی آقای ویلهلم هایتمایر، محقق امور اجتماعی از بیله فلد، به دست آمده است، حقیقت فوق را تایید می کند. بنابراین تحقیق که تحت عنوان اصولگرایی فریبنده صورت گرفته، جوانان مسلمانی که از سوی فرهنگ بیگانه آلمانی مورد پذیرش واقع نشده و از سوی دیگر با جامعه ترک هم قرابتی نداشته و از نظر این جامعه نیز انسانهایی بی ریشه محسوب می شوند، به امت اسلامی روی می آورند، جایی که در آن احساس امنیت می کنند. نتیجه گیری نهایی گروه تحقیق آقای هایتمایر، دقیقاً حکم انتقاد از سیاست پر تردید مقامات آلمان در قبال خارجیان را دارد. در این جمع بندی آمده است: هرچه عدم همبستگی جوانان ترک با جامعه آلمان گسترده تر باشد، به همان نسبت اعتقاد آنها به برتری دین اسلام بیشتر بوده و آنها ضمن پذیرش جبر ناشی از مذهب، تمایل بیشتری به سازمانهای بنیادگرای اسلامی از خود نشان می دهند. ۲/۲۳٪ از جوانان ترکی که در نظر سنجی مذکور شرکت کردند، با این جمله، کسی که علیه اسلام مبارزه می کند، باید کشته شود، موافق بودند. تحقیق انجام شده از سوی انستیتوی شرق شناسی هامبورگ وابسته به وزارت کشور فدرال آلمان نیز از روند رو به رشد پیوستن جوانان به سازمانهای اسلامگرا خبر می دهد. متخصصان معتقدند که گروههای اصولگرا به بهانه انجام تکالیف مذهبی از مسلمانان کم تجربه و ساده لوح در جهت رسیدن به اهداف آلمانی ستیزی، یهودی ستیزی، ضد دموکراتیک، نژاد پرستانه، تفرقه افکنانه و اسلامگرایانه سوء استفاده می کنند. البته گروههای بنیادگرا و غالباً سازمانهای ترک،

در آمار و ارقام مربوط به سازمانهای اسلامی، جای چندانی اشغال نمی کنند. تعداد اعضای سازمانهای اسلامی که از سوی اداره فدرال حفاظت از قانون اساسی آلمان به عنوان دشمنان قانون اساسی این کشور معرفی شده اند، تنها به حدود سی هزار نفر می رسد. پر قدرت ترین این گروهها، گروهی است با نام میلی گوروش که (۱) رهبر آن یکی از برادر زادگان نجم الدین اربکان است. البته تعداد طرفداران این سازمان اسلامگرا بخصوص در میان جوانان، به صدها هزار نفر می رسد. پتر فریش، رئیس اداره فدرال حفاظت از قانون اساسی آلمان، با ابراز نگرانی از شرایط موجود، گفته است که در قرن آینده، اسلامگرایی به بزرگترین خطر تبدیل می شود و علت آن هم در این است که اصول حکمت الهی، حکومتی که مسلمانان در تلاش برای دستیابی به آن هستند، به هیچ وجه با اصول نظامهای دموکراتیک و لیبرال همخوانی ندارد. وی چنین گفته است: هرچه که می گذرد مسلمانان بیشتر نشان می دهند که قصد هماهنگی و همخوانی با قوانین را ندارند. اینکه شعارهای مشهور اسلامگرایان با عنوان قانون اساسی ما قرآن است، حکم یک بوم اجتماعی را در غرب خواهد داشت، حقیقتی است که می توان آن را از قوانین مربوط به روسری دریافت. برای برخی از رؤسای مؤسسات آلمانی داشتن منشی که روسری سر می کند، امری غیر قابل تصور است. از سوی دیگر دانش آموزانی که خود را ملزم به عایت حجاب می دانند، از هم اکنون در سراسر اروپا، بحثها و مشاجرات داغی را بر پا کرده اند. آیا نباید استفاده از روسری، چیزی که ظاهراً سمبل یک مذهب زورگو و ظالم است و مانعی در راه پیشرفت و توسعه است، ممنوع اعلام گردد؟ یا اینکه باید استفاده از آن را به عنوان نمونه بارزی از تساهل غربی، مجاز دانست؟ در صورت مثبت بودن پاسخ پرسش اخیر باز هم این سؤال مطرح می شود که: آیا این تسامح و بزرگ منشی نباید شامل پوششهایی که کاملاً-چهره را می پوشانند نیز شود؟ آیا ممنوعیت گریم و تغییر چهره در مورد حجاب مصداق ندارد؟ دیوان دادرسی اداری آلمان، پیش از این مرزهای تساهل و مدارا را بسیار گسترده ترسیم کرده است. به عنوان مثال از سال ۱۹۹۳ نمی توان دختران مسلمان را وادار کرد که در ساعتهای ورزش با پسرها، ورزش کنند. اما آیا این بدان معناست که والدین مسلمان حق دارند فرزندان خود را وادار به تحریم کلاسهای مربوط به تدریس مسایل

ص: ۳۵

جنسی کنند؟ حداقل، قضات دادگاه اداری برلین در ماه مه گذشته نشان دادند که قانون مذکور را دلیل موجهی برای عدم حضور در کلاس می دانند. اوزدوگان، در ماه سپتامبر سال ۱۹۹۷ نبرد جدیدی را برای دستیابی به یک حق دیگر، آغاز نمود. وی قصد دارد قانون ذبح اسلامی را در آلمان نیز به اجرا گذارد. بر طبق قانون ذبح اسلامی رگهای حلقوم حیوان را قطع کرده و می گذارند آنقدر خون از بدن حیوان برود تا سرانجام بمیرد. بردین حلقوم حیوانات در آلمان ممنوع است و اوزدوگان از اینکه می بیند، سازمانهای حمایت از حیوانات در این کشور از مسلمانان قدرتمندتر بوده و وی نمی تواند در برابر آنها حرف خود را به کرسی بنشانند، بسیار عصبانی است. اما آیا تنها به همین دلیل باید اوزدوگان رادشمن قانون اساسی خوانند؟ اوزدوگان در گذشته به عنوان یکی از استراتژیستهای گروه میلی گوروش ستون پنجم الله، لقب گرفته بود که در این صورت وی به عنوان یکی از دشمنان حتمی قانون اساسی مطرح می شود؛ امری که باعث خشم این خدمتگزار صدیق خداوند می شود. اوزدوگان در دفاع از خود گفته است که اگر او دشمن قانون اساسی می بود، به هیچ وجه تابعیت این کشور را نمی پذیرفت. بنا به گفته اوزدوگان از وقتی که او در سال ۱۹۷۱، از بورسا (۱) در ترکیه به بروهل (۲) آمده کاری به جز خدمت به آلمان نکرده است. طبعاً اوزدوگان خواستار تشکیل یک حکومت الهی که از اخن شروع و (۳) به وسیتاو ختم شود، نیست. اهداف و خواستهای او نسبتاً ساده و متواضعانه است و خود وی مدعی است که داشتن فرصتی برای صحبت در شبکه تلویزیونی رسمی آلمان، آن هم تنها در هر شب جمعه، برای این مبلغ خداوند کافی است. اما آیا این درخواست، شروعی برای درخواستهای دیگر او نخواهد بود؟

ص: ۳۶

۱- گروه اخوت منشعب از کلیسای مستقل پروتستان.

۲- پیروان فرقه تعمیر مجدد.

۳- سازمان نظامی وابسته به کلیسای کاتولیک که برای اهداف بین المللی طراحی شده علیه گناهان آشکار مبارزه کرده و از فقیران و بی دفاعان دفاع می کند.

هزاره گرایان مسیحی آرامش اورشلیم را تهدید می کنند

اشاره: اخبار و آیات وارده در کتب مقدس (انجیل، تورات، قرآن)، تفاسیر عرضه شده مؤمنان به ادیان، پیشگوئیهای بسیاری از رهبانان و خلوت گزیدگان درباره وقایع آینده و آخرالزمان (بویژه آنچه که درباره آخرین دهه قرن بیستم ذکر شده) اذهان بسیاری از مردم جهان را به خود مشغول داشته است. صرف نظر از آنچه که درباره آخرالزمان و ظهور منجی موعود در میان منابع اسلامی آمده، این گرایش و توجه فراگیر از نظر خبری قابل توجه همه روزنامه نگاران و کسانی است که مسایل انسانی و اجتماعی را همواره تحت نظر دارند. مجله «فیگارو» چاپ فرانسه در پنجم ژانویه ۱۹۹۹، در شماره ۱۶۹۱۹ خود مطلبی را منتشر ساخته که در مجله ترجمان سال چهارم، شماره نهم، صفحه ۱۵ منتشر شده است. بی مناسبت ندیدیم ضمن تشکر از دست اندرکاران این مجله، موعودیان عزیز را از این مقوله که به نوعی رویارویی غرب و صهیونیسم با پدیده «منجی گرایی» است، مطلع کنیم. با هم می خوانیم: در سپیده دم آخرین سال هزاره جاری، یک دسته از زایران «اورشلیم برای مقامات اسرائیل مشکل آفرین شده اند. آنان که به میعادگاه خود با مسیح آمده اند، قصد دارند این شهر مقدس را تنها از طریق پیوستن به خدای خودشان، ترک کنند. یکشنبه شب، در حومه آرام اورشلیم، برای نخستین بار چهارده نفر جهانگرد آمریکایی دستگیر شدند. این جهانگردان شامل هشت نفر بزرگسال به همراه شش فرزند خود بوده اند که از زمان ورودشان در اوایل ماه اکتبر تحت مراقبت شدید قرار داشتند. آنها پس از فروش کلیه اموال خود، شهر «دنور» در ایالت «کلورادو» را بدون برجای گذاشتن

هیچ نشانی ترک کرده بودند. آنها که اعضای یک فرقه متعصب مسیحی هستند، قصد داشتند که پایان دنیا را از نزدیک و بدون واسطه شاهد باشند و در صورت لزوم اندکی به آن سرعت بخشند. آنها از مرشد و رهبر خودشان فرمان می گرفتند. او مردی ۴۴ ساله است و قبلاً به کار حسابداری مشغول بوده و اخیراً به پیشگویی روی آورده است. بر اساس پیشگوییهای او شهر دنور باید روز دهم اکتبر گذشته بر اثر یک زلزله سهمگین از روی نقشه جغرافیا محو می شد، اما این واقعه هرگز رخ نداد. ولی با وجود این از اعتبار پیشگویی بعدی او نکاست. این که باید در روزهای واپسین ماه دسامبر ۱۹۹۹ در شهر اورشلیم با مرگی فجیع مرد تا سه روز بعد دوباره زنده شد... او یارانش را دعوت کرده بود تا او را در این سفر، لااقل در اولین مرحله اش همراهی کنند. برای جلب اطمینان و قانع کردن یارانش چه دستاویزی محکمتر از روایات مربوط به آخرالزمان را می توان یافت؟ یکی از مسؤولین پلیس در این باره می گوید: آنها قصد داشتند در واپسین روزهای سال ۱۹۹۹ دست به اعمال بسیار خشونت آمیز در خیابانهای اورشلیم بزنند تا مسیر ظهور دوباره حضرت مسیح را هموارتر کنند. باور داشتن به عقیده ای جرم نیست اما فتنه انگیزی چرا. یازده تن از این چهارده نفر از کشور اخراج شده اند و سه نفر دیگر برای تکمیل تحقیقات همچنان در بازداشت به سر می برند. کابوسی هراس انگیز اسرائیل با شدت عمل کامل در مقابل چنین رفتارهایی واکنش نشان می دهد. یک نیروی ویژه متشکل از محققین جنایی، ماموران ضدجاسوسی و ماموران سازمان اطلاعاتی موساد تشکیل شده است تا مسیح های دروغین را از میان چهار میلیون زایری که از حالا تا سال ۲۰۰۱ به سرزمین مقدس می آیند به دام بیندازند. مسیح های دروغین که رؤیاهای فاجعه باری در سر دارند: خودکشی های جمعی، حمله به اماکن مقدس و خیل عظیم خارجیانی که تا در این زمان به اورشلیم می آیند. آیا اورشلیم میعادگاه «شیفتگان و دیوانگان خدا» است؟

سازمانهای اطلاعاتی برآورد می کنند که حدود صد نفر «هزاره گرا» در حوالی «کوه زیتون آخرالزمان و یا ظهور حضرت مسیح، علیه السلام، را انتظار می کشند. اغلب آنها مثل دیوید آمریکایی که از چهار سال پیش انتظار می کشد، چهره و رفتار زاهد مآبانه دارند. برخی دیگر نیز مثل یک جهانگردی که برای انجام رسالت تخریب مسجدالاقصی (سومین مکان مقدس مسلمانان) به اورشلیم آمده بود، به محض رسیدن به فرودگاه این شهر دستگیر و بازگردانده شده اند. تعیین ماهیت و بزرگی چنین خطری بسیار پیچیده و مشکل است. بد نیست بدانیم که ظاهراً شماری مسیحیان متعصب به اورشلیم آمده اند که تعدادشان چهار برابر چهارده نفری است که روز یکشنبه دستگیر شدند. اینان از تسهیلات مالی و امنیتی نیز برخوردار هستند. سه میلیون دلار پول و جابه جایی محل اقامت. هنوز نشانی از رهبر این گروه به دست نیامده است، شخصی که قادر است تدروهای نظیر آنچه فرقه «واکو» به رهبری «دیوید کورش» به وجود آورده بود را دوباره بیافریند. یک کارشناس می گوید: ما اطلاعات کافی در مورد همه این فرقه ها نداریم، ما تازه در حال آشنا شدن با این پدیده هستیم. تاثیر احساسات تدرویانه اورشلیم همواره شاهد زایران و مسافرانی است که تحت تاثیر هیجانانگیز و احساسات سه دین توحیدی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) قرار می گیرند و تسلیم این احساسات می شوند. بیمارستان «کفرشائول» در زمینه معالجه بیماران روانی که به خاطر تاثیر فضای دینی اورشلیم مریض شده اند، تخصص و مهارت یافته است، این بیماری روانی که اغلب موقتی است باعث می شود که افراد خیال کنند یکی از پیامبران یهودی، مسیحی یا اسلام هستند (موسی، عیسی، محمد) اما پدیده هزاره گرایان یک معضل جدید هستند و با بیماری روانی شایع قبلی، که معروف به «سندروم اورشلیم» است، بسیار متفاوت است. در روزهای آخر ماه دسامبر گروهی از کارشناسان در چارچوب تحقیقی با عنوان «پرطمطراق جهانگردی و آسیب شناسی روانی به مطالعه در این مورد پرداختند. اکنون ظهور مسیح های دروغین که فوجهای مردم را برمی انگیزانند، آیین های تازه به وجود می آوردند و برای این آیینها شروع به تبلیغ و عضوگیری می کنند و نیز خشونت‌های مذهبی ناشی از این نوع رفتار می تواند مخاطرات متعددی را به وجود آورد. «ریچارد لاندز»، استاد تاریخ قرون وسطی در دانشگاه «بوستون»، معتقد است که واقعه

سال ۱۰۳۳ میلادی ممکن است دوباره تکرار شود، واقعه ای که در جریان آن گروه‌هایی از مسیحیان به اورشلیم هجوم آوردند و از بازگشت به سرزمینهای خود امتناع ورزیدند. «یائیر بار - ایل ، روانپزشک و رییس پیشین بیمارستان کفرشائول، اظهار می کند، اورشلیم به مانند یک مکان محبوب برای انواع مختلف مکاتب عرفانی دنیا محسوب می شود. اما باید کاری کرد تا منادیان آخرالزمان آرامش و امنیت این شهر را بر هم نزنند. یکشنبه شب، در حومه آرام اورشلیم، برای نخستین بار چهارده نفر جهانگرد آمریکایی دستگیر شدند. آنها که اعضای یک فرقه متعصب مسیحی هستند، قصد داشتند که پایان دنیا را از نزدیک و بدون واسطه شاهد باشند و در صورت لزوم اندکی به آن سرعت بخشند. سازمانهای اطلاعاتی برآورد می کنند که حدود صد نفر «هزاره گرا» در حوالی «کوه زیتون آخرالزمان و یا ظهور حضرت مسیح، علیه السلام، را انتظار می کشند. اعضای یک گروه مسیحی انگلیسی که به بازگشت حضرت مسیح، علیه السلام، اعتقاد دارند، یک دوربین مخفی در اطراف مسجدالاقصی نصب کرده اند تا تصویر بازگشت آن حضرت را ضبط کنند زیرا معتقدند آن حضرت سوار بر ابر از آسمان به زمین باز می گردد. روزنامه الشرق الاوسط به نقل از «کریستین دارج ناظر گروه مذکور در انگلیس نوشت: این دوربین با موافقت شهرداری قدس در این مکان مخفی نصب شده تا تندروهای یهودی نتوانند به مکان آن پی ببرند. وی گفته است این دوربین بسیار دقیق بطور ۲۴ ساعته از دروازه شرقی قدس که محل ورود مسیح است تصویربرداری می کند و این تصاویر به هنگام ظهور وی به گیرنده های اینترنت منتقل می شوند. دارج زمانی مشخص برای ظهور حضرت مسیح اعلام نکرده لکن گفت زمان این رویداد نزدیک است. روزنامه جمهوری اسلامی، یکشنبه ۹/۳/۷۸، ص ۲.

تاریخ دانش شرق شناسی عموماً با تحریفها، کتمان حقایق و نوعی بی انصافی همراه بوده است. اما در این میان گاهی برخی چهره های شاخص شرق شناسی، در مواجهه با منطق مستحکم برخی اندیشه های شرقی، شیفته آنها شده، به آن گرایش و میل باطنی و ایمان قلبی یافته اند. مرحوم پروفیسور «هانری کربن»، ایران شناس مشهور فرانسوی از جمله اروپاییانی است که در دوران زندگی علمی خود، در پی گذر از اندیشه های وجود شناختی اندیشورانی همچون «هایدگر» و «ادموند هوسرل»، با حکمت شرقی شیعی آشنایی حاصل کرده و به دنبال مطالعات چندین ساله، به وجود مبارک امام عصر، عجل الله تعالی فرجه الشریف، و معنویت بی بدیل سایر ائمه شیعه، علیهم السلام، تمایل قلبی، و یقین عینی و عقلانی یافته است. در این گفتار کوتاه بر آنیم تا با مروری سریع در برخی آثار او، میزان عشق و علاقه او را به آن امام همام مورد بررسی قرار دهیم. پیش از ورود به محور اصلی بحث در این نوشتار، یادآور می شوم که در چند سال گذشته و در پی انتشار یادنامه ای از کربن - از سوی یکی از شاگردان او در ایران و اروپا - برخی از اندیشمندان داخلی نسبت به این خاور شناس منصف اروپایی از در بی انصافی وارد شده و مع الاسف پاره ای اشتباهات وی را در آثاری که از خود به جا گذارده، بهانه حمله شدید به او قرار داده اند. غافل از اینکه صرف توجه کربن به مساله وجود امام عصر و تحلیل شایسته او از وجه معنوی غیبت و ظهور آن امام همام، فی نفسه دارای آثار ارزشمندی بوده که از چشم این گروه منتقدان به دور مانده است. فی المثل در حالی که در همین سال گذشته برخی روشنفکران غربگرای بومی، مفهوم ولایت باطنی و هدایت تکوینی ائمه اطهار، علیهم السلام، را زیر سؤال برده، یا عنوان انسان کامل و قطب عالم امکان را برای

حضرت قائم، علیه الصلوٰه والسلام، حاصل سرقت ادبی شیعیان از عارفان اهل سنت قلمداد کرده اند!! پرفسور کربن در کتاب تاریخ فلسفه اسلامی خود که قریب سی و اندی سال پیش به رشته تحریر در آمده است، با ارائه تحلیلی تاریخی، نحوه انتقال مفاهیم عرفانی را از لسان ائمه اطهار به آثار عرفانی اهل سنت مورد بررسی قرار داده و ثبوت نقش وساطت فیض را برای وجود مقدس امام غایب به اثبات می رساند. مرحوم علامه سیدمحمدحسین طباطبایی، رضوان الله تعالی علیه، در مقدمه کتاب خود با عنوان «ظهور شیعه که در واقع متن گفتگوها و مکاتبات ایشان با پرفسور هانری کربن است به همین حساسیت ویژه کربن به حقایق مذهب تشیع اشاره کرده و ضمن ارایه متن گفتگوهای خود با او از این نکته یاد می کند که: در این مجلس آقای دکتر کربن، مذاکره را ادامه داده و گفتند که امسال موقعی که اروپا بودم، در «ژنو» کنفرانسی در موضوع «امام منتظر» به عقیده شیعه دادم و این مطلب برای اندیشمندان اروپایی که حضور داشتند کاملاً تازگی داشت. کربن خود در یکی از پرسشهایی که از محضر مرحوم علامه به عمل آورده به همین حقیقت برای بار دیگر اشاره کرده است. او خطاب به علامه می نگارد: مطلب اساسی تصور امام غایب، چه اثری در تفکر فلسفی و اخلاق و روی هم رفته تمام زندگی معنوی شیعیان دارد؟ آیا با تعمق جدیدی در این تصور اساسی، مذهب تشیع نمی تواند در دنیای امروزه یک غذای جدید روحی برای احیای فلسفه و مبدا نیرویی برای زندگی معنوی و اخلاق بیخشد. نیرویی که تا کنون در تقدیر مانده است؟ به اعتقاد کربن در کتاب ارزشمند «تاریخ فلسفه اسلامی بی شک فکر شیعه از آغاز کار فلسفه ای را تقویت کرد که از سنخ فلسفه نبوی بود و با دین نبوی انطباق کامل داشت. کربن بدرستی این نکته را مورد توجه قرار داده که فلسفه نبوی اصولاً فلسفه ای مربوط به آخرالزمان است. به گفته او فلسفه نبوی مستلزم اندیشه ای است که نه به وسیله سابقه تاریخی محصور می شود، نه با کلمات و الفاظی که با تعلیم و در قالب عقاید جزمی و تغییر ناپذیر محصور باشد محدود می گردد و نه در افقی که منابع و قوانین و منطق استدلالی آن افق را حد بندی کند مشخص می شود.

آری! فکر شیعه متوجه «انتظار» است، اما انتظار نه از طریق ظهور شریعتی نو، بلکه از راه تجلای کامل کلیه معنی پنهانی یا معنی روحانی منزلت آسمانی. انتظار این ظهور، در انتظار، «امام غایب (امام زمان) ممثل شده است. به عقیده کرین مفهوم ولایت در این دوران طولانی انتظار، علی الاصول همان هدایت ارشادی امام است که «اسرار» اصول عقاید را می آموزد. این مفهوم از سویی شامل مفهوم معرفت است و از سوی دیگر واجد معنی محبت^۲ یعنی معرفتی که فی نفسه متمرکز و نیرومند است. اگر این گفته کرین را بپذیریم، تشیع از این زاویه دید همان عرفان اسلام است. کرین در بخشهای مختلف آثار خود بارها بر این نکته تاکید دارد که این مسائل، در اساس علم «کلام اهل سنت مورد بحث قرار نگرفته، چرا که از حیثه قدرت آن بالاتر بوده است. کرین بر خلاف بسیاری از اندیشمندان معاصر که مفهوم انسان کامل یا ولایت، قطب و قطب الاقطاب را زاییده اندیشه عارفانی همچون محی الدین عربی (ابن عربی) می دانند، بر این عقیده پا می فشارد که اگر از تفسیر حقوقی یا فقهی محض شریعت پا را فراتر بگذاریم و به نوعی معراج باطنی که اساس تفکر شیعه است قائل شویم، گویی تشیع و تصوف دو نام برای یک حقیقتند. کرین در رساله ای خطاب به مرحوم علامه طباطبایی، رضوان الله تعالی علیه، به این نکته اشاره دارد که: فریدالدین عطار، در حالی که هنوز سنی بوده، تذکره الاولیاء خود را با شرح حال امام پنجم یعنی حضرت باقر، علیه السلام، شروع کرده است. همچنان که در کتاب «تاریخ فلسفه اسلامی می نویسد: در حقیقت از آغاز اسلام، صوفیان شیعی مذهب بودند: در گروه کوفه، شیعه ای به نام عبدک، نخستین کسی بود که صوفی خوانده شد. بنا به تحقیقات عمیق کرین درباره سخنان ائمه، علیهم السلام، - بویژه خطبه های توحیدی نهج البلاغه و جوامع روایی شیعه - مفهوم ولایت اصولاً از طرف خود امامان شکل گرفته و مبانی نظری عرفان از سوی ائمه، علیهم السلام، فی الجمله مورد قبول بوده است. از این نظر وقتی صفحات کتاب ابن عربی را مطالعه می کنیم، مطالبی می بینیم که گویی یک مؤلف شیعی مذهب نوشته است. کرین می نویسد: همچنان که مفهوم «ولایت از شیعیان است، همچنان نیز تردیدی نیست که در تصوف، اساس مفاهیم «قطب و «قطب الاقطاب از شیعیان می باشد. بنابراین ملامتهایی که از سوی ائمه شیعه نسب به غیر شیعیان

و صوفیان اهل سنت وارد شده است، در واقع اعتراضی است به غضب مقام ولایت و نقش شیخ که نقش امام غائب را، «غصبا» تصرف کرده و نیز اعتراضی است به شیفتگی به لامذهبی که کاهلی جاهلانه و فسق و هرزگی اخلاقی را تایید می کرده است. کربن در بخشی از کتاب تاریخ فلسفه اسلامی خود ضمن نقل روایتی مشهور از نبی مکرم اسلام، صلی الله علیه و آله، که در آن آمده است: اگر تنها یک روز به پایان جهان باقی مانده باشد، خداوند آن روز را چندان طولانی خواهد کرد تا مردی از ذریه من که نامش نام من و کنیه اش کنیه من خواهد بود ظهور کند. او زمین را از هماهنگی و عدل پر خواهد ساخت، چنانکه تا آن هنگام از خشونت و جور پر شده است. به تفسیر این روایت پرداخته و می نویسد: روزی که چنین طولانی خواهد شد، زمان غیبت است و این حدیث صریح، ظنن خود را در همه قرون و در تمام مراتب شعور و ضمیر شیعه منعکس ساخته است. کربن با باور به این اعتقاد که این ظهور، واقعیت و پیروزی تاویل ناپذیر یعنی حقیقت دین را آشکار خواهد کرد و به نوع بشر مجال خواهد داد تا وحدت و یگانگی خود را به دست آورد، بر این نکته تاکید دارد که ظهور امام، مستلزم قلب ماهیت دل مردمان است و کمال روز افزون این ظهور به ایمان پیروان امام وابسته و راه آن چگونگی عمل آنان می باشد. البته انتقادی که به کربن وارد است، غفلی است که از وجه مسلحانه و قیام بالسیف حضرت حجت از خود نشان داده است. لیکن این حقیقت مورد اشاره او را هم نمی توان انکار کرد که: «جلوه یا عدم جلوه امام بر اشخاص، به شایستگی آنان بستگی دارد.» کربن در تحلیلی جالب توجه می نویسد: جلوه ظهور او بر مردم، همان مفهوم تهذیب و تجدید عالم روحی آنان است و بالنتیجه همان مفهوم عمیق اندیشه ای است که شیعه از غیبت و ظهور امام دارد. مردم شایستگی خود را برای دیدن امام از بین می برند، آنگاه خود بین امام و خویشتن حجاب می گردند، زیرا وسیله و آلت تجلی و مشاهده آن را، یعنی معرفتی را که از راه قلب حاصل می شود از دست می دهند، یا آن را فلج ساخته و از قدرت و کار می اندازند. پس تا وقتی که مردم مستعد شناسایی و معرفت امام نگردند، سخن گفتن از ظهور امام غایب هیچ معنی نخواهد داشت. اگر گفته کربن را بپذیریم دیگر ظهور امام واقعه ای نیست که روزی ناگهان به وقوع بپیوندد، بلکه امری است که روز به روز در ضمیر و وجدان شیعیان مؤمن رخ می دهد. در این حالت عقیده به عدم تحرک و مخالفت با ترقی که در اسلام تشریحی - یعنی فقه - غالباً مورد نکوهش قرار گرفته است در هم می شکند

و معتقدان به آن امام همام، در جنبش صعودی دوره ولایت کشیده می شوند. در واقع کربن ظهور امام، علیه السلام، را به معرفت قلبی شیعیان منوط می داند. معرفتی که از نوع معرفت شهودی و باطنی است. همو در جای دیگر - رساله عالم مثال - به نوعی دیگر به همین حقیقت اشاره دارد. موضوع بحث کربن در رساله «عالم مثال جهان واسطه ای است که مابین عالم مجردات تام و نفوس متعلق به ماده قرار می گیرد. همان عالمی که شهود عارفان و حکمای اشراق در آن عالم صورت می گرفته است. او از جمله می نویسد: حکایات سهروردی و قصص موجود در سنت شیعی که حکایت نیل به «سرزمین امام غائب را باز می گوید، هیچ یک خیال واهی، غیر واقعی و تمثیلی نیستند؛ زیرا اقلیم هشتم یا ناکجاآباد، همان چیزی نیست که ما معمولاً - «اوتوپیا» می نامیم. اقلیم هشتم به مثابه عالمی است که از حیطه کنترل و نظارت تجربی علوم [جدید] خارج است. عالمی فرا حسی است که تنها به مدد ادراک مخیل می توان آن را درک کرد و حوادثی را که در آنجا به وقوع می پیوندد، صرفاً به یاری آگاهی مخیل می توان تجزیه نمود. اجازه دهید بار دیگر به این نکته تاکید کنم که مراد از خیال در اینجا همان اصطلاح رایج در زبان امروزی ما نیست، بلکه، مقصود، دیدار باطنی و خیال صادق است. پس به گفته کربن برای مشاهده امام غایب در دوران غیبت نیز می باید در افق وجودی امام غائب قرار گرفت. به عبارتی این کلمات راز وجود ماورای طبیعی امام غایب را در ذهن و آگاهی شیعیان بیان می دارد؛ کسی که در آن حال روحی نباشد، قادر به مشاهده او نخواهد بود. سهروردی در حکایت «عقل سرخ خویش به همین نکته اشاره داشته و مقصود از جمله ای که در آغاز سخن از او نقل کردیم همین است: اگر خضر شوی، از کوه قاف آسان توانی گذشتن. کربن در بخش دیگری از کتاب تاریخ فلسفه اسلامی، شیعیان را میان دو حد محصور می داند. حد اول همان «یوم الميثاق یا «روز الست است، که حیات مادی بشر به آن مسبوق بوده و حد دوم ظهور امام عصر، روحی فداه، است که اینک در غیبت به سر می برد: زمان فعلی که به نام امام غائب است، زمان غیبت اوست. به همین جهت «زمان او» با رمز و علامتی دیگر مشخص می شود و غیر از آن زمانی است که برای ما علامت و رمز تاریخ محسوب می گردد.

کربن ضمن تشبیه قیام

حضرت قائم به رستاخیز صغری به این نکته اشاره می کند که پاره ای از نویسندگان شیعی - از جمله کاشانی و صدر آملی - امام دوازدهم یا امام منتظر را همان «فارقلیط آمده در انجیل یوحنا می دانند. کربن می نویسد: سلطنت امام، مقدمه رستاخیز عظیم (قیامه القیامه) است. رستاخیز یا برخاستن مردگان «به قول شمس لاهیجی شرطی است که مجال می دهد تا هدف و ثمره وجود موجودات محقق گردد» به همین نسبت قیام عمومی حضرت حجت، مجال برای تحقق فلسفه وجودی بشر در حیات زمینی خود است. به عبارتی معاد شیعه همچون معاد زرتشتی که حت سلطه تصویر سائوشیان (سوشیانس) و اصحاب او قرار گرفته، تحت تاثیر قائم و اصحاب او قرار دارد. در عین حال «این تصور، اندیشه قیامت صغری، یعنی هجرت انفرادی را از اندیشه «قیامت کبری یعنی فرا رسیدن دهر جدید جدا نمی سازد. کربن در بخش دیگری از نوشته های خود به بیان تفاوت عقیده مسیحیان به حضرت عیسی بن مریم، علیهماالسلام، پرداخته و پس از اذعان به این نکته که امامان همه نور و حقیقت واحدی هستند که در دوازده شخص متمثل شده اند می نویسد: وقتی نسبت لاهوت و ناسوت را در شخص امامان در نظر بگیریم، می بینیم مساله به هیچ روی شبیه به اتحاد اقنومی در طبیعت نیست. امامان، ظهورات و تجلیات الهی هستند. قاموس فنی زبان، کلمات (ظهور و مظهر) را پیوسته به مقابله با عمل آینه باز می گرداند. پس بدین گونه، امامان همچون ظهور الهی، بی هیچ کم و بیش «اسماء الله می باشند و به این عنوان از دو مهلکه تشبیه و تعطیل مصونند. چنانکه در فحوای مقال نیز گفتیم، شاید مهمترین انتقاد به تحقیقات کربن، عدم توجه او به وجه اجتماعی ظهور حضرت حجت و قرار گرفتن دوران غیبت میان دو حادثه بزرگ عاشورا و ظهور و قیام بالسیف مهدی، علیه الصلوه والسلام، است. این درست است که، قیام حضرت به مثابه پیروزی تاویل بر تنزیل و یا حقیقت بر شریعت است و رابطه شیعیان با امامشان رابطه ای نهانی و عاشقانه است، اما بی تردید نمی توان در کنار عروج عرفانی شیعیان که کربن بدرستی از آن به عنوان یکی از شروط اساسی توفیق دیدار معصوم یاد می کند، از وجه اجتماعی و مبارزه فراگیر آن امام با ظلم سیاسی، اقتصادی و فرهنگی صاحبان زور و زر و تزویر چشم پوشید و خروج عاشقانه امام شهیدان ابا عبدالله الحسین، علیه الصلوه والسلام، را برای اصلاح اجتماعی امت جدش که فرهنگی فاسد در کالبد آن دمیده شده بود به فراموشی سپرد و از عنصر سیاسی این هر دو قیام صدر و ذیل اسلام چشم غفلت فرو پوشید. سخن درباره گفته های عالمانه هانری کربن اندکی به درازا کشید، گرچه نقل همه سخنان او در این باره و در این فرصت میسر نشد. روحش به پاس کوششی که در ترویج نام مقدس امام المسلمین بقیه الله الاعظم، روحی و ارواح العالمین له الفداء، از خود نشان داده قرین رحمت باد. آمین!

منابع:

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، ظهور شیعه، انتشارات فقیه و کانون خدمات فرهنگی الست، ۱۳۶۰.
۲. کربن، هانری، تاریخ فلسفه اسلامی، دکتر اسدالله مبشری، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱.
۳. همان، عالم مثال، ترجمه سید محمد آوینی، فصلنامه نامه فرهنگ، شماره مسلسل ۱۰ و ۱۱، تابستان و پاییز ۱۳۷۲.

سلام بر مظهر آب

عبدالرسول هادیان شیرازی

قل ارايتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن ياتيکم بماء معين. (۱)

بگو: اگر آب [سرزمین] شما فرو رود [و پنهان شود] چه کسی آب روان برایتان می آورد؟

در این آیه خداوند خطاب به پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، می فرماید: ای محمد! به این کفار بگو: به من خبر دهید این آبی که خداوند در چشمه ها و نهرها برای شما قرار داده تا از منافع آن بهره مند شوید، اگر به گونه ای در زمین فرو رود که دسترسی به آن ممکن نباشد، چه کسی است که شما را به آب جاری رهنمون سازد؟

این آیه بیانگر مهمترین نعمت و رحمت الهی است که بر بندگان نازل شده است. الم تر ان الله انزل من السماء ماء فسلكه ينابيع في الارض ثم يخرج به زرعا مختلفا الوانه... (۲) آیا ندیده ای که خداوند از آسمان آبی فرستاد، سپس آن را به چشمه هایی در زمین راه داد، آنگاه به وسیله کشتزاری که رنگهای آن گوناگون است بیرون می آورد. یکی از آثار این رحمت الهی، آبهای زیرزمینی است که با قرار گرفتن آن در چشمه ها، چاهها، و قناتها ذخیره ای برای بهره برداری از آن در موقع مناسب می شود. خداوند در این آیه با بیان نقش آبهای زیرزمینی در حیات بخشیدن موجودات زنده، و سؤال از عامل اصلی و رساندن مردم به این آب، مخاطبان خود را به رجوع به فطرت برای دریافت جواب آن، دعوت می کند تا مردم متوجه شوند که تنها قدرتی که در وقت نیاز باید به او رجوع کرد و به او متکی بود، خدای قادر متعال است. این ظاهر آیه است که درک آن برای همه ممکن است؛ اما در باطن آن معانی عمیقی نهفته

ص: ۴۷

۱- سوره ملک (۶۷)، آیه ۳۰.

۲- سوره زمر (۳۹)، آیه ۲۱.

است که همه کس قدرت فهم آن را ندارند. فهم باطن قرآن مخصوص معصومان و پاکانی است که به سرچشمه فیض الهی و هدایت ربانی رسیده و از کوثر زلال آن سیراب شده اند، آنها می توانند ما را از این پوسته روین عبور دهند و به مغز و محتوا برسانند. آب مهمترین عامل زندگی مادی بشر است، اما روح انسان نیز نیاز به چشمه ای دارد که او را از کوثر زلال معارف الهی سیراب کند و حیات تازه ای در جانش بدمد و او را به اوج کمال برساند. آن سرچشمه هدایت الهی است که بدون راهنما و «خضر راه رسیدن به آن ممکن نیست. قطع این مرحله بی مهری خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی (۱) انبیا و اولیای الهی با نور هدایت خود برای رهایی مردم از تاریکیها از هیچ تلاش و کوششی دریغ نکرده، و هر کدام همانند سرچشمه ای هستند که با تمام شدن آب آن، دوباره رحمت الهی ریزش می کند و آبهای جدیدی جایگزین آن می شود، و به همین جهت در زیاراتی از امام صادق، علیه السلام، خطاب به علی، علیه السلام، چنین آمده است: السلام علیک یا... مظهر الماء المعین (۲) سلام بر تو ای مظهر آب روان! از امام رضا، علیه السلام، درباره این آیه سؤال شد، حضرت فرمودند: «ماؤکم یعنی ابوابکم، که مراد از آن امامان هستند که هر کدام ابواب الهی بین او و خلق اویند. (۳) اگر هر کدام از این درهای رحمت الهی بسته شود، سرچشمه حیات معنوی انسان بسته می شود، و افراد هوشیار احساس سرگردانی می کنند و برای یافتن راهبری دیگر تلاش می کنند. به همین جهت وقتی علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر، علیه السلام، درباره تاویل این آیه سؤال کرد، حضرت فرمودند: اذا فقدتم امامکم فلم تروه فماذا تصنعون؟ (۴) هرگاه امامتان را نیابید و او را نبینید چه می کنید؟ اما خداوند هیچ گاه زمین را خالی از حجت قرار نمی دهد و با سپری شدن عمر هر کدام امام دیگری می فرستد، بنابراین امام صادق، علیه السلام، در تاویل این آیه می فرماید: اذا غاب امامکم فمن یتیکم بامام جدید؟ (۵) هرگاه امامتان از شما پنهان شود چه کسی امام جدید برایتان می فرستد؟ با ختم نبوت و سپری شدن حیات امامان معصوم دوران غیبت فرا رسید. این دوران همچون آبی است که برای ذخیره به زمین فرو رود، به امید روزی که با فراهم شدن زمینه جامعه برای پذیرش آن، این ذخیره الهی فوران کند و تشنگان واقعی معرفت را سیراب کند. امام باقر، علیه السلام، در تاویل آیه محل بحث می فرماید: نزلت فی القائم، علیه السلام،

ص: ۴۸

۱- لسان الغیب حافظ شیرازی.

۲- المجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۳۷۵.

۳- همان، ج ۲۴، ص ۱۰۰، ح ۱.

۴- همان، ح ۲.

۵- همان، ح ۳.

يقول: ان اصيح امامكم غائبا عنكم لا تدرون اين هو؟ فمن ياتيكم بامام ظاهر ياتيكم باخبار السموات و الارض، و حلال الله و حرامه. ثم قال: و الله ما جاء تاويل هذه الآيه و لا بد ان يجيبى تاويلها. (١) اين آيه درباره امام قائم، عليه السلام، نازل شده است. مى گويد: اگر امامتان از شما غايب گردد و ندانيد كجاست چه كسى براى شما امامى مى فرستد كه اخبار زمين و آسمان و حلال و حرام خدا را براى شما بياورد، سپس فرمود: سوگند به خدا، تاويل اين آيه نيامده و سرانجام خواهد آمد. در روايتى است كه عمار از پيامبر اكرم، صلى الله عليه وآله، سؤال كرد كه مهدى كيست؟ حضرت فرمودند: اى عمار! خداوند تبارك و تعالى با من پيمان بسته كه از صلب حسين، نه امام بيرون آورد، و نهمين آنها از مردم پنهان مى شود، سپس همين آيه را تلاوت كردند و فرمودند: غيبتى طولانى دارد، به گونه اى كه گروهى از عقيده شان بر مى گردند و گروه ديگر ثابت قدم مى مانند. پس وقتى آخرالزمان شود خروج كند و دنيا را پر از قسط و عدل مى كند همانطور كه از ظلم و جور پر شده است. (٢)

بنابراين، «ظاهر آيه مربوط به آب جارى است كه مایه حیات موجودات زنده است، و باطن آيه مربوط به وجود امام علم و عدالت جهان گستر اوست كه آن نیز مایه حیات جامعه انسانی است.» (٣) اما وجه تشبيه آب به امامان معصوم اين است كه، همانطور كه آب رحمت الهى و مایه حیات مادى انسانهاست و بدون آب نمى توان زندگى كرد، امامان معصوم نیز رحمت خداوند و وسيله اى براى وجود حیات روحانى انسانها و سلامت جامعه اند، به همين جهت در حدیثى است كه ابو حمزه از امام صادق، عليه السلام، سؤال كرد: آیا زمین بدون امام باقى مى ماند؟ حضرت فرمودند: لو بقیة الارض بغير امام لساخت (٤) اگر زمین بدون امام باشد، [اهل] آن را فرو مى برد. آب وسيله اى براى زدودن پلیدیهای ظاهرى است، امامان معصوم نیز وسيله اى براى پاک كردن انسانها از پلیدیهای درونى و شرك و جهل و گناه اند. آب با فرو رفتن در زمین در آنجا ذخيره مى شود تا با برنامه ریزى دقیق موجودات زنده از آن بهره مند شوند. حضرت مهدى، عجل الله تعالى فرجه، نیز با غيبت خود ذخيره اى براى جهانیان است تا با ظهور خود در موقع مناسب، دنيا با بهره گیری از وجودشان راه تکامل و معنویت را پیش گیرد و مردم به سعادت برسند. البته باید توجه داشت كه آب پنهان در زمین، بدون تلاش و تحمل رنج و زحمت به دست نمى آید. هرگاه انسان احساس تشنگی كند و در زمین، آبی براى آشامیدن نیابد، براى رسیدن

ص: ٤٩

- ١- العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نورالثقلین، ج ٥، ص ٣٨٧.
- ٢- الخداز، علی بن محد بن علی، کفایه الاثر، قم، انتشارات بیدار، ١٤٠١، ص ١٢١.
- ٣- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ٢٤، ص ٣٦٠.
- ٤- الكلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ١، ص ١٧٩، ح ١٠.

به آبهای زیرزمینی به حفر چاه و قنات می پردازد. ظهور حضرت مهدی، علیه السلام، نیز زمانی تحقق می یابد که مردم مشتاق عدالت شوند و با تلاش خود مقدمات آن را فراهم کنند. و در این میان فقط مؤمنان واقعی هستند که فقدان وجود آن حضرت را احساس می کنند و تشنه وصال اویند. همچنانکه امام رضا، علیه السلام، می فرماید: و کم من مؤمن متاسف حران حزین عند فقد الماء المعین (۱) چه بسیاریند مؤمنان اندوهگین و بسیار تشنه که هنگام فقدان آن آب روان غمناک هستند. کلام آخر این است که این آبی که در دل زمین پنهان است، در همان حال نیز دارای خواص متعددی است که در علوم طبیعی ذکر شده است. در حال غیبت نیز مردم از برکت وجودی حضرت مهدی، علیه السلام، بهره مندند گرچه خود خبر ندارند، و چه بسیارند افرادی که در هنگام گرفتاری به ایشان توسل جسته اند و مشکیشان حل شده است. و چه بسیارند گنهکارانی که از برکت وجود حضرت ولی عصر، عجل الله تعالی فرجه، نور هدایت بر قلبشان تابیده و خود را از گمراهیها نجات داده اند، با وجودی که با چشم ظاهری، آن حضرت را ندیده اند. غیبت ایشان همچون خورشیدی است که در پشت ابرها پنهان است، ولی مردم از نور وجودش استفاده می کنند، همچنانکه از امام زمان روایت شده است که فرمودند: اما وجه انتفاع بی فی غیبتی، فکالاتفاع بالشمس اذا غیبتها عن الابصار السحاب، و انی لآمان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء، فاعلقوا ابواب السؤال عما لا یعنیکم... (۲) اما کیفیت نفع رساندن من در زمان غیبتم، همچون نفع رساندن خورشید است زمانی که ابرها آن را از چشمها پنهان نماید، و من ایمن دهنده اهل زمینم، همچنانکه ستارگان ایمن دهنده اهل آسمانند... بنابراین، همانطور که در بعضی مواقع به خاطر مصلحت بالاتری، خورشید به وسیله ابرها پنهان می شود، ولی آثار وجودش قابل مشاهده است و در همان حال مردم از آن بهره می برند، و هر لحظه هم منتظر کنار رفتن ابرها و آشکار شدن خورشید هستند، در زمان غیبت حضرت مهدی، علیه السلام، نیز، آن حضرت به خاطر مصالحی از دیده ها پنهان است ولی، اولاً: آثار وجودش برای اهل بصیرت هویدا و روشن است، و ثانیاً: مردم از وجود ایشان بهره می برند، و ثالثاً: باید هر لحظه منتظر کنار رفتن پرده غیبت و ظهور آن حضرت باشیم.

ص: ۵۰

۱- المجلسی، محمدباقر، همان، ج ۵۲، ص ۲۸۹.

۲- همان، ص ۹۲. در زیاراتی از امام صادق، علیه السلام، خطاب به علی، علیه السلام، چنین آمده است:

چهار ویژگی انقلاب حسین علیه السلام

نوشته: آنتوان بارا (نویسنده نامدار مسیحی)

ترجمه: م - آزاد اردبیلی هیچ حماسه انسانی در گذشته و حال به اندازه حماسه شهادت حسین، علیه السلام، در کربلا مورد تحسین و توجه عاطفی قرار نگرفته و جنبه آموزشی نداشته است. این حماسه به عنوان یک رویداد عاطفی و احساسی نقطه عطف مؤثری در روند عقاید اسلامی شده است. حماسه ای که اگر نبود اسلام نه تنها نمی توانست به عنوان یک عقیده ریشه دار و ایمان محکم در باطن مسلمانان جایگیر شود بلکه در حد یک مذهب کم فروغ و ضعیف در میان انسانها معرفی می شد.

قیام حسین بن علی، علیه السلام، زلزله ای شگرف بود که توانست پایه های امت اسلامی را تا دورترین نقطه ها به لرزه درآورد، چشمها را بگشاید و وجدانها را علیه هیمنه و اقتدار دروغ و شر ستم پیشگان بیدار کند، همانان که در صددند ظلم و ستم را در اعماق جان انسانها مستولی کنند و ارزشهای دینی را با عناوین پوشالی از بین ببرند و با تباه کردن حقوق دینداران، انوار ذاتی و جوهری جذابیت دین را خاموش کنند. حماسه حسینی، انقلاب به تمام معنی کلمه بود چیزی که به هیچ وجه قابل قیاس با دیگر انقلابها نیست، چرا که عظمت آن فراتر از معنای محدود واژگان و بزرگتر از معیارهای قابل قیاس بشری است. انقلابی است که به درجاتی بالاتر از حماسه ارتقاء یافت و این حقیقتی است که برای شکل گیری حماسه ها معمولاً انسانها فدا می شوند اما در آفرینش این حماسه نه انسانهای معمولی که خاندان و اهل بیت پیامبر شرکت داشتند. عاشورا قیامی است که هدفش حفظ کیان امت محمد، صلی الله علیه و آله، و مصون داشتن عقاید مسلمانان و حمایت از سنت مقدس رسول اکرم و دور ساختن دست متجاسران از آن است. باید گفت آن کس که انقلاب حسینی را به عنوان حماسه بپذیرد بزرگتر از آن نمی یابد زیرا حماسه ها و انقلابهایی که جهت حرکت تاریخ و امته را تغییر داده اند به سبب بزرگی اهداف و امکان تبدیل شدنشان به یک عقیده و یا اصل اعتقادی برای گروه یا گروههایی

قابل سنجش اند. با این معیار، انقلاب حسین، علیه السلام، از زمان پیدایش تا ابدالآباد در نوع خود هم اولین انقلاب تاریخ و هم بی نظیرترین انقلابها در تاریخ انسانیت است به عبارت دیگر این انقلاب تا جهان باقی است و نوع انسان زنده است جاودانه خواهد ماند چرا که شکل گیری آن به خاطر انسان بوده است. اگر می گوئیم انقلاب حسینی «نخستین انقلاب است از آنروست که در چارچوب وقایع جهان اسلام و در تاریخ ادیان آسمانی نخستین انقلابی است که بر مبنای اصول و ارزشهای عقیدتی به وقوع پیوسته است. اگر می گوئیم «پیشتاز» است از اینروست که نه تنها زمینه را برای روح انقلابی آماده کرده، بلکه خود یک انقلاب روحی است که دل‌های مسلمانان را شیفته و بی قرار خود ساخته و معنی بزرگمنشی و پامردی انسان مؤمن را در برابر فتنه گرانی که به نام دین رگه های شرک و بیهودگی را در پیکره عقاید اسلامی تزریق می کنند یادآور شده است. انقلاب حسینی، دعوت آشکاری بود برای زدودن این رگه ها و تخریب پایه های گمراهی و ایستادگی در برابر اهداف کسانی که از صراط مستقیم شریعت منحرف شده و با آبروی شریعت و دین بازی می کردند همانان که بر سر کیان آئین نوظهور اسلام قمار کردند تا بتوانند آن را پیش از رشد و بالندگی به خاک بسپارند. اگر می گوئیم «یگانه است از اینروست که با تسخیر وجدانهای مسلمین تاثیرات عقیدتی محکمی بر جای گذاشت. درست در زمانی که پایه های حکومت حکام اسلامی و حکومتگران بنام دین به واسطه اعمالشان نیازمند وارد آمدن شوک و ضربه ای کاری بود، قیام شهادت طلبانه حسین، علیه السلام، همان ضربه کاری بود که تاثیری برق آسا در آن دوران و دورانهای بعد گذاشت. صاعقه ای بود که چشمهای عشق و محبت را در وجدانهای بیدار نسلهای بعد جاری خواهد کرد. و بالاخره اگر می گوئیم انقلاب عاشورا انقلابی «جاودانه است از اینروست که یک انقلاب انسانی به تمام معنی است. از انسان است برای انسان، این انقلاب با خون پاک حسین گلگون شد و از همین رو در نهاد تمام مسلمین به عنوان نماد کرامت دین شناخته شد و انسان مسلمان توانست شاهد ورق خوردن صفحات جدیدی در روند عقیده اش باشد، صفحاتی روشن و خالی از تزویر و بردگی و بندگی که کلمات آن با حروفی نورانی نگاشته شده تا ضمیر انسان را به راههای درستی که باید در آنها حرکت کند رهنمون شود و او را به اوج سلامتی و امنیت که شایسته یک انسان است برساند. از اینرو [انقلاب حسین] جاودانه است زیرا یک انقلاب اخلاقی است و قانون جدید اخلاق را پی ریزی کرده است، قانونی که روشنگر راه مبارزه امت اسلامی در تمام سطوح و زمینه هاست و به او می آموزد که چگونه فدا کردن جان و تن در زمانها و مکانهای پر خطر، آسان است و چگونه مردن، سعادت و زندگی با ظالمان دردآور و سخت است و اینکه مرگ با عزت بهتر از زندگی با ذلت است.

ایرانیان و آغاز زمینه سازی برای ظهور حضرت مهدی، علیه السلام

روایات مربوط به قم و مرد موعود این شهر

از زمره روایات ظهور، به پا خاستن مردی از قم و یاران وی است، از امام کاظم، علیه السلام، روایت شده است که فرمود: مردی از قم، مردم را به سوی خدا دعوت می کند، افرادی گرد او جمع می شوند که قلبهایشان همچون پاره های آهن سستبر است که بادهای تند حوادث، آنان را نمی لغزاند، از جنگ خسته نشده و نمی ترسند اعتماد آنان بر خداست و سرانجام کار از آن پرهیزکاران است. (۱) و همچنین مطالب بعد از آن مربوط به قم است. نکته قابل توجه این است که، امام، علیه السلام، در روایت، تعبیر به «مردی از قم» نموده و فرموده است از اهل قم، می توان این جمله را بر امام خمینی تطبیق داد. چه اینکه ایشان اهل خمین و ساکن قم می باشند و اینکه او «مردم را به سوی خدا دعوت می کند» نه فقط اهل قم و یا اهل مشرق زمین را. و به اینکه بادهای تند کینه توزی دشمنان و یا جنگ و درگیریها که برای وی و طرفدارانش پیش می آید، همچنان مقاوم می ایستند و مبارزه می کنند و هیچ تزلزلی به خود راه نمی دهند. روایت، زمان وجود این مرد را که به آن بشارت داده شده مشخص نکرده است اما در تاریخ قم و ایران چنین شخصیت و یارانی دارای این صفات برجسته، قبل از امام خمینی و طرفدارانش بی سابقه بوده است... البته احتمال اینکه این روایت ناقص باشد وجود دارد و یا اینکه امام آن را به مناسبتی فرموده اند، همین روایت را صاحب بحارالانوار، از کتاب تاریخ قم نوشته «حسن بن محمد بن الحسن قمی» که هزار سال پیش آن را تالیف نموده است نقل کرده که متأسفانه نسخه آن کتاب یافت نمی شود. گاه گفته می شود: درست است که در تاریخ قم و ایران ظاهر شدن چنین مرد وعده داده شده ای را با یارانی دارای این صفات برجسته، کسی سراغ نداشته است... اما دلیلی هم نداریم که این روایت، منطبق بر امام خمینی و طرفداران وی باشد شاید منظور مرد دیگر و یاران دیگری باشد که در عصر و زمان ما ظاهر خواهند شد و یا اینکه بعد از مدتی طولانی و یا کوتاه خواهند آمد... پاسخ: آری درست است که در روایت، آنگونه که بیان کردیم زمان این پیشامد مشخص و روشن نشده است اما مجموعه صفاتی که در روایت آمده، به علاوه آنچه که در روایات متعدد دیگر، پیرامون قم و ایران وارد شده است موجب اطمینان این معناست که مراد از صفات یاد شده، امام خمینی و یاران وی اند... بنابراین اگر پیامبر، صلی الله علیه وآله، و امامان، علیهم السلام، به حادثه و پیشامدی خبر دادند که منطبق بر وضع موجود باشد، معقول نیست که از آن چشم پوشی نموده و آن را بر قضیه و حادثه ای مشابه آن و یا واضحتر، که وعده پیامبر، صلی الله علیه وآله، و اهل بیت او بر آن منطبق شود، حمل نماییم. از روایاتی که درباره قم و برتری و آینده آن از اهل بیت، علیهم السلام، نقل شده است بخوبی روشن است که این شهر نزد آن بزرگواران از ارزش و اهمیت ویژه ای برخوردار است، بلکه می توان گفت مؤسس و بنیانگذار این شهر و طرح و ایجاد آن در قلب ایران در سال ۷۳ ق. به دست با کفایت امام باقر، علیه السلام، بوده است که بعد از آن نسبت به این شهر نیت خاصی داشته اند. و آنان با دانشی که از جد بزرگوارشان داشته اند، خبر داده اند که در آینده، این شهر مقدس از جایگاهی والا برخوردار خواهد شد و اهالی این شهر، از یاران باوفای حضرت مهدی، ارواحنا فداه، خواهند بود. برخی روایات، تصریح دارد به اینکه فلسفه نامگذاری این شهر مقدس به قم مناسب با نام حضرت مهدی که قائم بحق است می باشد و مناسب با قیام و به پا ساختن اهل قم و منطقه جغرافیایی آن شهر در زمینه سازی و یاری نمودن آن حضرت است. از طرفی وجود یک آبادی، در نزدیکی این شهر در زمان تاسیس آن به نام «کمندان» و یا «کمد»، به این معنی نیست که در نامگذاری به «قم» عربی بودن این کلمه ملاحظه نشده است، جز این مناسبت که نام آن قم گذاشته شده و یا تغییر و دگرگونی در نام فارسی آن به وجود آمده است بویژه زمانی که تاسیس این

شهر از ناحیه علما و روایت کنندگان حدیث، از امام باقر و صادق، علیهما السلام، و زیر نظر آن دو بزرگوار بوده است. «عفان بصری» از امام صادق، علیه السلام، روایت کرده که گفت: امام، علیه السلام، به من فرمود: آیا می دانی از چه رو این شهر را قم می نامند؟ عرض کردم: خدا و رسولش آگاه ترند فرمود: همانا قم نامگذاری شده برای اینکه اهل قم، اطراف قائم، علیه السلام، گرد آمده و با وی قیام می نمایند و در کنار او ثابت قدم مانده و او را یاری می کنند. (۲) این روایت، و امثال آن قرینه هایی هستند بر اینکه آغاز تاسیس شهر مقدس قم توسط «عبدالله» پسر «مالک اشعری» و برادرش «احوص» و هواداران آنان که همگی از یاران خاص امام باقر، علیه السلام، و راویان حدیث آن بزرگوار بوده اند همه اینها موجب این اطمینان است که تاسیس این شهر به امر امام باقر، علیه السلام، بوده است و این نام را آن حضرت برای این شهر انتخاب فرموده اند. نام قم در روایات به صیغه مذکر به معنی «بلد سرزمین» و به صیغه مؤنث «بلده شهر» آمده است این کلمه (قم) هم قابل صرف کردن است و هم به صورت غیر منصرف به کار می رود. ظاهر برخی روایات این است که امامان، علیهم السلام، نسبت به شهر قم عنایت خاصی داشته اند و مفهومی را برتر و وسیعتر از یک شهر و توابع آن، به این شهر بخشیده اند، لذا نام این شهر را به معنای خط و روش و اسلوب قم، نسبت به ولایت اهل بیت، علیهم السلام، و قیام آنان با مهدی آل پیامبر، صلی الله علیه و آله، به کار برده اند. عده ای از بزرگان ری نقل کرده اند که حضور امام صادق، علیه السلام، رسیدند و: عرض کردند، ما از اهل ری هستیم که خدمت رسیده ایم، حضرت فرمود: خوش آمدند برادران قمی ما، سپس عرض کردند ما اهل ری هستیم، حضرت فرمود: خوش آمدند برادران قمی ما. مجددا عرض کردند: ما اهالی ری هستیم، امام نیز کلام اول خود را تکرار کرد، آنان گفته خود را چندبار یادآور شدند، امام نیز مانند اول آنان را پاسخ داد و چنین فرمود: خداوند دارای حرمی است که عبارت است از مکه مکرمه و پیامبر دارای حرمی است و آن مدینه منوره است و امیرالمؤمنین، علیه السلام، دارای حرمی است که کوفه است و ما اهل بیت نیز دارای حرمی هستیم که آن شهر قم است، بزودی بانویی از سلاله من بنام فاطمه در این شهر دفن خواهد شد کسی که آن بزرگوار را در قم زیارت کند اهل بهشت می باشد. راوی گفت این سخن را امام صادق، علیه السلام، زمانی فرمود که هنوز حضرت کاظم، علیه السلام، متولد نشده بودند. (۳) یعنی قم، حرم امامان، علیهم السلام، از اهل بیت، تا زمان حضرت مهدی، علیه السلام، و مرکز ولایت و یاری آن بزرگواران می باشد و اهل ری و غیر آن نیز اهل قم محسوب می شوند زیرا آنان نیز پیرو خط و روش اهل قم نسبت به اهل بیت، علیهم السلام، هستند. از این رو بعید نیست که مراد از اهل قم که در روایات آمده و اینکه آنان یاوران حضرت مهدی، علیه السلام، می باشند، همه ایرانیانی باشند که در ولایت و دوستی و جنگ و جهاد پیرو امامان، علیهم السلام، هستند، بلکه شامل مسلمانان غیرایرانی نیز بشود. و معنای کلام راوی که گفت: «حضرت این کلام را زمانی فرمود که هنوز حضرت کاظم متولد نشده بود» یعنی این گفته امام صادق که قبل از ولادت امام کاظم بوده مشعر به این است که آن حضرت از ولادت نوه خویش فاطمه معصومه دختر موسی بن جعفر، علیهم السلام، پیش از ولادت پدر

بزرگوارش یعنی قبل از سال ۱۲۸ هجری قمری، خبر داده است و اینکه آن بانوی بزرگوار در قم دفن خواهد شد، و این قضیه هفتاد سال بعد، تحقق پیدا کرده است.. بزرگان قم نقل کرده اند زمانی که مامون، علی بن موسی الرضا، علیه السلام، را در سال ۲۰۰ هجری از مدینه خارج کرد و به طرف مرو فرستاد، در سال ۲۰۱ هجری خواهر گرامی او حضرت فاطمه معصومه در پی برادر از مدینه خارج شد و به سمت ایران حرکت کرد تا به شهر ساوه رسید در آنجا بیمار شد، سؤال کرد چقدر فاصله بین من و قم است؟ عرض کردند ده فرسخ... زمانی که این خبر به اولاد سعد - یعنی سعد پسر مالک اشعری - رسید همگی با هم آهنگ ساوه نمودند تا از آن حضرت تقاضا کنند که به شهر آمده و در آنجا بماند چون حضور او رسیدند، موسی پسر خزرج از بین آن جمعیت خارج شد و به طرف حضرت رفته و مهار شتر ایشان را گرفته و تا قم همراهی کرد و آن بزرگوار را در منزل خویش جای داد، پس از اقامت ۱۶ یا ۱۷ روز در شهر قم، در اثر بیماری قبلی به رحمت و رضوان الهی پیوسته و روح پاکش به ملکوت اعلیٰ پر گشود. موسی پسر خزرج پس از مراسم غسل و کفن آن حضرت، بدن شریفش را در زمینی که متعلق به خودش بود و هم اکنون نیز مرقد مطهرش در آنجاست، به خاک سپرد و سقفی از بوریا و حصیر بر قبر آن حضرت سرپا نمود، تا زمانی که توسط زینب دختر حضرت جواد، علیه السلام، بر قبر مطهر آن بزرگوار گنبد و بارگاهی بنا نمودند. (۴) از این روایات چنین برمی آید، که فاطمه معصومه، بسیار اهل عبادت و زهد و بزرگواری بود، همانند مادرش حضرت فاطمه زهرا، سلام الله علیها، آن بزرگوار در عین اینکه از سن کمی برخوردار بود، نزد اهل بیت، علیهم السلام، مقامی خاص و ارزش و اهمیت والایی داشت چه اینکه این مقام و منزلت حضرت، نزد علما و بزرگان قم نیز محرز بوده است؛ زیرا برای ارج نهادن به مقام آن بانو از قم به طرف ساوه حرکت کرده و به استقبال وی شتافتند و پس از رحلت آن بانو، ساختمان نسبتا ساده ای بر مزارش ساخته سپس گنبدی بنا کردند و آنجا را زیارتگاه دوستداران اهل بیت قرار دادند و عده ای از آن بزرگان وصیت کردند که در جوار حضرتش به خاک سپرده شوند. در روایات آمده است که سن مبارک حضرت معصومه، سلام الله علیها، کمتر از بیست سال بوده است، و شاید علت اینکه ایرانیها آن حضرت را «فاطمه معصومه» و یا «معصومه قم» می نامند به خاطر کمی سن آن بزرگوار باشد؛ زیرا معصوم در لغت فارسی به معنای بیگناه می آید و از همین رو به طفل خردسال نیز که بی گناه است معصوم می گویند و شاید هم به جهت طهارت و پاکدامنی و عصمت آن حضرت از گناه باشد؛ چون در مذهب شیعه عصمت بر دو نوع است: یکی عصمتی که واجب است در امامان، علیهم السلام، وجود داشته باشد و این، در مورد چهارده معصوم، علیهم السلام، ثابت است و دیگر عصمتی که جایز است و آن برای بزرگان و اولیای خدا ثابت است که مقدس و پاک از گناهان و آلودگیها نیستند. از روایت بعدی که از امام رضا، علیه السلام، نقل شده است، ظاهر می شود که امامان، علیهم السلام، از بدو تاسیس شهر قم، مردم این شهر را به عنوان یاران حضرت مهدی، علیه السلام، به شمار آورده اند و دوستی و محبت مردم این شهر نسبت به حضرت مهدی، علیه السلام، قبل از ولادت آن حضرت معروف بوده است از «صفوان بن یحیی»

نقل شده است که گفت: روزی خدمت امام رضا، علیه السلام، بودم، سخن از اهل قم و علاقه آنان نسبت به حضرت مهدی، علیه السلام، به میان آمد، آن حضرت برای آنان طلب آموزش کرد و فرمود: خداوند از آنان خوشنود باشد، آنگاه فرمود: بهشت دارای هشت در است که یکی از آنها مخصوص اهل قم می باشد، آنان (اهل قم) بهترین پیروان ما از بین شیعیان جهان هستند خداوند سبحان محبت و دوستی ما را در سرشت آنان قرار داده است. (۵) در روایت آمده است که درهای بهشت به تناسب اعمال مردم بین آنان تقسیم بندی شده است، از این رو بعید نیست که معنی این جمله که (یک در، ویژه اهل قم است) این باشد که آنان از در مبارزین و مجاهدین همراه امامان، علیهم السلام، و یا از در مخصوص شایستگان چنانکه در صفات آنها وارد شده است، داخل بهشت می شوند و گفته حضرت که «آنها بهترین پیروان ما از بین شیعیان جهان هستند» دلالت به فضیلت و برتری اهل قم بر سایر شیعیان دارد. قابل توجه است که محبت اهل قم نسبت به حضرت مهدی، علیه السلام، تا کنون همچنان پرشور و زنده باقی مانده است بلکه با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، این عشق به سر حد کمال رسیده و این حقیقت را در ایمان و عملکرد و ظواهر زندگی آنان حتی در نامگذاری فرزندان و مساجد و مؤسسات خود به نام آن حضرت، بگونه ای که هیچ خانه ای از این نام خالی نیست، می توان مشاهده نمود. برخی روایات دلالت دارد که، بلا و گرفتاری از اهل قم دور است و خداوند سبحان کسانی را که بدخواه این شهر باشند، نابود می گرداند. از «ابان بن عثمان» و «حماد بن ناب» روایت شده که گفتند: خدمت امام صادق، علیه السلام، بودم که عمران پسر عبدالله قمی وارد شد، خدمت امام رسید و از او سؤال کرد. حضرت با وی بسیار با ملاحظت برخورد کرد، پس از رفتن آن مرد از امام، علیه السلام، سؤال کردم: این شخص که با او این همه خوشرفتاری فرمودی که بود؟ حضرت فرمود: او از خانواده بزرگان، یعنی اهل قم بود هیچ ستمگری درباره آنان نیت سوء نمی کند، مگر اینکه خداوند او را درهم می شکند. (۶) در روایت دیگری آمده است که: بلا از قم دفع شده است. (۷) در جای دیگر نقل شده است که: اهل قم از ما و ما از آنان هستیم، هر ستمگری که درباره آنان اراده سوء داشته باشد مرگ او فرا می رسد، تا زمانیکه به یکدیگر خیانت نکنند (و در نسخه دیگر: تا زمانی که تغییر روش ندهند) اما زمانی که آلوده به چنین اعمالی شدند، خداوند سبحان، ستمگران را بر آنان حاکم می کند، ولی آنان (اهل قم) یاران قائم و بازگوکنندگان مظلومیت ما و رعایت کنندگان حقوق ما هستند، آنگاه رو به آسمان کرد و گفت: خداوند آنان را از شر هر فتنه ای نگهدار و از هر گزند و نجات ببخش. (۸) از امام صادق، علیه السلام، روایت شده است که فرمود: بلاها از قم و اهل آن دور شده است، بزودی زمانی خواهد رسید که قم و اهل آن حجت بر مردم خواهند بود و این زمان غیبت قائم ما و ظهور وی می باشد، اگر چنین نباشد زمین اهل خودش را فرو می برد، فرشته های الهی بلاها را از این شهر و اهل آن دفع می کنند. هر ستمگری که در حق آنان اراده بد داشته باشد، خداوند درهم کوبنده ستم پیشگان، او را درهم می شکند و یا به گرفتاری و مصیبت و یا دشمنی، مبتلا می گرداند، خداوند سبحان، قم و اهلس را در زمان فرمانروایی ستمگران از یاد آنان می برد؛ آنگونه که ظالمان یاد خدا را فراموش کردند. (۹) البته، این بدین معنا نیست که به اهل قم اصلاً بدی نمی رسد، بلکه ممکن است برخی مشکلات بر آنان وارد شود، ولی خدای بزرگ، آن دشواری و بلا را از آنان دور نگه داشته و با الطاف گوناگون خویش آنها را یاری می فرماید، که از بارزترین آنها، نابود کردن سرکشان و متجاوزان و مشغول نمودن آنان به گرفتاریهایی است که، به

اهل

قم نپرداخته و به طور کلی از آنها یاد هم نمی کند. صاحب «بحارالانوار» دو روایت را، از امام صادق، علیه السلام، که بیان کننده آینده شهر قم و نقش مکتبی آن پیش از ظهور حضرت مهدی، علیه السلام، می باشد آورده است. روایت اول بیان می دارد: خداوند به وسیله شهر کوفه بر سایر شهرها استدلال می کند، همچنین به مؤمنان آن شهر بر سایر مؤمنان و به شهر قم بر سایر شهرها و به واسطه اهل قم بر جهانیان اعم از جن و انسان، خداوند متعال اهل قم را مستضعف فکری قرار نداده بلکه همواره آنان را موفق و تایید کرده است. سپس فرمود: دینداران در این شهر در مضیقه زندگی می باشند اگر غیر این باشد مردم بسرعت به آنجا روی می آورند و آنجا خراب می گردد و اهل آن تباہ می شوند و آنگونه که باید نمی تواند بر سایر سرزمین ها حجت باشد، زمانی که موقعیت قم بدینجا برسد آسمان و زمین آرامش ندارد و ساکنان آنها لحظه ای باقی نمی مانند و بلا و گرفتاری از قم و اهل آن دفع گردیده است، بزودی زمانی خواهد رسید که قم و اهل آن حجت بر مردم خواهند بود و این در زمان غیبت قائم ما و ظهور وی می باشد. اگر چنین نباشد زمین اهل خودش را فرو می برد، فرشته های الهی مامور دور نمودن بلاها از این شهر و اهل آن می باشند هر ستمگری که درباره آنان اراده بد داشته باشد، خداوند درهم کوبنده ستم پیشگان، او را درهم می شکند و یا به گرفتاری و مصیبت و یا دشمنی، مبتلا می گرداند، خداوند متعال نام قم و اهلس را در زمان فرمانروایی ستمگران از یاد آنان می برد آنگونه که آنها یاد خدا را فراموش کردند. و روایت دوم می گوید: بزودی شهر کوفه از مؤمنان خالی می گردد و بگونه ای که مار در جایگاه خود فرو می رود علم نیز این چنین از کوفه خت برمی بندد و از شهری به نام قم آشکار می شود و آن سامان معدن فضل و دانش می گردد، به نحوی که در زمین کسی در استضعاف فکری به سر نمی برد حتی نو عروسان در حجله گاه خویش. و این قضایا نزدیک ظهور قائم ما بوقوع می پیوندد، خداوند سبحان، قم و اهلس را برای رساندن پیام اسلام، قائم مقام حضرت حجت می گرداند. اگر چنین نشود زمین اهل خودش را فرو می برد و در زمین حجتی باقی نمی ماند. دانش از این شهر به شرق و غرب جهان منتشر می گردد. بدین سان بر مردم اتمام حجت می شود و یکی باقی نمی ماند که دین و دانش به وی نرسیده باشد. آنگاه قائم، علیه السلام، ظهور می کند و ظهور وی باعث خشم و غضب خداوند بر بندگان می شود؛ زیرا خداوند از بندگان انتقام نمی گیرد مگر بعد از آنکه آنان وجود مقدس حضرت حجت را انکار نمایند. (۱۰) از این دو روایت، چند امر روشن می شود: الف - اینکه این دو روایت نقل به معنی شده اند، به علاوه در آنها اندکی تقدیم و تاخیر است اما آنچه که مهم است معنایی است که این دو روایت در بر دارند. ب - از این روایتها استفاده می شود، که نقش مذهبی شهر کوفه در دانش و پیروی از اهل بیت، علیهم السلام، نقشی مهم و بزرگ بوده، اما در آستانه ظهور

حضرت مهدی، علیه السلام، مضمحل شده و از بین می رود، البته کوفه شامل نجف نیز می شود زیرا نام اصلی آن نجف کوفه بوده است بلکه گاهی مراد از کوفه عراق عنوان شده است، چنانکه ما در جای خودش بیان کردیم، اما نقش مذهبی شهر قم همچنان ادامه دارد و نزدیک ظهور حضرت از عظمت بیشتری برخوردار می گردد، چنانکه دو فقره از روایت به این معنی اشاره دارد: «و این همه، در زمان غیبت قائم ما و ظهور وی می باشد» و «و این قضایا نزدیک ظهور قائم ما خواهد بود». ج - نقش برجسته اعتقادی و ایدئولوژیکی شهر مقدس قم، در آن زمان مخصوص ایران و یا شیعیان تنها نیست. بلکه نقشی است جهانی که حتی غیرمسلمانان را نیز در بر می گیرد: «و بزودی زمانی خواهد رسید که قم و اهلس حجت بر مردم خواهند بود»، «و یکی باقی نمی ماند که دین و دانش به وی نرسیده باشد» این بدان معنا نیست که دانش و مذهب از این شهر به فرد فرد مردم جهان می رسد، بلکه بدین معناست که ندای اسلام و مطرح شدن آن، طوری به جهانیان می رسد که اگر کسی سعی در دستیابی به مقررات و دستورات اسلام داشته باشد، برای وی امکان پذیر خواهد بود. البته چنین نقش تبلیغاتی مهمی برای شهر قم، بستگی به برپایی حکومتی با دستگاههای تبلیغاتی دارد، بلکه متوقف بر مبارزات با سرکشان جهان استکبار است که این خود باعث رسیدن صدای اسلام از قم به جهانیان می شود. د - این نقش بزرگ فرهنگی برای شهر قم، سبب کینه توزی و دشمنی استکبار جهانی نسبت به این شهر می گردد، یعنی نسبت به مطرح شدن اسلام از این شهر. این دشمنی با اسلام علت انتقام گرفتن خداوند از مستکبران، به دست توانای حضرت مهدی، علیه السلام، می شود چرا که با این دشمنی حجت بر مردم تمام شده است و ایجاد گرفتاری توسط دشمنان، از جنبه جهل آنان نسبت به اسلام نیست، بلکه دشمنی و خصومت آنان، صرفاً کینه توزی و مخالفت با اسلام می باشد. قابل توجه است آنچه که در این دو روایت گفته شده در کوفه و عراق محقق شده است و در قم و ایران، در آستانه تحقق است و در حقیقت قم و ایران بر ملتهای مسلمان و سایر ملل جهان حجت هستند. حتی اگر قائل شویم که ایجاد چنین آگاهی که در این دو روایت آمده است در بین ملتهای جهان، ده ها سال به طول انجامد، باز هم شکی نیست که برخی از آن مقدمات آغاز شده است. اما عبارت حدیث که «نزدیک ظهور قائم ما» است، دلیل بر این است که بین تحقق چنین موقعیت جهانی برای شهر قم و بین ظهور حضرت مهدی، علیه السلام، فاصله چندانی نیست. علی کورانی

ترجمه: عباس جلالی

ماهنامه موعود شماره ۱۴

ص: ۵۷

ترجمه: واحد پژوهش موعود اشاره: در دومین قسمت از مقاله حاضر برخی از روایاتی که به طریق اهل سنت از نبی اکرم، صلی الله علیه و آله، نقل شده، مورد بررسی قرار گرفت. در این قسمت از مقاله نویسنده به بررسی این موضوع می پردازد که مصادیق این امامان دوازده گانه که در روایات پیامبر بدانها اشاره شده، چه کسانی هستند؟

پرسشی که در اینجا مطرح می شود این است که آن امامان دوازده گانه، که پس از رسول خدا خلفا و جانشینان اویند، چه کسانی هستند؟

برای پاسخ به این پرسش به سراغ روایتی می رویم که «ابو نعیم اصفهانی در کتاب «حلیه الاولیاء» نقل کرده و از آن چنین به دست می آید که این امامان از عترت و خاندان رسول خدایند. او به اسناد خود از ابن عباس روایت می کند که رسول خدا، صلی الله علیه و آله، فرمود: من سره ان یحیی حیاتی، و یموت مماتی، و یسکن جنه عدن غرسها ربی، فلیوال علیا من بعدی و لیوال ولیه و یقتد بالائمه من بعدی، فانهم عترتی خلقوا من طینتی، رزقوا فهما و علما، و ویل للمکذبین بفضلهم من امتی، القاطعین فیهم صلتی، لانالهم الله شفاعتی. (۱) هر کس خشود می شود

ص: ۵۸

۱- ابونعیم الاصفهانی، احمد بن عبدالله، حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۱، ص ۸۶، همچنین ر. ک: الفیروزآبادی، السید مرتضی الحسینی، فضائل الخمسه من صحاح السنه، ج ۲، ص ۲۶.

که همچون من زندگی کند، همچون من بمیرد و در بهشت جاودانی که پروردگارم آن را بنا کرده، مسکن گزیند، پس از من از علی پیروی کند و با هر کس که از او پیروی می کند هم پیمان باشد. و از پیشوایانی که پس از من می آیند تبعیت کند؛ چراکه آنها از خاندان من هستند، از سرشت من آفریده شده اند، و دانش و بینش به آنها ارزانی شده است. بدا به حال کسانی که امت من برتری آنها را تکذیب کند، و پیوندی را که من با آنها دارم بگسلد. خداوند شفاعت مرا شامل حال این گروه [از امت من] نسازد. ابونعیم به دنبال این روایت می گوید: کسانی که به [مقام] پیروی از عترت و خاندان پاکنهاد [رسول خدا] نایل شدند، لبهایشان خشکیده و پیشانیهایشان [بر زمین] گسترده است، هر آنچه زودگذر و فنا پذیر است در نظر آنها خوار و بی ارزش است و از گردنکشانی که دنیا را برای خود برگزیده اند کناره می جویند؛ آنها کسانی هستند که رفاه و آسایش را به کناری گذاشته و از همه لذایذ و شهوات و خوراکیهای گوناگون و نوشیدنیهای رنگارنگ چشم پوشیده و در مسیر رسولان، اولیا و صدیقان راه می سپارند. آنها [دنیای] زودگذر و نابود شونده را رها کرده و به [سرای] دیرپا و باقی و همجواری با آن روزی دهنده بسیار بخشنده و آن صاحب نعمتها و بخششها دل سپرده اند. (۱) همچنین او به اسناد خود از «مجاهد» چنین نقل می کند: شیعه علی الحلما، العلماء، الذبل الشفاه، الاخیار الذین یعرفون بالرهبانیه من اثر العباده. (۲) پیروان علی، دانشمندان، بردباران و کسانی اند که [از بسیاری روزه] لبهایشان خشکیده است؛ آنها نیکانی هستند که به خاطر عبادت‌هایشان به رهبانیت و ترک دنیا شناخته می شوند. از علی بن الحسین، علیهم السلام، نیز روایت شده است که: شیعتنا الذبل الشفاه، و الامام منا من دعا الی طاعه الله. (۳) پیروان ما [کسانی هستند که] لبهایشان خشکیده و امام از ما [اهل بیت] کسی است که [مردم را] به اطاعت خداوند فرا خواند. بنابراین وقتی ثابت شد امامان پس از نبی اکرم، صلی الله علیه و آله، از خاندان او هستند، جای تردیدی باقی نمی ماند که آن امامان از نسل فاطمه، سلام الله علیها، و همان کسانی اند که امت به امامت و دانش و برتری آنها اعتراف کرده است. نخستین این امامان، پس از امیر مؤمنان، علیه السلام، امام حسن، پس از او امام حسین، پس از او علی بن الحسین، پس از او محمد بن علی الباقر، پس از او جعفر بن محمد الصادق، پس از او موسی بن جعفر الکاظم، پس از او علی بن موسی الرضا، پس از او محمد بن علی الجواد، پس از او علی بن محمد الهادی، پس از او حسن بن علی العسکری، و آخرین آنها امام منتظر حضرت مهدی قائم، عجل الله تعالی فرجه، است. اما اینکه در روایات تعبیر شده که امامان از عترت و خاندان رسول خدا، صلی الله علیه و آله، هستند از باب «تغلیب است. زیرا یازده تن

ص: ۵۹

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان.

از این امامان از نسل آن حضرت و از فرزندان علی، علیه السلام، هستند. بنابراین سر سلسله امامان علی، علیه السلام، و آخرین آنها مهدی منتظر، علیه السلام، است. برای شناسایی امامان دوازده گانه ای که رسول اعظم، صلی الله علیه وآله، از آنها سخن گفته است، هیچ راهی جز رجوع به ائمه ای که شیعه دوازده امامی به آنها منتسب است وجود ندارد. با توجه به آنچه گذشت می توان گفت که عقیده به امامان دوازده گانه، عقیده ای استوار و مبتنی بر نص رسول گرامی اسلام، صلی الله علیه وآله، است. اگر امام مهدی، امام دوازدهم نباشد، برای احادیثی که در این زمینه داده شده اند، نمی توان مفهومی معقول تصور کرد. بنابراین دیدگاهی که از سوی شیعه دوازده امامی در زمینه وجود امام مهدی و بقای او در زمان غیبت، ارایه شده است دیدگاهی است که بر روایات صحیح وارد شده از رسول اکرم، صلی الله علیه وآله، منطبق است. شیخ عارف «عبدالوهاب شعرانی در کتاب «الیواقیت و الجواهر» درباره امام مهدی، علیه السلام، می گوید: مهدی از فرزندان امام حسن عسکری است، او در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ به دنیا آمده و تا روزی که با عیسی بن مریم، علیه السلام، همراه گردد باقی است، بنابراین عمر او تا این زمان [یعنی سال ۹۵۸ ق.] ۷۰۶ سال است. (۱)» محیی الدین ابن العربی در کتاب «الفتوحات المکیه بر نسب امام مهدی، علیه السلام، و اینکه او فرزند امام حسن عسکری، علیه السلام، است، تصریح کرده و پدران او را تا علی، علیه السلام، یکی پس از دیگری برشمرده است. او در این زمینه می نویسد: بدانید که قیام مهدی امری قطعی و تردید ناپذیر است، اما او تنها زمانی قیام می کند که زمین از ظلم و جور پر شده باشد؛ تا بعد از آن زمین را از عدالت و برابری آکنده سازد. و اگر از [عمر] دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد خداوند متعال آن روز را چنان طولانی می سازد که آن خلیفه قیام کند. او از خاندان رسول خدا، صلی الله علیه وسلم، و از نسل فاطمه است، جد او حسن بن علی بن ابی طالب، و پدر او حسن عسکری، زاده امام علی نقی، زاده محمدتقی، زاده امام علی رضا، زاده امام موسی کاظم، زاده امام جعفر صادق، زاده امام محمد باقر، زاده اما زین العابدین، زاده حسین، زاده امام علی، زاده ابی طالب، علیهم السلام، است. او همان رسول خدا، صلی الله علیه وسلم، است و مسلمانان بین رکن و مقام با او بیعت می کند، از نظر آفرینش همانند رسول خدا و در خلق و خو شبیه ایشان است. (۲)» محیی الدین عربی در ادامه کلام خود به بیان اوصاف امام مهدی، علیه السلام، و عدالتی که در میان مردم برقرار می سازد، پرداخته است، که در این مجال فرصت ذکر آنها نیست. آنچه گذشت بیان کننده دیدگاه محیی الدین بن عربی درباره امام مهدی، علیه السلام، بود، اما داستان خیانت پیشه ای کلام او را در «الفتوحات تحریف کرده و آن را به بدترین شکل ممکن تغییر داده و دگرگون ساخته است. (۳)» با استفاده از احادیثی

ص: ۶۰

۱- الشعرانی، عبدالوهاب، الیواقیت و الجواهر، ج ۲، ص ۱۴۳.

۲- ر. ک: همان.

۳- ر. ک: ابن عربی، محمد بن علی، الفتوحات المکیه، ج ۳، ص ۳۲۷.

که گذشت می توان گفت: امامانی که امت اسلامی موظف به پیروی از امامت عادلانه آنها شده اند، خواه آشکار باشند و خواه نهان، دوازده امام اند که از نسل علی و فاطمه و از خاندان رسول خدا، صلی الله علیه و آله، هستند. هنگامی که وجود یازده نفر از این امامان با همه مشخصات آنها بر ما معلوم گشت و دانستیم که آنها در میان بیشتر اهل اسلام به عنوان دانشمندانی بلند مرتبه شناخته شده و مسلمانان در زمان حیات پر ارزش آنها^۱ یعنی در مدت دو قرن و نیم، از ایشان پیروی می کرده اند، تنها باقی می ماند که امام دوازدهم را که آخرین نفر از نسل امامان دوازده گانه است، بشناسیم. بدون تردید این امام کسی نیست جز مهدی منتظر، همو که امامتش از زمان وفات امام یازدهم شروع شده، یعنی سال ۲۶۰ ق. و تا زمان ما ادامه دارد^۲ زیرا زمین هیچگاه از حجت حق خالی نمی ماند. وقتی که پیامبر گرامی اسلام تصریح فرموده که امامان دوازده نفر بیشتر نیستند و همچنین فرموده که: «بنا فتح الله دینه و بنا یختم یعنی: خداوند دینش را با ما آغاز کرده و با ما به پایان می برد. بناچار باید امامت امام دوازدهم استمرار یابد. ابو نعیم اصفهانی و دیگر حافظان روایت به اسناد خود از امیر مؤمنان، علی، علیه السلام، روایت کرده اند که آن حضرت خطاب به رسول خدا، صلی الله علیه و آله، فرمود: انا المهدی ام من غیرنا؟ آیا مهدی از ماست یا از غیر ما؟ رسول خدا در پاسخ فرمود: بل منا، یختم الله به الدین، کما فتحه بنا قطعاً از ماست، خداوند دین خود را با او به پایان می برد، همچنانکه دینش را با ما آغاز کرد. (۱) از سه مقدمه ای که تا کنون بیان داشته ایم این مطالب به دست می آید: ۱. امامانی که از عترت و خاندان پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، برگزیده شده اند، دوازده نفرند. ۲. چنانکه از ظاهر تعبیر روایات به دست می آید، امامت آنها پیوسته و مستدام است. ۳. سلسله دین اسلام با پیامبر گرامی آغاز شده و با حضرت مهدی، عجل الله تعالی فرجه الشریف، خاتمه می یابد. با توجه به این مقدمات می توان نتیجه گرفت که بناچار باید به هنگام وفات امام یازدهم، امام دوازدهم وجود داشته باشد، و قطعاً باید زندگی او در طول زمان استمرار داشته باشد^۳ تا زمین بدون حجت باقی نماند. پس بنابراین وجود امام مهدی، علیه السلام، در این زمان و بقای او با وجود زمان درازی که از تولد ایشان گذشته است، از اموری است که روایات نبوی بر آن دلالت داشته و ضرورت دین اقتضا می کند. ولادت امام مهدی و آغاز امامت ایشان امام مهدی، حجه بن الحسن العسکری، علیهما السلام، شب جمعه، پانزدهم ماه شعبان المعظم سال ۲۵۵ ق. در شهر سامرای عراق به دنیا آمد و تا کنون نیز به حیات خود ادامه می دهد. عمر شریف ایشان تا امروز (سال ۱۴۱۹ ق.) به یک هزار و صد و شصت و چهار سال بالغ می شود.

ص: ۶۱

۱- ر. ک: المقدسی السلمی الشافعی، یوسف بن یحیی، عقد الدر فی اخبار المنتظر، ص ۲۵.

امامت امام مهدی از زمان وفات پدر گرامیش، در سال ۲۶۰ ق.، یعنی زمانی که آن حضرت پنج سال بیشتر نداشتند، آغاز گردید. محیی الدین عربی در مورد ولادت امام مهدی، علیه السلام، کلام شگفتی دارد که ذکر آن در اینجا خالی از وجه نیست؛ او می گوید: برای ولایت محمدیه که تنها اختصاص به شریعت نازل شده بر [حضرت] محمد، صلی الله علیه وسلم، دارد، نشانه خاصی است... همانا او در زمان ما متولد شده و من نیز او را دیدم و با او همنشین شدم؛ و نشانه خاتمیت را در او دیدم، هیچ ولی ای بعد از او نیست مگر اینکه به او رجوع می کند، همچنانکه هیچ پیامبری بعد از محمد، صلی الله علیه وآله، نیست مگر اینکه به رجوع می کند. (۱) او در جای دیگری از کتاب «الفتوحات المکیه» می گوید: اما، نشان ولایت محمدیه از آن مردی از عرب است که از شریفترین اصل و نسب برخوردار است. او در همین زمان ما موجود است و من در سال ۵۹۵ ق. با او آشنا شدم و نشانه ای را که او داراست دیدم؛ همان نشانه ای که [حضرت] حق آن را از دید بندگانش پوشیده داشته و برای من در شهر «فاس آشکار ساخت و دریافتم که او خاتم ولایت است. در واقع او خاتم نبوت مطلقه نیز هست. اما بیشتر مردم بر آن آگاه نیستند. (۲)

ص: ۶۲

۱- ابن عربی، محمد بن علی، همان، باب ۲۴، ج ۱، ص ۱۸۵.

۲- همان، باب ۷۳، ج ۲، ص ۴۹.

آیا مهدی واقعا در تاریخ وجود داشته است؟

شهید سید محمدباقر صدر

تحقیق: عبدالجبار شراره

ترجمه: مصطفی شفیعی پرسش چهارم این است که فرض کنید تصور امام موعود ممکن باشد و عمر طولانی، امامت خردسال و غیبت مطلق را نیز امکان پذیر بدانیم ولی این امکان در حدی نیست که ثابت کند چنین شخصی در خارج، تحقق پیدا کرده است. پس، از چه راهی به وجود خارجی مهدی ایمان بیاوریم؟ آیا چند روایت که در لابه لای کتابها از پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، نقل شده کافی است که ما را به وجود امام دوازدهم پایبند سازد؟ در حالی که چنین پنداری از ساختار ذهنی انسان بسیار دور است. اصلا چگونه می شود اثبات کرد که مهدی واقعا در تاریخ وجود داشته است؟ شاید شرایط خاص روحی - روانی این باور را در ذهن مردم جا انداخته باشد؟ این اصل که مهدی رهبر موعود و منجی عالم بشریت است به صورت عام در احادیث نبوی، و به صورت خاص در روایات ائمه اهل بیت، علیهم السلام، آمده است. در این روایات مساله به گونه ای مورد تاکید قرار گرفته که جای هیچ گونه شکی باقی نمی گذارد و چهارصد حدیث فقط از طریق برادران اهل سنت؛ (۱) شمارش شده که به ضمیمه روایات شیعه به بیش از شش هزار روایت می رسد؛ (۲) و چنین آماری بسیار بالاست. در مورد خیلی از مسائل بدیهی اسلام که مسلمانان به آن معتقدند،

ص: ۶۳

-
- ۱- شهید صدر می فرماید: در این زمینه کتاب «المهدی که عموی بزرگوار ایشان تالیف فرموده اند، ملاحظه شود؛ ر. ک: مجله الجامعه الاسلامیه شماره ۳، سال ۱۹۶۹؛ المهدی الموعود المنتظر از شیخ نجم الدین عسکری.
 - ۲- شهید صدر می فرماید: کتاب «منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر» از شیخ لطف الله صافی ملاحظه شود.

این همه روایت وارد نشده است. اما تجسم این اندیشه در وجود امام دوازدهم، علیه السلام، هم دلایل کافی دارد که کاملاً اقناع کننده است. این دلایل را می توان در دو دلیل یکی نقلی و دیگری علمی، خلاصه کرد: دلیل نقلی، وجود امام موعود را اثبات می کند و دلیل علمی، ثابت می کند که مهدی یک اسطوره و یک فرضیه نیست بلکه حقیقتی است که وجود او در تاریخ لمس شده است. اما دلیل نقلی: صدها روایت و حدیث از پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، (۱) و ائمه اهل بیت، علیهم السلام، رسیده است که است، از فرزندان فاطمه (۲) است، از نسل حسین (۳) و نهمین فرزند آن حضرت (۴) است. و روایاتی که می گوید جانشینان پیامبر، صلی الله علیه و آله، دوازده نفر می باشند. (۵) این روایات، مهدی موعود را در شخص امام دوازدهم، منحصر و متعین می کند و با اینکه ائمه، علیهم السلام، برای حفظ آن حضرت از ترور و قتل (۶)، سعی داشتند مساله در سطح عمومی مطرح نشود، در عین حال روایات زیادی در این زمینه وارد شده است. البته زیادی روایت به تنهایی نمی تواند مقبولیت آن را برساند بلکه در اینجا قرینه و گواه خاصی

ص: ۶۴

- ۱- ر. ک: معجم احادیث الامام المهدی، مؤسسه المعارف الاسلامیه، جزء اول احادیث نبوی.
- ۲- الحاوی للفتاوی از جلال الدین سیوطی، ج ۲، ص ۲۱۴، که گوید: ابوداود و ابن ماجه و طبرانی و حاکم از ام سلمه روایت کرده اند که گفت از پیامبر، صلی الله علیه و آله، شنیدم فرمود: «مهدی از عترت من و از فرزندان فاطمه است».
- ۳- حدیث «المهدی من ذریه الحسین در کتابهای «الاربعون حدیثاً» از ابونعیم اصفهانی و در «الاوسط طبرانی و در «السیره الحلیه ج ۱، ص ۱۹۳، و در «القول المختصر» ابن حجر، آمده است.
- ۴- روایاتی که تصریح می کند مهدی، نهمین فرزند حسین، علیه السلام، است در کتابهای زیر آمده است: «ینایع الموده از قندوزی حنفی، ص ۴۹۲؛ «مقتل الامام الحسین از خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۶؛ «فرائد السمطین از جوینی شافعی: ج ۲، ص ۳۱۰-۳۱۵ شماره های ۵۶۱ تا ۵۶۹؛ «منتخب الاثر» از علامه صافی.
- ۵- احادیثی که بدین صورت آمده: «الخلفاء بعدی اثنا عشر کلهم من قریش یا لا یزال هذا الدین قائما ما ولیه اثنا عشر کلهم من قریش». این حدیث متواتر است، کتب صحاح و مساینند با طرق مختلف آن را نقل کرده اند گرچه در متن آن کمی اختلاف است و در تفسیر آن نیز اختلاف وجود دارد.
- ۶- ر. ک: الغیبه الکبری از سید محمد صدر، ص ۲۷۲ به بعد.

وجود دارد که دلیل بر صحت این روایات است. در حدیث شریف نبوی، سخن از امامان، جانشینان، امیران و سخن از دوازده تن آمده است. متن احادیث مختلف است؛ در بعضی دوازده امام و در بعضی دوازده خلیفه و در بعضی دیگر دوازده امیر، ذکر شده است. بعضی از مؤلفان، این احادیث را بیش از دویست و هفتاد (۱)، شمارش کرده اند که همگی از کتابهای معتبر شیعه و سنی از قبیل صحیح بخاری (۲)، صحیح مسلم، (۳) سنن ترمذی، (۴) سنن ابوداود، (۵) مسند احمد (۶) و مستدرک حاکم (۷) نقل شده است. مساله ویژه و قرینه مهم این است که بخاری که از ناقلان این حدیث است خود از معاصران امام نهم و دهم و یازدهم بوده است و این خیلی معنا دارد زیرا نشان می دهد که این روایت قبل از اینکه مفاد و مضمون آن در خارج، تحقق پیدا کند و قبل از اینکه اندیشه دوازده امامی وجود و ظهور یابد از زبان پیامبر به ثبت رسیده است و این می رساند که نقل این حدیث، انعکاس یک پدیده خارجی نبوده است؛ زیرا معمولاً احادیث ساختگی، به توجیه جریانهای خارجی و وقوع یافته، می پردازد. پس ما می توانیم با توجه به اینکه این حدیث قبل از تحقق کامل و پیدایش امامان دوازده گانه، ثبت شده است، تاکید کنیم این حدیث، توجیه گری نمی کند بلکه حقیقتی است که از زبان پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، و کسی که جز از زبان وحی سخن نمی گوید (۸)، بازگو شده است. ابتدا فرموده است جانشینان من دوازده تن می باشند و سپس دوازده امام از علی، علیه السلام، تا امام مهدی، علیه السلام، آمده اند تا این حدیث شریف معنا و تفسیر واقعی (۹) خود را باز یابد. اما دلیل علمی: دلیل علمی تجربه است، تجربه ای که مدت زمان هفتاد سال گروهی از مردم با آن زندگی کردند؛ یعنی «غیبت صغری که بایستی مختصری درباره این غیبت، (۱۰) توضیح دهیم: غیبت صغری مرحله اول امامت حضرت مهدی، علیه السلام، بوده است؛

ص: ۶۵

- ۱- ر. ک: التاج الجامع للاصول ج ۳، ص ۴۰؛ الامام المهدی از علی محمد علی دخیل که به تحقیق درباره این حدیث پرداخته است.
- ۲- صحیح بخاری، ج ۳، کتاب الاحکام، باب استخلاف، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- ۳- ر. ک: التاج الجامع للاصول، ج ۳، ص ۴۰.
- ۴- ر. ک: التاج الجامع للاصول، ج ۳، ص ۴۰.
- ۵- ر. ک: التاج الجامع للاصول، ج ۳، ص ۴۰.
- ۶- مسند امام احمد، ج ۵، ص ۹۳ - ۱۰۰.
- ۷- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۶۱۸.
- ۸- اشاره است به آیه شریفه «و ما یطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی (سوره نجم، آیه ۳ - ۴).
- ۹- علمای اهل سنت صحت روایت را پذیرفته اند ولی در تاویل آن اختلاف دارند. مصادیقی که برای دوازده نفر ذکر کرده اند برای ما قابل پذیرش نیست بلکه بعضی از این مصادیق غیر معقول است مانند: یزید بن معاویه فردی که تجاهر به فسق می کرد و کسی که متهم به کفر و خروج از دین است.
- ۱۰- ر. ک: الغیبه الصغری از سید محمد صدر.

زیرا چنین مقدر بوده که آن حضرت پس از رسیدن به امامت می بایستی بلافاصله از دید عمومی پنهان شود ولی در پشت صحنه، مسائل را پی گیری و با پیروان خود ارتباط داشته باشد؛ زیرا اگر ناگهان آن حضرت غیبت صد در صد می کرد ضربه سنگینی به پایگاههای مردمی و طرفداران امامت وارد می شد؛ زیرا مردم قبل از آن با امام خود ارتباط داشتند، در مشکلات به او رجوع می کردند و اگر ناگهان امام غایب می شد و امت احساس می کرد که دیگر دسترسی به رهبر فکری و معنوی خود ندارد ممکن بود همه چیز از دست برود و آن جمع به تفرقه دچار شود. ناچار غیبت صغری برگزار شد تا مردم بتدریج با غیبت خو بگیرند و خود را بر اساس آن بسازند. امام از دیده ها پنهان بود ولی از طریق وکیلان و یاران مورد وثوق (نواب اربعه) با مردم ارتباط داشت. در این مدت، چهار تن از پاکترین و با تقواترین مؤمنان نیابت و جانشینی آن حضرت را بر عهده داشتند؛ بدین ترتیب: ۱. عثمان بن سعید عمری ۲. محمد بن عثمان بن سعید عمری ۳. ابوالقاسم حسین بن روح ۴. ابوالحسن علی بن محمد سمری این چهار تن به (۱) ترتیب نیابت را بر عهده داشتند و هر یک وفات می کرد دیگری به دستور حضرت مهدی، علیه السلام، جانشین او می شد. نایب با شیعیان رابطه داشت، پرسشها و مشکلاتشان را به امام می رساند و جوابها (۲) را گاه شفاهی و بسیاری از اوقات مکتوب به آنان باز می گرداند، و با این روابط غیرمستقیم توده هایی که از دیدن امام محروم شده بودند آرامش می یافتند. آنها می دیدند که همه نامه ها و مکتوب هایی که از حضرت مهدی، علیه السلام، به دستشان می رسد با یک اسلوب و با یک سبک است و در طول این هفتاد سال و نیابت این چهار تن، هیچ تغییری در آن دیده نشد. «سمری که آخرین نایب بود از پایان غیبت صغری و شروع غیبت کبری خبر داد. در غیبت کبری دیگر فرد خاصی نیابت و وکالت از آن حضرت نداشت. در غیبت صغری زمینه آماده شده بود که مردم با غیبت کبری و دائم خو بگیرند و به خود وحشت راه ندهند. از آن به بعد بود که مردم وظیفه داشتند به وکیلان و نمایان عمومی آن حضرت روی آورند یعنی مجتهدان عادل و آگاه به امور دین و دنیا. از آنچه گفته شد شما می توانید موضوع را ارزیابی کنید و بروشنی بفهمید که مهدی حقیقی بوده است خارجی، که گروهی از مردم با آن زندگی کرده اند و سفیران آن حضرت در مدت هفتاد سال واسطه میان او و مردم بوده اند و هیچ کس در هیچ زمینه ای خطایی از آنان ندیده و نشنیده است. شما را به خدا سوگند آیا تصور می کنید امکان داشته باشد یک دروغ هفتاد سال دوام بیاورد و چهار نفر با هماهنگی کامل و یک صدا، یک نقش را بازی کنند؟ آنان با رفتار صمیمانه خود چنان در مردم ایجاد اطمینان کرده بودند که همه به گفتار و کردار آنان ایمان داشتند. آیا می شود این چهار تن به گونه ای نقش بازی کنند که هیچ کس به حقیقت پی نبرد در حالیکه این افراد هیچ رابطه خاصی با هم نداشته اند تا بگوییم در این قضیه تبانی کرده بودند. از قدیم گفته اند: طناب دروغ، کوتاه است. منطق نیز حکم می کند امکان ندارد یک دروغ بتواند بدین شکل دوام بیاورد و در تمام این مدت و با همه بده و بستان ها و روابط مختلف موضوع کشف نگردد و همه به درستی آن ایمان داشته باشند. بدینسان در می یابیم که پدیده غیبت صغری می تواند به عنوان یک آزموده علمی، دلیل بر واقعیت خارجی یک موضوع باشد و آن وجود، زندگی و سپس غیبت حضرت مهدی، علیه السلام، است. آن حضرت پس از غیبت صغری، خود اعلان کرده است که در پرده غیبت کبری خواهد رفت و از نظرها پنهان خواهد گشت و هیچ کس او را نخواهد دید.

۱- ر. ك: الغيه الصغرى از سيد محمد صدر.

۲- اين جوابها معروف به «توقيعات است» رجوع كنيد به احتجاج طبرسى.

اشاره: همه ساله با فرا رسیدن نیمه شعبان شهر آذین بسته می شود و مردم با شور و شوق به هم تبریک می گویند. این تبریک و تهنیت انعکاس تمنای همه مردم است و تنها مخصوص شیعیان نیست. تمنای همه کسانی که در عرصه خاک زندگی می کنند و درمانده و جویای عدالت اند. به بیان دیگر این تمنا ذاتی وجود آدمی است. تمنای انتظار و آرزوی فرارسیدن روزی که عدالت در عرصه زمین جاری شود. اما با مشاهده بحرانهایی که بشر را از هر سو در خود فرو برده، این تمنای ذاتی و شوق دیدار مردی که همه را از این وضع نجات دهد دو چندان می شود. همواره این پرسش برای ما مطرح بوده که چرا جشن میلاد در جغرافیای نیمه شعبان می ماند و امکان این پیدا نمی شود که این موضوع، یعنی انتظار رسیدن پیک پی خجسته ایمان و رستگاری در هیات یک فرهنگ، یک ادب عمومی در بستر تاریخ جاری شود و این امکان به وجود آید که از منظر موعود و اعتقاد به مهدویت بتوان درباره آینده جهان و جهان آینده گفتگو کرد. خوشحالیم که فرصتی به وجود آمد تا بتوانیم همین موضوع را در حضور استادان عزیز و محترم آقایان دکتر داوری، حجه الاسلام سبحانی و حجه الاسلام پارسانیا به بحث بگذاریم. : بسیاری از مکاتب فلسفی و سیاسی همواره از آینده و جهان و جهان آینده گفتگو داشته اند و به نوعی در بحث از فلسفه تاریخ نیز این موضوع مطرح است. بسیاری از نظریه پردازان سیاسی هم با گفتگو درباره آینده جهان، زمینه هایی را برای تدوین طرحهای استراتژیک فراهم کرده اند. طرحهایی که مردان اهل سیاست به اتکای آنها برنامه ریزی کرده و سعی داشته اند که بر مقدرات و مقدورات مردم ساکن کره خاک دست یازند. سخن این میزگرد ناظر بر این گفتگو است: جهان آینده و آینده جهان. اما این بار از منظر ویژه اهل دیانت و خصوصا آنچه که شیعیان

به آن توجه دارند. بحث را با این سؤال شروع می‌کنیم: آیا امکان دسته‌بندی دیدگاه‌های مختلفی که سعی در گفتگو درباره آینده جهان و جهان آینده داشته‌اند وجود دارد یا نه و اگر این دسته‌بندی امکان دارد، وجه تفارق این دیدگاه‌ها چه می‌تواند باشد؟ دکتر داوری: کسانی که از نظر علمی به تاریخ نگاه می‌کنند حرفشان این است که درباره آینده نمی‌توان چیزی گفت، و آینده را نمی‌توان پیش‌بینی کرد. این حرف، حرف موجهی است، یعنی با نگاه علمی به تاریخ و به حوادث و وقایع، پیش‌بینی کردن آینده کار دشواری است. البته معنای این سخن این نیست که بگوییم جامعه‌شناسان راجع به آینده چیزی نمی‌گویند و یا نمی‌توانند چیزی حدس بزنند، و یا ما بر مبنای معلوماتی که از مطالعات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی به دست می‌آید، نمی‌توانیم چیزی بگوییم؛ بلکه معنایش این است که ما به اقتضای روش علمی از پیش‌بینی آینده خودداری می‌کنیم. البته در فلسفه‌های تاریخ به نحوی پیش‌بینی وجود دارد. زیرا در فلسفه تاریخ سیر حوادث تابع قواعد و ضوابطی است. بنابراین اجمالاً - و با اندکی مسامحه می‌توان گفت که یک نظر علمی و یا موسوم به علمی است که درباره آینده بحث نمی‌کند، یا اظهار می‌کند که بحث نمی‌کند. البته ممکن است که کسانی که همین حرف را می‌زنند خودشان راجع به آینده جهان چیزی بگویند، اما اگر از آنها پرسیده شود که چرا به پیش‌بینی آینده پرداخته‌اید؟ ممکن است بگویند که این یک نظر شخصی است و حدس و ظن و گمان است. در فلسفه تاریخ به هر حال راجع به آینده بحث می‌شود. در دین، لااقل در ادیان توحیدی، مساله آینده و مساله نجات بخشی مطرح است، در دین قدیم ایرانیان نیز این مساله مطرح است. وقتی سخن از منجی گفته می‌شود آینده هم قهراً مطرح می‌شود. «مزدانیان به منجی قائل‌اند و ادیان ابراهیمی هم، همه منجی دارند، مسلمانان به مهدی و منجی قائل‌اند و برای ما شیعیان که امامت را اصل دین می‌دانیم این بحث منجی و تامل درباره آن اهمیت بیشتری داشته و به صورت درخشانتری مطرح است. فیلسوفان هم راجع به این مطلب اظهار نظر می‌کنند و در میان صاحب‌نظران علم کلام هم که در امامت بحث می‌کنند ما می‌توانیم نظرهای مختلف پیدا کنیم. یک کلمه دیگر هم بگوییم و آن این است که بعد از جنگ دوم جهانی با اینکه در علوم اجتماعی و انسانی اصل این بود که پیش‌بینی و پیشگویی نباشد یک رشته‌ای در خصوص آینده نگری تاسیس شد و کتابهای نسبتاً زیادی هم در باب آینده نگری نوشتند و این خیلی امر خلاف روش هم نیست زیرا از ابتدا «فرانسیس بیکن و «دکارت که مبنای روش علمی و نگرش علمی

را گذاشتند؛ این مطلب را مطرح کردند که علم به ما قدرت و امکان بینش می دهد و امکان تصرف می دهد و در واقع این صفت و خصوصیت را برای علم ذکر کردند که علم ما را توانا می کند که آینده و زندگی و آینده عالم را بسازیم، مهمترین مساله ای که در قرن ۱۸ مطرح است این است که بهشت را در زمین طراحی بکنند و در جهت تحقق جامعه ای که در آن بیماری و فقر و جنگ و ابتلائاتی از این قبیل نباشد، تلاش کنند. آنچه که درباره ادیان ابراهیمی و غیر ابراهیمی گفته می شود، ناظر بر این دریافت است که گفتگو درباره آینده جهان متکی بر نگرش ویژه اهل دیانت است. که بی آن تکیه گاه، سخن بی پایه می ماند. اما در نقطه مقابل شما فرمودید که برخی از نظریه پردازان جدید نیز درباره آینده جهان سخن گفته اند؛ آیا سخن آنها هم درباره آینده جهان و نحوه زیستن در عرصه خاک و یا به عبارت دیگر ساختن بهشت زمینی، متکی بر یک نگرش کلی و یک دریافت ویژه از هستی است و یا صرفاً در میان مباحثات معمولی سیاسی، اجتماعی می ماند؟ دکتر داوری: مسلماً این طور است. مسلماً ما هرچه بگوییم مبتنی بر درک قبلی و علم قبلی ما است. کسی که دید فلسفی دارد و فی المثل قائل به «ایده آلیسم است نسبت به آینده یک بینش خاص دارد. و کسی که دید «رنالیسم یا «ماتریالیسم و یا دید متفاوت از دید دیگران دارد نسبت به آینده هم حرف دیگری می زند. بی تردید اینطور است که دیدگاههای امروزی بخصوص، حتی اگر منکر فلسفه باشند و فلسفه را هیچ و پوچ شمرند مبتنی بر یک فلسفه ای است. منتها ممکن است یک دیدی مبتنی بر یک فلسفه بد باشد. فلسفه بد وقتی می گوئیم در همه حوزه ها ما می تواند وجود داشته باشد یعنی فلسفه سطحی، فلسفه ای که عمق ندارد و مبانی استواری ندارد، آن فلسفه، فلسفه بد است و گاهی اظهار نظرها مبتنی بر فلسفه بد است. اما این مشکل در همه جا هست، در دین هم فرق می کند وقتی ما از انتظار حرف می زنیم هر کس مسلمان است و بخصوص هر کس شیعه است؛ در انتظار موعود است و در انتظار فرج به سر می برد. اما، این انتظار درجات دارد و این انتظار معانی مختلف دارد و خود ما دیدیم که در این پنجاه و شصت سال اخیر راجع به انتظار چه بحثهایی شده و چه اختلافهایی بوده است و آن هم مبتنی بر یک تلقی و تصور کلی است که از مبدا عالم و آدم و مبدا وجود داریم. اگر آن تلقی برای ما روشن شود، آن وقت این اختلافهایی هم که در باب انتظار، در بحث فعلی مان، هست روشن می شود. به هر حال ما بدون اتکا به یک علم قبلی که بیشتر کلی است نمی توانیم بعضی جنبه ها را ببینیم و نمی توانیم هیچ حکمی راجع به مسایل و مطالب بکنیم. چیزهایی وجود دارد که ما آنها را تنها وقتی می بینیم که با یک مبنا واصل به آنها نگاه کنیم، چشم ما گاهی بعضی چیزها را نمی بیند و بعضی چیزها را می بیند، بعضی چیزها را بزرگ می بیند، روشن می بیند و بعضی چیزها را مبهم می بیند، این چشم سر ما نیست که می بیند یا نمی بیند، این ما هستیم که گاهی بستگی هایی داریم

که چیزهایی را نمی‌توانیم ببینیم و چیزهایی را می‌توانیم ببینیم، غفلتهایی داریم که باعث می‌شود بعضی چیزها را نبینیم و در مقابل به بعضی چیزها توجه پیدا کنیم. در واقع این نتیجه از این مطلب حاصل می‌شود که هیچ سخنی نیست که دانسته و یا ندانسته ناظر به نگرش کلی بر هستی نباشد، بآ توجه به این مطلب و موضوع ویژه ای که الان مورد بحث ماست این سؤال را از جناب آقای سبحانی دارم که آیا درباره جهان آینده و آینده جهان می‌توان دسته بندی مشخص تری را بیان کرد؟ به عبارت دیگر آیا با توجه به مکاتبی که در این باره بحث کرده و یا اشخاصی که نظریه یا تئوری ویژه ای را در این زمینه مطرح کرده اند، ما می‌توانیم به دسته بندی مناسبی برای این موضوع برسیم یا نه؟ حجه الاسلام سبحانی: در ادامه فرمایشهای آقای دکتر داوری در خصوص دسته بندی دیدگاههای مختلف درباره آینده تاریخ، یک توضیحی را می‌خواستم اضافه کنم. قبل از هر چیز لازم است خوشحالی خودم را از طرح مباحث جدی و اساسی پیرامون موعود مهدویت ابراز کنم. پیش از پاسخ به پرسش جنابعالی لازم می‌دانم نکته ای را مقدمتا عرض کنم. ما معمولاً عادت کرده ایم که به ظهور و عصر موعود به عنوان یک اتفاق و یک استثنا بنگریم. از همین روی مفاهیمی چون انتظار، فرج و مهدویت به تحلیل ما از تاریخ راه نمی‌یابد. اگر معتقدیم که تاریخ فلسفه ای دارد و اگر بر تاریخ قانون و قاعده ای حاکم است و این کاروان بشریت را سرنوشتی در پیش است، پس باید برای روز موعود و برای جامعه عصر ظهور و فرایندی که غیبت امروز ما را به فردای ظهور تبدیل می‌کند قانون و قاعده ای وجود داشته باشد. باید باور داشت که مهدی، عجل الله تعالی فرجه، مربوط به ماضی بعید یا آینده مبهم نیست، او امام زمان، علیه السلام، است؛ نه فقط این زمان که امام، علیه السلام، در لحظه لحظه تاریخ حضور دارد و بر آن تاثیر می‌گذارد. او نه تنها در زمان است بلکه حاکم و محیط بر زمان است. پس باید در نظر آوریم که قیام مهدی، عجل الله تعالی فرجه الشریف، یک حادثه نیست، یک حقیقت تاریخی و برآیند تلاش همه صالحان و پیامبران است. ما باید نگاهمان را نسبت به تاریخ و فلسفه تاریخ تصحیح کنیم. ما متأسفانه غالباً در تفسیر تاریخ با قرآن کریم همراهی و همعقیده نیستیم. نگاه ما به تاریخ برگرفته از اندیشه های ناقص بشری است، چنان که خواهیم دید تحلیل غرب از تاریخ هنوز بر ذهنیت ما حاکم است و گویا دست از سر ما بر نمی‌دارد. همانطور که فرمودند، در واقع دیدگاههای پیش بینی کننده تاریخ آینده به دو دسته کلی تقسیم می‌شود، دیدگاههایی که بیشتر فلسفی است و با نگاه فلسفی سعی می‌کند آینده تاریخ را تفسیر کند و دیدگاهی که متأثر از جریان علم گرایی و عمل زدگی دوران مدرنیته است و بیشتر به صورت مقطعی و موردی در پی این بوده که مسایل آینده را پیشگویی کند و حدس بزند. گرچه این دیدگاه دوم هم همانطور که فرمودند بر یک مبنای فلسفی و انسان شناسی استوار است، اما به هر حال خود آنها ادعایشان این است که تقریباً پایان دوران فلسفه فرا رسیده و الان، منطق و روش پرداختن به مسایل اجتماعی و تاریخی چیز دیگری است. جریان اخیر بخصوص بعد از جنگ جهانی دوم و با مشکلاتی که جهان

غرب پس از این جنگ پیدا می کند خیلی رشد کرد. نظریه «فوکویاما» در این راستا است که در واقع می خواهد دیدگاه لیبرالیستی را که در جنگ جهانی دوم و بعد از فروپاشی شوروی سابق بار دیگر به طور جدی مطرح شد و فضای جدیدی پیدا کرد، دوباره تقریر کند و یک نگاه از این سو به آینده تاریخ داشته باشد، امثال «هانتینگتون از دیدگاه دیگری مسایل را نگاه می کنند و سعی می کنند عنصر فرهنگ و تمدن را در تحلیل خود از تاریخ دخالت دهند. اما در مقابل این جریان و پیش از ظهور این نوع پیش بینیها نسبت به تاریخ، دیدگاه اندیشمندانی را داریم که بیشتر از منظر فلسفی به تاریخ نگاه می کنند و آینده تاریخ را هم در همین سمت و سو می بینند. اگر قرار باشد که یک دسته بندی کلی در این زمینه ارائه بدهیم باید گفت: در این زمینه دو گرایش عمده در بین فیلسوفان جدید غرب وجود دارد. یک گرایش که می شود آن را تفسیر مارکسیستی - لیبرالیستی از تاریخ دانست، بیشتر نگاه جبر انگارانه به تاریخ دارد و در واقع انسان را تحت شرایط محیط و طبیعت تفسیر می کند، اینکه حالا مارکسیسم را در کنار لیبرالیسم می آوریم باز هم بحثی است که در اینجا بتفصیل قابل بحث نیست. خلاصه آن که در جریان مارکسیستی - لیبرالیستی به دلیل نگاه مادی نسبت به انسان و تاریخ دکتر داوری: در فلسفه تاریخ به هر حال راجع به آینده بحث می شود. در دین، لاقلا در ادیان توحیدی، مساله آینده و مساله نجات بخشی مطرح است، در دین قدیم ایرانیان نیز این مساله مطرح است. وقتی سخن از منجی گفته می شود آینده هم قهرا مطرح می شود. حجه الاسلام سبحانی: دیدگاههای پیش بینی کننده تاریخ آینده به دو دسته کلی تقسیم می شود، دیدگاههایی که بیشتر فلسفی است و با نگاه فلسفی سعی می کند آینده تاریخ را تفسیر کند و دیدگاهی که متأثر از جریان علم گرایی و عمل زدگی دوران مدرنیته است و بیشتر به صورت مقطعی و موردی در پی این بوده که مسایل آینده را پیشگویی کند و حدس بزند. عملا چیزی جز همان فرایندهای طبیعی و اجتماعی مفهوم و معنایی ندارد. ما در دیدگاه مارکسیستی حاکمیت روابط اجتماعی و سازمان اقتصادی بر انسان را داریم، و در دیدگاه لیبرالیستی نیز به شکل دیگری حاکمیت طبیعت بر انسان را داریم. یعنی تمایلات درونی انسان است که محرک انسان می شود و این تمایلات درونی در واقع برخاسته از طبیعت عالم خارج و طبیعت مادی انسان است. در هیچ کدام از این دو دیدگاه انسان و اراده انسان نقش ندارد و در واقع عامل اصلی حرکت تاریخ طبیعت و نظام اجتماعی است. بعد از رشد این اندیشه ها و روشن شدن پیامد اینگونه نظرات که چیزی جز فراموش کردن انسان و سلطه «ماشینیسیم و ایجاد از خودبیگانگی در انسان نبود، مکتبهای فلسفی جدیدی در غرب مطرح شد که آنها به اراده انسان توجهی خاص داشتند و سعی کردند تاریخ و جامعه را از این منظر تفسیر کنند. در واقع بزرگترین مکتبی که اینگونه می اندیشد «اگزیستانسیالیسم است که معتقد است که انسان و اراده انسانی

است که سرنوشت خودش را رقم می زند. در ظاهر چنین به نظر می رسد که «اگزستانسیالیسم از آن نحو جبرانکاری می گریزد و به نوعی، آزادی انسان و اختیار و انتخاب او را در کانون بحث خود قرار می دهد. از این منظر درست است که جبر حاکم نیست اما به دلیل شکسته شدن قانونمندیهای اخلاقی و نداشتن زمینه و معیار درست برای اختیار و انتخاب عملا در اگزستانسیالیسم نیز ما دچار ابهام و سردرگمی هستیم. در دیدگاه اول باز هم ما بر اساس قانونمندی یک آینده را پیش بینی می کنیم که این آینده یا «کمون نهایی است که مارکس پیش بینی می کند و یا جامعه های آرمانی که در اندیشه های کسانی مانند توماس مور و دیگر لیبرالیستها تجلی پیدا می کند. اما در دیدگاه اگزستانسیالیسم با وجود این نکته مثبت ما می بینیم که یک آینده تیره و تاری به تصویر کشیده می شود. یکی از بهترین سخنان اگزستانسیالیستها همواره این بود که آینده تاریخ آینده روشنی نیست. مسیری که غرب برای تاریخ رقم زده و این نظامی که دارد پیش می رود نظامی نیست که به سود انسان باشد. این دیدگاه بیشتر به گله مندی از وضعیت انسان و وضعیت آشفته آینده بشریت می پردازد، تا اینکه بخواهد به صورت روشن چیزی را پیشنهاد کند. آنچه که بیشتر در اندیشه های اگزستانسیالیستی است امید به یک تحول و یک اعجاز است. امید به حضور یک ابر مرد، کسی که این نظام را بر هم زند و یک چیز تازه ای آورد. این دیدگاهی است که در اگزستانسیالیسم مطرح است. گرچه گاهی اوقات این دیدگاه با نظریه منجی موعود هم تطبیق می شود، اما چون آن مایه ها و پایه های فلسفه دینی در آنجا نیست، می بینیم در نهایت اگزستانسیالیسم یک نوع نهیلیسم را تبلیغ می کند و انسان را در میان کشمکشهای علم و تکنولوژی و گرفتاریهایی که خودش برای خودش ایجاد کرده، چنان گرفتار می بیند که گویا راه فراری ندارد. انسان اگزستانسیالیست انسانی است که در سراسر عمر باید با طبیعت و تاریخ ستیز کند، انسانی است که همه هستی در مقابل او قد علم کرده است تا پشت او را بشکند و او را مقهور خویش کند. از این روست که در اگزستانسیالیسم انسان تنهاست و پیش از آنکه بخواهد در پیرامون خود بیاندیشد و سرنوشت خویش را تغییر دهد، باید چاره «تنهایی و «بی معنایی خود را بکند، چاره ای که عاقبت «ناچار» می ماند و تقدیر تاریخ پیروز می شود و انسان تنهای تنها می ماند و این یعنی نهیلیسم. اگر لیبرالیسم و مارکسیسم انسان را به «از خودبیگانگی می کشاند، اگزستانسیالیسم هم عاقبت او را به «در خودماندگی دچار می کند. قرن هفدهم و هجدهم سده های حاکمیت لیبرالیسم در غرب است. فلسفه تاریخ در مکتب لیبرالیسم بر هسته ای بنیاد شده است که به آن «نظریه پیشرفت گفته می شود. همه ظواهر و قراین در آن دوران گواهی می داد که بشریت با بهره گیری از علم و تکنیک گام به گام به جامعه آرمانی نزدیک می شود، جامعه ای که در آن رفاه و آسایش مهمترین و اساسی ترین ارزشها بود. به هر حال در آن زمان ابعاد مادی و تکنولوژیکی به عنوان محور ترقی و توسعه انسانی تلقی می شد، اما از قرن نوزدهم بتدریج نگرانی و دلهره هایی در مورد سرنوشت انسان پدیدار شد. این دلهره ها نخست به امور سطحی

و ظاهری مربوط می‌شد، ولی بتدریج به عمق فاجعه ای که انسان را تهدید می‌کرد پی بردند. نیچه خیلی جسورتر از دیگران دیوانه وار فریاد زد: «ماشین مؤثر در تمام زندگی و سرمشق تمام زندگی است. زندگی به صورت یک تئاتر در آمده است که در آن همه چیز دروغ و تصنعی است و هیچ چیز اعتباری ندارد.» این سخن سرآغاز اندیشه های دیگر اگزیستانسیالیستها بود که با همه بحثها و تحلیلها عاقبت هیچ مبنا و منطق روشنی برای تاریخ و آینده جهان معرفی نمی‌کنند. کارل یاسپرس، فیلسوف معتدل اگزیستانسیالیست، در کتاب «آغاز و انجام تاریخ اعتراف می‌کند که: «همه چیز آینده دهشناک است. انسان با دست خویش خود را به نابودی می‌کشانند و هیچ امیدی نیست. تنها یک امید هست: این که انسان بر این سرنوشت خویش آگاه است و نشانه اش ترس انسان است.» آخرین حرف و حدیث یاسپرس درباره آینده انسان و جهان این است: «خطر این است که خطر را فراموش نکنیم.» من در این راستا می‌خواستم حضور جناب آقای دکتر داوری را غنیمت بشمارم و از ایشان بخواهم که در خصوص آینده تاریخ از دیدگاه اگزیستانسیالیستها مطالب بیشتری مطرح کنند. استاد داوری: عرض می‌کنم که با فلسفه اگزیستانس مساله آینده در کانون بحث فلسفه و تفکر فلسفی غرب قرار گرفته است همانطور که فرمودند اگر ما به «سارتر» نگاه بکنیم، او همه آینده را محال می‌بیند و به قول خودش برای انسان سه (از خود به در شدن) قائل است، که هر سه به محال و پوچی و به چیزی که بی معناست (absurd) می‌انجامد. در دیگر فلسفه های اگزیستانس مساله به این صورت نیست اگر به اعتبار تاریخ غربی نگاه کنیم. شاید مثلا در تفکر «مارتین هایدگر» بحث از پایان تاریخ غربی و گذشت از این تاریخ و طرح تاریخ دیگر را بیایم و ببینیم. «گابریل مارسل، که یک مسیحی کاتولیک است، در فلسفه اش وفای به عهد و امید را مطرح می‌کند. آخرین حرف فلسفه «گابریل مارسل امید است. در فلسفه «یاسپرس امید به قهرمان است، امید به یک منجی است، البته این منجی نامی ندارد، تشخیصی ندارد، با اینکه یاسپرس ضد مسیحی نیست حتی شاید غیر مسیحی نباشد حتی مسیح را مطرح نمی‌کند. اما همانطور که فرمودید به طور کلی یک نظر عام و شامل همه اینها نسبت به آینده تاریخ دارند، چه تصریح بکنند به اینکه نظرشان به تاریخ غرب است و چه اصلا تاریخ غرب را جدا از تاریخهای دیگر ندانند و بگویند این نظری است نسبت به آنچه که بشر فعلی با وضع فعلی به سمت آن می‌رود، در هر حال اینها معتقدند که آینده تاریخ خیلی روشن و امید بخش نیست و بعضیها هم گفته اند که ممکن است به فاجعه بیانجامد. حجه الاسلام پارسانیا: برای تقسیم بندی نظریه هایی که در واقع تاریخ و آینده تاریخ بیان می‌شود به نظر می‌رسد این میزان بد نباشد که بگوییم: نگاه به تاریخ و جامعه انسانی یا یک نگاه «دینی است و یا یک نگاه «دنیوی و سکولار است و دیدگاهها را در این دو عنوان کلی شاید بتوانیم قرار دهیم. این دو دیدگاه در باب تبیین بالفعل وضعیت بشری و جامعه بشری و تاریخ و همچنین در باب آنچه که در آینده واقع می‌شود وجود دارد و به طور طبیعی تفاوتهایی با هم خواهند داشت. در نگاه دنیوی انسان،

جهان و اجتماع انسان به یک صورت طبیعی و مادی و دنیوی تبیین و تفسیر می شود، البته این نگاه یک پیشینه غالبی ندارد. یک پیشینه ای که تسلط داشته باشد در میان بشر، بیشتر برمی گردد به سده های معاصر. اما در نگاه دینی، انسان نظیر جهان، یک هویت آسمانی و الهی و معنوی دارد و اصل آن است. تاریخها با یک فره ایزدی و فرهنگها با یک حقیقت آسمانی آغاز می شوند، از متن یک شهود می جوشند و از آسمان می آیند در بستر زمین و زمان آلوده می شوند و احیانا حرکتهایی برای احیاء اینها و ستیزهایی در این زمینه شکل می گیرد. اما در نگاه دنیوی تمام آنچه که هویت آسمانی و الهی دارد، تفسیر زمینی و مادی می شود. به عبارت دیگر در نگاه دنیوی به رفتار انسان در تاریخ، نوعی تقلیل گرایی و یا تفسیر «هونتیک» ، به بیان رایج امروز حاکم است، یعنی سعی می کنند حرکت فرهنگ را رکت بشری را به زندگی و عواقب مادی و طبیعی او تبیین بکنند. شاید خود گفتگوهای فرهنگی را علمی نمی دانند. چون آزمون پذیر نیست. لذا وقتی در این زمینه ها وارد می شوند بیشتر تفسیرهای تقلیل گرایانه دارند، تعبیر و تاویل می کنند، در نگاه دینی هم زندگی اجتماعی انسان و تاریخ انسان دقیقا تعبیر و تاویل می شود. اما آنچه که در زمین هست و انسان انجام می دهد، یک تاویل الهی و آسمانی دارد. این دو تفاوت جوهری است برای این دو نوع نگاه، البته نگاه غالب بر دنیای امروز این نگاه دنی

اشاره: در یکی از روایت‌هایی که در باب علائم آخر الزمان وارد شده می‌خوانیم:

سیکون فی اخر الزمان خسف و قذف و مسخ در آخر الزمان خسف، قذف، و مسخ واقع خواهد شد. (۱) خسف: به معنای فرو رفتن در زمین است و قذف: به معنای پرتاب چیزی از مکانی به مکان دیگر است، که از آن جمله است پرتاب سنگ. معنای مسخ نیز دگرگونی سیرت و صورت چیزی است به شکلی جز آنچه هست. مثلا تبدیل شدن انسان به حیوانی همچون خوک و یا میمون. (۲) در اینکه اینگونه وقایع در آخر الزمان رخ می‌دهد جای تردید نیست، زیرا این موضوع در روایات بسیاری مورد اشاره قرار گرفته است. اما اینکه چه وقایعی را می‌توان به عنوان مصدق این روایات ذکر کرد محل تامل است و واقعا نمی‌توان گفت که فلان واقعه طبیعی که در فلان منطقه رخ داده مصداق واقعه پیش بینی شده در روایات یاد شده است یا خیر؟ اما توجه به حوادث و رویدادهایی که هر از چند گاه در گوشه و کنار جهان رخ می‌دهد و برخی از آنها نیز در نوع خود بی‌نظیر هستند خالی از فایده نیست و حداقل می‌تواند ما را به تامل بیشتر در موضوع آخر الزمان و نشانه‌های ظهور وادارد. با این مقدمه توجه شما عزیزان را جلب می‌کنیم به گزارش رویدادی که در یکی از مناطق کشورمان رخ داده و در مطبوعات منعکس شده است. در مشاهدات علم زمین‌شناسی هر گاه جنس لایه‌های تحتانی کوه سست تر از طبقات فوقانی آن باشد، این عامل بر اثر آب

ص: ۷۵

-
- ۱- ابن طاوس، علی بن موسی، الملا-حم والفتن فی ظهور الغائب المنتظر، ص ۱۰۲؛ القندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ج ۳، ص ۱۴۶. همچنین ر. ک: المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۳۱، الشیخ المفید، الارشاد، ص ۳۳۸.
 - ۲- ر. ک: سلیمان، کامل، روزگار رهایی، ترجمه علی اکبر مهدی پور، ج ۲، ص ۸۵۴. ناگهان در آن سوی دره یعنی در مقابل روستای لبد واقعه عجیبی اتفاق می‌افتد که مشابه آن را از ازمینه قدیم تا کنون در هیچ جای دنیا کسی سراغ ندارد و بجز اشاراتی که در قرآن کریم به آن شده (آیه ۴ سوره اعراف) مورد دیگری در تاریخ ثبت نشده است.

و رطوبت و همچنین فشار لایه های فوقانی آن، در جایی که مشرف به دره باشد باعث حرکت این قسمت خواهد شد یعنی طبقات بالایی کوه به سمت پایین آن سقوط کرده و جا به جا می شود که اصطلاحاً به آن رانش کوه می گویند و نمونه بارز آن یکی دو سال قبل در یکی از روستاهای اطراف شهرستان بانه اتفاق افتاد که بر اثر رانش کوه چندین خانه که در دامنه کوه بنا شده بود زیر خروارها سنگ و خاک مدفون گشت و نمونه دیگر آن در سال ۷۶ در جاده هراز به وقوع پیوست که باعث تخریب قسمتی از جاده شده و تعدادی ساختمان را نیز در خود مدفون نمود. اما در ۱۲/۱/۷۷ در روستای لبد از توابع شهرستان فارس در دامنه کوه کی نو (چهار محال بختیاری) وضعی متفاوت از سایر نقاط و حتی جهان اتفاق افتاد که علم زمین شناسی از تفسیر آن عاجز است. ساعت ۴۵/۶ بعد از ظهر و هنگامه غروب است. آفتاب در پشت کوههای غرب پنهان گشته و هوا رو به تاریکی است و در خانه های روستایی منطقه کوهستانی، فانوسها روشن می شود، گوسفندان از چرا برگشته و در آغلهای خود آرمیده اند و مرغها به لانه های خود خزیده و در آبادی سگها با عوعوی خود ضمن اعلام حضور مشغول نگهبانی از روستا می باشند. روستاییان در حالی که روز پر تلاشی را پشت سر گذاشته اند در کلبه های خود جا خوش کرده احتمالاً همسران خانواده در تدارک شام مختصر اعضای خانه می باشند و تعدادی هم خسته از کار روزانه در حالی که به پشتی های خود تکیه داده اند و در افکار خود مسائلی را که در روز بر آنان گذشته است مرور می کنند و لابد برای فردای خود نقشه می کشند، کسی چه می داند، شاید فردایی نباشد. که داند بجز ذات پروردگار که فردا چه بازی کند روزگار روستای لبد بر عکس سمت مقابل کوه که شیب تندی دارد در قسمتی از دره قرار گرفته است که تا حدودی امکان احداث کلبه های روستایی و نگهداری احشام در آن وجود دارد. ناگهان در آن سوی دره یعنی در مقابل روستای لبد واقعه عجیبی اتفاق می افتد که مشابه آن را از ازمینه قدیم تا کنون در هیچ جای دنیا کسی سراغ ندارد و بجز اشاراتی که در قرآن کریم به آن شده (آیه ۴ سوره اعراف) مورد دیگری در تاریخ ثبت نشده است. صدای مهیبی شنیده شده و گرد و غبار عظیمی هوا را تاریکتر از شب تیره می کند. انگار محشری بر پا گردیده، پس از انعکاس این صدای عجیب در کوهستان و منطقه، روستاییان پایین دست واقع در امتداد دره، چون شب است فانوس بدست در کنار جاده مشرف به دره مجاور روستای خود کنجکاو شده، سمت و سوی حادثه را در بالا دست خود که همین روستای لبد است، می نگرند اما چون شب کوهستان همه جا را زیر چتر سیاه خود پنهان کرده، بجز خاموش شدن تنها منبع روشنایی روستای لبد یعنی فانوسها چیز دیگری را درک نمی کنند، اما این را می دانند

که آن صدای مهیب که تا آن هنگام دهشتناک تر از آن را نشنیده اند، اتفاق مهمی در بطن خود دارد، اما چه کنند چون شب است و همه جا پرده سیاهی کشیده شده و راه مال رو است. دسترسی به روستای مورد نظر در روز غیر ممکن است و دشوار تا چه رسد به شب تار، لاجرم تنها کاری که می توانند بکنند این است که فانوس بدست تا صبح بیدار بمانند و دره را مشاهده کنند، چنانچه سیلی در کار باشد، زودتر باخبر شده، خود و اعضای خانواده را در جای امن تری هدایت کنند، تا در حال خواب غافلگیر نشوند، باید منتظر بمانند تا چراغ روز همه جا را روشن کند. وقتی سپیده سر می زند، اهالی روستای پایین دست می خواهند بدانند آیا برای روستای لبد اتفاقی افتاده است یا نه؟ ولی هر چه نگاه می کنند کمتر می یابند. انگار چنین روستایی در بالا دست آنان با آن همه آثار و علائم وجود نداشته است، ولی مگر چنین چیزی ممکن است؟ شاید چشمان آنان از سو افتاده است. اینطور چیزی دستگیرشان نمی شود، باید تکانی خورد و باید از نزدیک دید که چه شده است. لذا حرکت می کنند و با دلهره و زحمت فراوان خود را به محل روستای لبد می رسانند، اما لبدی وجود ندارد، نه خانه ای و نه اهالی روستا و نه آغلی و نه گاو و گوسفندی و نه باغی و نه درختی و میوه ای و نه... خدای من اصلا جنبنده ای در اینجا پر نمی زند و آثار حیاتی در این روستا مشاهده نمی شود به جز خاک و سنگهای تازه جابجا شده چیز دیگر رویت نمی گردد، دره سالم است و شکل طبیعی خود را دارد و نهر خشک آن پا بر جاست، ولی در آن سوی دره و در کمرکش کوه انگار توده عظیمی از کوه را تازه از آن جدا کرده اند، اما چگونه و به کجا برده اند؟! مگر می شود این همه خاک و سنگ را یک شب به این سمت دره آورد، و روستای لبد را با آن همه آثار و علائم و خانه ها و باغها در زیر آن مدفون کرد؟ اما پس از کاوشهای بعدی معلوم می شود قطر این توده های خاک به ۷۰ متر می رسد، باور کردنی نیست، اما چشم بینا هیچوقت اشتباه نمی بیند همان را می بیند که در معرض دید است، هزاران تن خاک و سنگی که از کمرکش کوه مجاور جدا شده اگر سقوط می کرد یعنی اگر رانش داشت با آنهمه حجم عظیمی که داشت نمی توانست دره زیر پای خود را به دلیل وسعت زیاد آن پر کند و به آن تغییر وضعیت بدهد، تا چه رسد به اینکه این سوی دره بیاید و کل روستا را زیر خود مدفون کند. پس چه شده است؟ مثل این است که میلیونها تن سنگ و خاک از کوه مجاور جدا کرده و در منجیق گذاشته و از بالای دره به سوی روستای لبد پرتاب نموده اند که در آن واحد روستای فوق را زیر خود مدفون کرده و فرصت عکس العملی به هیچ جنبنده ای در این واقعه داده نشده است. علم زمین شناسی برای این واقعه هیچ تفسیر و ادله ای ندارد و از توجیه آن عاجز است و این از وقایع نادری است که فقط قرآن به آن اشاره دارد؛ واقعه ای که برای عذاب قومی و عبرت سایرین اتفاق می افتد. والسلام

خدایا ما را مشمول رحمت قرار بده (امین) منبع: - روزنامه جمهوری اسلامی پنجشنبه ۹ اردیبهشت ۱۳۷۸

سید امیرحسین اصغری اللهم اعزه به، وانصره وانتصر به، وانصره نصرا عزيزا، وافتح له فتحا يسيرا، واجعل له من لدنك سلطانا نصيرا. اللهم اظهر به دينك و سنه نبيك، حتى لا يستخفي بشي ء من الحق مخافه احد من الخلق خدایا! زمین از زمزمه ذکر تو به دور است. نه حرای معرفتی، نه عزلت نشین حیرتی، نه بویی از معرفت، نه زمزمه ای از محبت. ای مهربان! آیا صدای گوشه نشینان منتظر مهدی، عجل الله تعالی فرجه، را بی پاسخ خواهی گذاشت؟ آیا گرفته ترین نگاهها را که در سپیده دمان و آنگاه که سرخی شفق می درخشد، بر مهدی تو، عجل الله تعالی فرجه، سلام می فرستند فراموش خواهی کرد؟ آیا این سینه های سوخته که از میان جماعت مرداب زده به عشق تو و مهدی تو، علیه السلام، زنده اند در بی پناهی رها خواهی کرد؟ کاسه هایشان خالی است. دیگر اشک هم یاری نمی کند. لهیب فروزان عطش در صحرای صبر می سوزاندشان. اضطرابشان را بنگر در امواج بغضهای فرو خورده. گویی اندوه تمام حنجره ها در آواز وداعشان نهفته است. امروز امیر در میخانه تویی تو فریادرس این دل دیوانه تویی تو مرغ دل ما را که به کس رام نگیرد آرام تویی، دام تویی، دانه تویی تو ای مهربان پروردگار ما! پیروزی را قرین او گردان و سوختگانش را پیروز گردان. فتحی که عالم را در بر گیرد و سروش عشق، نوای فتح سر دهد. دروازه ای از برکات به رویش بگشا که افق پیروزی و نصر در آن سلطنت باشد. مهربان! به وسیله او در هنگامه ای که فتنه ها دین را در جهان غریب می گردانند اسلام را ظاهر گردان و سنت پیامبر، صلی الله علیه وآله، را به دست او آشکار فرما... آنچنان سلطنتی که انسان زیر چتر آسایش آن آرام گیرد و احدی از مردمان از آن گمراه نشود. خدایا! اباصالح، عجل الله تعالی فرجه، را سلامت بدار و مؤمنان را به وسیله او به دار عافیت روانه کن.

امروز قصه سفر را از آغاز دوره کردم، از آغاز تا پایان فقط یک خط سرخ بود، به سرخی خون تو که در میان خاطراتم خطی داغ از خود به جا گذاشته است. اما توی این خط داغ، یک دنیا صحبت عاشقانه است که نمی توانم به زیبایی آن چه که هست تفسیر کنم که یک کهکشان آرزوهای سپید در کالبد دارد. اگر تو شکافی در آن به وجود بیاوری یک آسمان شکوفه خواهی دید و بعد یک دریا احساس از آن تو خواهد بود؛ مثل یک گنج هفت کلید است که هر کلید نام تو و یاد توست. ای عزیز! سالهاست تو را می شناسم؛ نمی دانم صدای لطیف تو را کی شنیدم که اینچنین عاشق زارت شدم، مانده ام اگر تو را با چشم بینم با عشقت چه خواهم کرد. آن وقت که مرگ گل و مرگ برگ اتفاق می افتد و هیکل نازنین تمام یاسهای عالم شاپرک وار می فرسایند آن وقت که بیدها بوی اشک پرنده را به خود می گیرند می خواهیم که بیایی، تمام دنیا با یک کهکشان احساس به تو خواهند گفت که بیایی تا امیدشان به یاس دچار نشود. نگذار تا احساسهای زشت، عشق تو را از من بدزد که ناامیدی امانم را ببرد. منتظرم تا دست تو تمام دردهایم را از جسم و روحم بدزدد. منتظر لطیف ترین حرمت الهی خواهم بود، منتظر سپیدترین دست بشر، طولانی ترین پیراهن آرزو و خوشبوترین نسیم الهی. آمدم، در زدم در را باز کردی اما چرا به این زودی راندم؟ چرا جسمم دست نوازشگر تو را حس نکرده؟ چرا تا به حال یک قطره در انتظارت ذوب نشدم؟ می دانم که ابلیس وجودم با بی شرمی دلم را از آن خود کرد و برایم چیزی نماند جز کبر و آن هم رهایم کرد، حال هیچم بدون تو و بدون عشق تو. آن روز که عشق را قسمت می کردی نبودم، اما از راهی دور دستانم دراز بود؛ آسمان نمی بارید اما زمین تر بود. از زمان اولین گریه ام تا به حال عشق تو را در من تزریق کردند؛ اما حال، شک، تکه تکه عشقت را از قلبم می رباید. صدایت می زنم، بشنو، فریاد می زنم با جانم، دلم با گلویم هم آوا می شود که ای منجی! ای سوار سبز پوش جلگه همیشه سبز، کاش تو می ماندی! آن روز که از کنارم گذشتی از خاطر نمی برم که نسیم، بوی خوش پاکی ات را سالهاست که برایم هدیه می آورد. دلم می خواهد با اشک نامه ای به پنهانی تمام رازهای عالم بنویسم، بعد دستی گرم از جنس لطیف تو هویدایش کند که نامه از آن من است، که من عاشق ترینم. آه اگر می دانستی که چقدر به عشقی چون تو می بالم بی دریغ، تمام ندیده های دنیایی را به رویم می گشودی.

فاطمه رهبری شندی در آن آخرین لحظه های رفتن، گه خرامیدن و دل بردنت، بگو که اکنون سوی میدان می روی یا جان رقیه را به لب می رسانی؟ می روی یا دل فاطمه را با خود می بری؟ می روی یا جان زینب را به وداع مهر می ستانی؟ می روی یا ضربان قلب اهل حرم را به آخرین شماره ها و می داری؟... آه، اما زینب را بنگر که به سوی تو می دود... او تو را می خواند... گویا هنوز رضا به آن وداع نداده است. زینب، پیغامی دارد از عزیزی که آن را سالهاست در درون سینه خویش، نهان داشته. چه کسی می داند، شاید آن را به بهانه یک بار دیگر همکلامی با تو نگاهداشته. به سوی اسب که می روی، ناگاه صدایی آشنا و حرمت خطابی جان ستان، بر جای می ایستاندت. عجیب خطابی: - مهلا مهلا... «یابن الزهراء»... یابن الزهراء... یابن الزهراء... باز می گردی،... در دل می گویی: زینب! زینب! عزیزتر از جان. خواهرم! زینبم! تو انسانی یا الهه عشق، وفا و محبت. عجبا از ذکاوت تو ای دختر علی! که می دانی «اسم رمز» ما را، حرمت کلام را، عظمت عظمی را. نام مادرمان می بری و بر جایمان می داری!... عشق «حسین» در برابر عظمت این نام، سر تعظیم فرود می آورد. نگاهش می کنی، مثل همیشه اما جانسوز تر از هر لحظه ای! پیش می آید، تا به تو برسد، تا به هم برسید، هزار بار جانش را به نگاه مهر می ستانی. و تو، به تحسینی غرور آمیز، آخرین نگاههای پر نوازشت را تقدیم او می کنی. باز در دل می گویی: زهی زینب! عجبا از خلقت تو ای زن! قهرمان استدلال و منطقی، اسطوره شعور و شهامتی، عقیده عالم عقلی، الهه عشق و محبتی، کوه شکیبی، نجابتی، حیائی! جوانمرد تر از هر مردی، همه عشقی، عطوفتی، مهری... تو چستی زینب؟... همه هستی، تو... دختر علی و زهرایی. - اما زینب!... به تو که می رسد، می گویی: - زینبم! به حق آن نام که اکنون خواندی، بگذار بروم. بگذار به وصال «مادر» برسیم که خداوند، وصل تو را بر من و او، نزدیک گرداند. و او که اگر تمام قوایش را در این لحظه در برابر تو جمع کند، شاید بتواند که بگوید: - حسین جان، می خواهم به وصیت «مادر» عمل کنم. و این قهرمان عشق، اینجاست که سر تو را به تعظیم نام «مادر»، به تمامت وقار به زیر

می اندازد. اما زینب که دیگر تاب تکلم ندارد، گویا می خواهد آخرین حرفها، وداعها، گفته ها و نگفته ها را در قالب بوسه ای مادرانه بریزد ... گلویت را که می بوسد، بر مصیبت آسمانها و زمین غوغا می افکند؛ ملائک را به فغان وا می دارد؛ طوفانی بر می انگیزد؛ آسمانها را تیره می سازد؛ زمین را به لرزه می افکند؛ سپاه دشمن را به حیرت وا می دارد و سوزناکترین ضجه ها را از اعماق جان زنان و کودکان اهل بیت، بر آسمان بر می خیزاند. آنگاه برادر را رها و روانه می کند و خود، مستاصلتر از هر کسی، به هر لحظه دور شدن حسین به سوی اسب، هزار بار جان را فدایش می سازد. اما به اسب هم که می نشینی، همچنان آهنگ غمبار صدایش را به گوش داری که: - یابن الزهراء... یابن الزهراء... یابن الزهراء... مهلامهلا... - «لا حول و لا قوه الا با الله العلی العظیم» و ابوالفضل ... آه از این برادر، می بینی اش و زیر لب زمزمه می کنی: - حیدر کرار! علی دوباره! تو پدری یا برادر؟! می بینی اش که چه جسورانه بر قلب سپاه دشمن حمله می برد و چه زبوانه از مقابل تیرش یا می گریزند، یا بر زمین می ریزند... عباس! عباس! عباس! چه می کنی تو با من؟ ای آئینه دلم، تکیه گاه وجودم، آرام جانم عباس، چه پر شکوهی تو! از این جانب که بر مبارزه ات می نگرم. مهربانم! چرا اینچنین در میان جبهه نیز، نگاهت را بین من و آن دژخیمانی که اکنون به محاصره ات داشته اند، به تساوی تقسیم می کنی؟ می خواهی دلم را به آتش بکشی؟ خوش بسوزان که قهرمان عشقی. به هر نگاه، لطفی و هر بار، رازی و می دانم که سرشار از نیازی ... تو هر لحظه اذن شهادت می طلبی!... باز می گردی، نگاه کودکان را تاب نمی آوری. کافیست چشم تو با چشم اهل حرم تلاقی کند، نگفته همه چیز را می خوانی. مشک خالی آب برمی داری، به نزد می آیی و اذن رفتن می طلبی. - برو عباسم!... و تو می دانی که رفتن عباس به سوی آب، به سوی آب، به سوی آب... جواز ظاهر، کسب وصال «زهرا» است. تو می دانی که عباس نمی تواند نرود! او نمی تواند بماند!... به نگاهی مهربان و تحسینی شاکر، رخصتش می دهی و حال آنکه می دانی سرانجام این رفتن چیست. گویا از آن روز که دشمن، حق ارث «فدک» را بر «زهرا» قطع کرد، منع مهریه مادر نیز بر او و فرزندانش امضاء شد. تمام آبهای روی زمین مهریه «زهرا» بود. و اکنون زبونترین نامردان دوران، با تحریم آن بر آل نبوت و امامت، در مقابل جرعه ای از همان هدیه الهی، زمین را از خون فرزندان زهرا، سرخ و گلگون می ساختند. ... و لحظاتی بعد، شد آنچه که تو از ازل می دانستی. اما در این لحظه، دیگر نمی دانستی که زینب

را پس سر دریابی یا ابوالفضل را در پیش رو ... که ناگاه از میان معرکه شنیدی که: - برادرم حسین! برادرت را دریاب! بی درنگ به سویس تاختی، آنچنانکه تکلیف سپاه دشمن شد که هر که را آرزوی بقای جان است، از تیررس چشم حسین بگریزد که اکنون بر موانع بین حسین و ابوالفضل، تنها لبه شمشیر او حکم می کند! ... این نخستین بار بود که عباس، تو را «برادر» خوانده بود. همیشه به نامهای «سیدی» و «سرورم» خطابت می کرد. وه که چه لطافتی بود در این آخرین ندای عباس! ... این عشق چه شوری در دلت پیا می کرد! ندا زدی که: - آمدم جان برادر! عباسم، جانم، جانانم! ... و آنگاه که بر بالین هزار زخمش حضور یافتی و در آغوش گرفتی، وه که چه صحنه ای بود یکی شدن عاشق و معشوق! اینک، همه عرش و کرسی نیز به نظاره بودند. چه کسی می توانست باز یابد که از این دو کبوتر عشق، کدامین عاشق است و کدام، معشوق! آنجا که هیچ واژه ای نمی تواست مهر و وفا و مردانگی و تعهد و تحسین و تشکر را معنا کند. آنجا که تنها اشک، سخنگوی جاسوزترین عشقها بود. شاید غیر از خدا، هرگز کسی ندانست که در آن آخرین لحظه ها، بین شما دو برادر، چه سخنها رفت / اما شنیدند که تو از او پرسیدی که: - عباسم، چه شد که این بار مرا به نام «برادر» خواندی؟ و پاسخت داد که: - سرورم! آنگاه که مجروح و بی بال، از اسب به زمین افتادم، به یکباره مادرم «فاطمه» همو که از آغاز - به عشق و ادب - جز «مادر» او را ندانسته ام، در برابرم فریاد زد: - پسرم، عباس! جان برادر، به حق او که دیگر تاب ماندن ندارم. شوق وصالش، آتش به جانم می زند. مرا بحل تا بروم، به بوسه وداعی، جانم بستان و به پیشگاه مادر عطا کن. برادر، اذن وصالم ده! و شاید تو، به لطافتی ملیح و لبخندی شیرین اما آمیخته به هزار اشک وداع، حق لطافت رابتمامت رسانده و گفته باشی که: - در وصال «زهرا» بر ما سبقت می گیری؟! اما بی شک، او تو را گفته است که: - تو سید منی، در دنیا و آخرت! و تو می دانی که عباس «راز» را فهمیده است. تشنگی همه، «عشق» بود. آب، همه بهانه بود، «مقصود، وصال «زهرا» بود...»

والشمس که بی روی تو من حیرانم

والفجر که بی وصل تو در بحرانم

واللیل که بی موی تو روزم تاریک

والعصر که بی عشق تو در خسرانم معنی حیات

من مرده بدم روح و روانم دادی

معنی حیات را نشانم دادی

در راه خودی پویه بیخود بودم

زین راه به راه خود امانم دادی

سید محمد حکاک مرثیه زرد

کی به پایان می رسد درد، خدا می داند

ماه ساکن شود و سرد، خدا می داند

در سکوت شب هر کوچه این شهر خراب

گم شود ناله شبگرد، خدا می داند

مردم شهر همه منتظر یک نفرند
چه زمانی رسد این مرد، خدا می داند
برگها طعمه بی غیرتی پاییزند
و از این مرثیه زرد، خدا می داند
خنده غنچه گلها به حقیقت زیباست
شاید این است رهاورد، خدا می داند
محسن جلالی فراهانی یا منتقم
به پای سروها، زنجیر تا کی؟
به دخمه، ضجه دلگیر تا کی؟
به مسلخ، غرق خون، صدها کبوتر
هلا! یا منتقم! تاخیر تا کی؟ گل نرگس
روزی که جدا کند طلا و مس را
از شوق، غنی کند دل مفلس را
ای کاش که زنده بودم و می دیدم:
شمشیر عدالت «گل نرگس» را
محمد رضا سهرابی نژاد نذر حضرت مهدی (ع)
ماهی ز تبار نور خواهد تابید
در مرتبه حضور خواهد تابید
خورشید مه آلوده غیبت، یکروز
از پنجره ظهور خواهد تابید

زهرا اکافان سوار

بوی خوش لاله زار می آید و او

نرگس نرگس، خمار می آید و او

از دور سوار شال سبزی پیدا است

من معتقدم: بهار می آید و او انتظار

ماندیم و ندیدیم به ناز آمدنت

چون سرو سرافراز، فراز آمدنت

ص: ۸۴

دل در خم کوچه شهادت مانده ست

یک عمر در انتظار از آمدنت

صادق رحمانی شور و شرار

در سینه من بهار می باید و نیست

با شوق مرا شرار می باید و نیست

تا صبح ظهور حضرت «صاحب امر»

در چشم من انتظار می باید و نیست! گنج نهران

ای منتظران! گنج نهران می آید

آرامش جان عاشقان می آید

بر بام سحر، طلایه داران ظهور

گفتند که «صاحب الزمان» می آید ظهور یار

با لطف و صفای آب می باید بود

با حادثه هم رکاب می باید بود

تا صبح ظهور یار، در عرصه رزم

همسنگر آفتاب می باید بود

میرهاشم میری از نیام غیبت بیرون در آ

ای به دست تیغ تیز ذوالفقار

سبز پوش سرزمین انتظار

وارث محراب و خون صبحگاه

انعکاس ناله های قعر چاه

وارث دروازه های نیم سوز

گریه های صبح و شام و نیم روز

وارث خون دل و تابوت و تیر

کیسه های نان و رطب را باز گیر

زخم دار نیم روز کز بلا

ص: ۸۵

نوحه خوان غربت خون خدا
وارث مشک و فرات و دستها
ره گشای راه در بن بسته
ا وارث تشت طلا و چوب و لب
صوت قرآن و تنور و نیمه شب
با غل و زنجیر و زندان آشنا
هم قفس در بند با موسی الرضا (ع)
آشنای قبرهای بی نشان
هم نوا با گریه های مادران
کی ز ماذن می رسد فریاد تو
وای بر ما گر نباشد یاد تو
وای بر ما خستگان بی شکیب
گر نی جوشیم با «امن یجیب»
وای بر ما رهروان نیمه راه
گر نمی آید ز سینه سوز و آه
باقی حق در زمین و آسمان
آیه های لن ترانی را مخوان
بی لهیب سینه هامان طور نیست
شاممان را تا طلوعت نور نیست
بی فروغت روزهامان تیره ماند

چشمها بر آستانتخیره ماند

زخمهای شیعیان سر باز کرد

غربتی دیرینه را آغاز کرد

عشق را آغاز و انجامی نماند

از مسلمانی بجز نامی نماند

در غروب روشناییها مانده ایم

از رواق سامرا جا مانده ایم

قلب ما در سینه پرپر می زند

نیمه شبها حلقه بر در می زند

ص: ۸۶

ما و دستی کوتاه و دامان تو

جان بکف آماده فرمان تو

با حسین از کربلا آغاز کن

عقده های شیعیان را باز کن

چشمها را رخصت پرواز ده

بار دیگر عشق را آواز ده

تیغ قهر و انتقام کبریا

از نیام غیبت بیرون در آ

بعد عمری انتظار و انتظار

در بقیع سینه هامان پا گذار

دلاور نجفی

سینه چاک عشق ایستاده ایم

دل را

با تمام گلگوشه ها

و آغوش

با وسعتهای بی دریغش

برای تو

پنهان کرده ایم

برای تو

و آن روزی که می دانیم

آمدنت

بی پایان خواهد بود.

سینه چاک عشق ایستاده ایم

ایستاده ایم

تا اسلحه

واژه ای عتیق شود

محو

در غبار موزه ها

ایستاده ایم

تا عشق را جراحی نرسد

و تبار انسان منقرض نگردد.

با دلی

به سرشاری خوشه

و آغوشی

با خوشه های عشق

ما را

خواهی شکفت

ص: ۸۷

در آغازی

که پایانش خداست.

ایستاده ایم

تا عشق بیاید

و جهان

در کهکشان و ذره به رقص درآید. عبدالعظیم صاعدی

همیشه پشتیبان

مریم ضمانتی یار اسماعیل دستش را روی شانه یوسف گذاشت و گفت: صبور باش. خدا بزرگ است اگر طفل معصوم تو عمو داشته باشد، خدا خودش اسباب نجات او را فراهم می کند. یوسف که تمام صورتش از اشک خیس شده بود، گفت: وقتی مادرش دارد پیش چشمم پرپر می زند و جان می دهد. طفل را می خواهم چه کنم؟! - این حرف را نزن مرد! او هم بنده ای از بندگان خداست. خدا می داند چه سرنوشتی در انتظار اوست. حرفهای اسماعیل نمی توانست به دل منقلب و روح پریشان یوسف، آرامش ببخشد. همسر جوانش اسماء، در حال جان دادن بود و از دست قابله و طبیب هم کاری ساخته نبود. هر دو برادر در حیاط خانه کوچک یوسف بی قرار و ناآرام قدم می زدند و اسماعیل سعی می کرد او را آرام کند. یوسف به تنه درخت کهنسال نخل حیاط تکیه داد و گفت: من بدون اسماء چه کنم?... ناگهان پیرزن قابله از اتاق بیرون دوید، یوسف!... یوسف!... وحشت از چشمان کم فروغ او می بارید. اسماعیل جلو دوید: چه خبر شده؟ اما یوسف از ترس شنیدن خبر بد، جرات پرسیدن هم نداشت. پیرزن جلوتر آمد: اسماء... - حرف بزن زن... حرف بزن! - اسماء... اسماء مرد... یوسف به زانو فرود آمد و با دو دست محکم بر سرش کوبید

ص: ۸۸

و از عمق وجودش ناله کرد. پیرزن نهیب زد: مثل مادر مرده ها چرا به خاک افتاده ای؟ بلند شد، فکری بکن! یوسف نالید: چه فکری؟... زندگی را که نمی توانم به اسماء بگردانم... و خودش را روی خاک انداخت. اسماعیل جلو رفت: چه می گویی پیرزن؟ مگر خودت نگفتی که اسماء مرد؟ حالا می خواهی این مرد بخت برگشته چه کند؟ قابله پیر، عرق پیشانی اش را پاک کرد و گفت: بچه... بچه زنده است از دست من و طیب هم کاری ساخته نیست... چه باید بکنیم؟ یوسف از جا بلند شد: چطور ممکن است؟ پیرزن دوباره نهیب زد: از من می پرسی؟ اصلا حالا چه وقت این سؤال است؟ فکری بکن... آیا باید شکم اسماء را باز کنیم و بچه را نجات بدهیم یا چون مادر مرده، بچه را هم باید با او دفن کنیم؟ یوسف وحشت زده گفت: من طیبم یا عالم؟ من چه می دانم باید چه خاکی بر سر کنم. - آخر تو پدر بچه ای. - باشم! من چطور می توانم چنین حکمی را صادر کنم؟ اسماعیل جلو رفت: گوش کن. من راه حل این معما را می دانم! یوسف با تعجب نگاهش کرد: تو؟! - آری من! شما مراقب وضع طفل باشید، من الان برمی گردم. یوسف دستش را کشید: تو گوش کن. اگر به دنبال طیب می روی که من بهترین طیب بغداد را آورده ام. این زن هم بهترین قابله بغداد است. تو کجا می روی؟ - من به خانه «شیخ مفید» می روم تا حکم این مساله را از او بپرسم. چشمان گریان یوسف درخشید: آفرین بر تو. اصلا به فکر خودم نرسید. پس زود برو برگرد. اسماعیل سر تکان داد و با شتاب از خانه بیرون رفت. تا خانه شیخ راهی نبود. تمام راه را دوید. به در خانه که رسید آنقدر محکم در را کوبید که خدمتکار خانه، وحشت زده فریاد زد: چه خبر است؟ مگر سربازان حکومتی قصد جانت را کرده اند که اینطور در می زنی؟... در را شکستی... آمدم... اسماعیل دوباره مشت به در کوبید: باز کن پیرمرد! مساله مرگ و زندگی یک طفل معصوم در بین است. خدمتکار پیر شیخ، با شتاب در را باز کرد! اسماعیل نفس نفس زنان پرسید: شیخ کجاست؟ - آنجا... در اتاق درسش... ولی... صبر کن... - نمی توانم... و به طرف اتاق شیخ دوید. جمعی جوانان دور او حلقه زده بودن و شیخ برایشان صحبت می کرد. اسماعیل پا به اتاق گذاشت. شیخ که متوجه صدای در شده بود، با دیدن چهره هراسان اسماعیل از جا بلند شد: چه شده مرد جوان! اسماعیل نفسی تازه کرد و گفت: سلام شیخ... عذرم را بپذیر... همسر برادرم دقایقی پیش از دنیا رفت. او طفلی در شکم داشت که نتوانست آن را به دنیا بیاورد و مرد... قابله می گوید طفل زنده است. چه کنیم؟ شکم او را بشکافیم و طفل را نجات دهیم یا چون مادرش مرده، او را با مادرش دفن کنیم؟ شیخ مفید نگاهی به جمع شاگردانش که با اشتیاق منتظر شنیدن فتوی و نظر شیخ بودند، انداخت و گفت: - چون مادر مرده است، طفل را هم با مادرش دفن کنید! اسماعیل نفس عمیقی کشید. در قلبش احساس درد شدیدی کرد. به عقب برگشت و با شتاب و بدون خداحافظی از خانه شیخ مفید بیرون دوید. دیگر رمقی برای دویدن نداشت. حالا برادرش چه حالی پیدا می کرد؟ همسر جوان و اولین فرزندش را با هم از دست می داد. آن هم در حالیکه فقط یک سال با اسماء زندگی کرده بود... دل اسماعیل مملو از غم بود که به خانه یوسف رسید: با آنکه می دانست او بیصبرانه منتظر است اما قدرت نداشت پایش را به حیاط خانه بگذارد. جرات گفتن حرف شیخ را هم

به یوسف نداشت.. دو قدم مانده به خانه صدای پای اسبی شنید. توجهی نکرد و پا به چارچوب در خانه گذاشت، اما هنوز پای دیگرش را به حیاط نگذاشته بود که کسی او را به نام صدا کرد: اسماعیل... صبر کن... رو برگرداند. جوان خوش سیمایی بود که لباسی سفید و زیبا پوشیده بود. او را تا به حال در آن محله ندیده بو. دوباره او را به نام صدا کرد، اسماعیل... شیخ مفید مرا فرستاد که بگویم شک اسماء را باز کنید و طفل را بیرون بیاورید و بعد زخم را ببندید و او را دفن کنید. اسماعیل آنقدر از شنیدن این پیغام شادمان شد که بدون هیچ حرفی و تاملی به حیاط دوید. قابله پیر و یوسف جوان، هر دو از جا کنده شدند و یا هم پرسیدند چه شد؟ اسماعیل گفت: بچه را در بیاورید... بچه را تا زنده است نجات دهید... از شدت هیجان و خستگی، زیر سایه نخل روی زمین رها شد. قابله به اتاق دوید و یوسف به دنبالش به طرف اتاق دقت. تنها دقایقی بعد صدای گریه نوزاد در اتاق پیچید و لبخند رضایت بر لبهای اسماعیل شکفت. قابله، نوزاد را در پارچه تمیزی پیچیده و به حیاط آمد. یوسف هم گریه می کرد و هم می خندید. قابله، نوزاد را به دست اسماعیل داد: بگیر عمو! این هم برادرزاده تو. اسماعیل فرزند برادرش را در بغل گرفت و بوسید: پسر است یا دختر؟ یوسف آهسته بوسه ای بر گونه نرم او زد و گفت: پسر... پسری بدون مادر... اسماعیل آهی کشید و گفت: باور نمی کنید اگر بگویم چه شد! یوسف پسرش را به قابله داد و گفت: چه شد؟ - من به خانه شیخ مفید رفتم و از او حکم مساله را پرسیدم. شیخ هم بدون هیچ تردیدی گفت: بچه را با مادرش دفن کنید. یوسف وحشت زده گفت: تو که گفتی... - صبر کن. مساله همین جاست. من به در خانه که رسیدم. هنوز پایم را به حیاط نگذاشته بودم که سواری خوش سیما و نیکو به سرعت خودش را به من رساند. مرا صدا کرد و گفت: شیخ مفید مرا فرستاد که بگویم شک اسماء را باز کنید و طفل را نجات دهید... یوسف با تعجب به چشمان اسماعیل خیره شد: او که بود؟ - گفتم که فرستاده شیخ بود. خودش گفت که شیخ مرا فرستاده... فکرش را بکن اگر کمی دیرتر شیخ آن جوان را فرستاده بود، الان این پسر زیبا زنده نبود. - راست می گویی. اگر پسر را هم از دست داده بودم، تحمل مرگ اسماء بسیار دشوارتر بود... حالا- دلم به این خوش است که یادگاری از او دارم. خدا این طفل معصوم را به خاطر آرامش دل من، به من بخشید. برو و از طرف کن از شیخ تشکر کن. - حتما... همین حالا می روم. اسماعیل از خانه بیرون رفت. با شتاب کوچه ها را پشت سر گذاشت. به خانه شیخ مفید که رسید، برخلاف دفعه قبل،

با آرامش در کوبه را به صدا در آورد. خدمتکار پیر شیخ در را باز کرد. با دیدن چهره او گفت: برگشتی جوان؟ خیر است! این دفعه سربازان حکومتی دنبالت نکرده اند؟ اسماعیل لبخند زد: سلام پدر جان... مرا ببخش. وضع بدی داشتم. حالا می توانم، دوباره شیخ را ببینم؟ پیرمرد هم لبخندی زد و گفت: سلام پسر... اجازه بده به شیخ خبر بدهم.. هنوز درسش به آخر نرسیده. اسماعیل پا به حیاط گذاشت حیاط کوچک خانه گذاشت. حیاط کوچک خانه شیخ با صفا و آرام بود. لحظه ای نگذشت که خدمتکار به او اجازه ورود به اتاق شیخ را داد. اسماعیل با احترام و آرام به اتاق رفت و به شیخ و شاگردانش سلام کرد، انگار که بخواهد شتابزدگی دفعه قبل را جبران کند. شیخ مهربان و گرم از او استقبال کرد: خوش آمدی مرد جوان. باز چه اتفاقی افتاده؟ اسماعیل سر به زیر انداخت: مزاحم کارتان شدم تا از طرف برادرم از شما تشکر کنم. اگر آن جوان نیکو را نفرستاده بودید، الان برادرزاده ام مرده بود. شیخ با تعجب از جا بلند شد: جوان؟ کدام جوان نیکو؟ از که حرف می زنی مرد؟! اسماعیل به چشمان متعجب شیخ خیره شد: همان جوان که با اسب به دنبالم فرستادید. درست موقع رسیدن من هنوز پایم را به حیاط خانه برادرم نگذاشته بودم که آمد و گفت شما او را فرستاده اید تا به ما بگوید شکم همسر برادرم را باز کنیم و طفل را نجات بدهیم! شیخ بی اختیار به زانو فرود آمد. لرزه بر اندام نحیف و لاغرش افتاد: جوان؟ فرستاده؟... من اصلا کسی را سراغ تو نفرستادم و حکمم همان بود که خودم اینجا به تو گفتم. اسماعیل شگفت زده گفت: چطور ممکن است؟ او مرا به اسم صدا کرد و حتی نام همسر برادرم را هم برد. شیخ به زمین چشم دوخت: مگر تو اینجا که آمدی سمت را به من گفتی؟ مگر تو اسم همسر برادرت را بردی؟... اسماعیل پیش روی شیخ زانو زد: نه... نه... - پس چطور کسی را که من به دنبال تو فرستادم، در حالیکه خودم اسم تو و آن زن را نمی دانستم، او می دانست. چشمان نورانی شیخ مفید پر از اشک شد: اصلا من در این خانه اسبی ندارم... آن مرد جوان را من نفرستادم... شاگردان شیخ همه متوجه شدند که حال او به شدت دگرگونه شد. با دست به آنها که از ابتدا شاهد ماجرا بودند، اشاره کرد که همگی بلند شوند. شاگردان، به احترام شیخ مفید، بدون هیچ حرفی بیرون رفتند. اسماعیل مانده بود که چه کند. شیخ خدمتکارش را صدا کرد و گفت: این مرد جوان که رفت، در خانه را ببند و در را به روی هیچ کس باز نکن... آن سوار، فرستاده من نبود. او صاحب الامر بود که تو را به نام صدا کرد و نام آن زن را هم برد. معلوم است که من بعد از این همه سال لیاقت فتوی دادن را ندارم. اشتباهی کردم که می توانست به بهای سنگین مرگ یک طفل بی گناه تمام شود. اسماعیل در برابر ابهت کلام شیخ، قدرت هیچ ابراز نظری را نداشت، بلند شد و آهسته و سر به زیر خداحافظی کرد و از اتاق بیرون رفت. پیرمرد خدمتکار در حالیکه پشت سر او در را می بست، آهی کشید و گفت: چطور در این خانه را به روی مردم ببندم؟ تکلیف این همه گرفتار چه می شود؟... با رفتن اسماعیل، شیخ مفید عبا و عمامه اش را برداشت. وضو گرفت و به خلوت خودش پناه برد. لحظه ای از فکر صحبت‌های آن جوان بیرون نمی رفت. او امین و مورد اعتماد همه مردم بود. بعد از پایان دوره غیبت صغری و مرگ نایب چهارم امام عصر، عجل الله تعالی فرجه الشریف - علی بن محمد سمري - به مرجعیت شیعه رسیده بود و به دستور صریح صاحب الامر، رهبری شیعیان را به عهده گرفته بود. از میان نامه های حضرت، نامه ای را گشود، آنجا که صاحب الامر برایش نوشته بودند: «و تو - که پروردگارت،

توفیقت را برای یاری حق دوام بخشد و پاداشت را به خاطر سخنانی که با صداقت از جانب ما می گویی افزون کند - را آگاه می کنیم که به ما اجازه داده شده که تو را به شرافت و افتخار مکاتبه مفتخر کنیم و موظف کنیم که آنچه به تو می نویسیم به دوستان ما که نزد تو می باشند برسانی.» او نخستین کسی بود که بعد از ائمه، علیه السلام، بدون مخالفت، همه شیعیان به دور او جمع شدند و مرجعیت او را پذیرفتند. او که زبان شناسی توانا بود و هرگز هیچ بحث و مناظره ای شکست نخورده بود، حالا در برابر این حادثه، به زانو درآمده بود. چهره لاغر و گندمگون شیخ مفید خیس اشک شده بود. او که سالها با اقتدار کامل، در برابر تبعید و تهدید و آتش زدن خانه و مسجد هم مقاومت کرده بود، حالا احساس عجز و ناتوانی می کرد... در دور دست نگاه شیخ، تصویر روزی نقش بسته بود که به خاطر مقابله با او جمع شدن شیعیان بر گردش، دهها مسجد در آتش کینه و عداوت عباسیان سوخت. آن روزهای پر آتش و ظلم که ده هزار نفر از مردم بغداد، اسیر آتش سوزی شدند و مساجد و دکانها و خانه ها، در آتش سوختند... آن روزها که گروهی آب را بر محله شیخ بستند تا او و دوستانانش را از پا درآورند. آن روزها که نوحه عزاداری روز عاشورا و جشن شادمانی عید غدیر ممنوع شده بود... آن زمان که به قتل شیعیان فتوی داده شد و هر که را توانستند از دم تیغ عداوتشان گذراندند. روزی که ناگهان به مسجد بزرگ بغداد حمله کردند و عده ای از مردم بی گناه را قتل عام کردند... در همه آن دشواریها، دلش به این گرم بود که همه چیز به خاطر صاحب الامر، تحمل کردنی است. در برابر همه آن رنجها و عذابها، قتلها و آتش سوزیها، نامه حضرت به دل او آرامش بخشید، آنجا حضرت برای شیخ نوشتند: «شما مکلف هستید که اوامر و دستورات ما را به دوستان ما برسانید خداوند عزت و توفیق اطاعتش را به آنان مرحمت فرماید و مهمات آنان را کفایت کند. در پناه لطف خویش محفوظشان دارد. با یاری خداوند متعال در مقابل دشمنان ما که از دین خداوند روی بگردانده اند بر اساس تذکرات، استقامت کن و بازخواست الهی، دستورات ما را به آنان که از تو می پذیرند و گفتار ما موجب آرامش آنها می شود، ابلاغ کن. با اینکه ما بر اساس فرمان خداوند و صلاح واقعی ما و شیعیانمان، تا زمانی که حکومت در دنیا در اختیار ستمگران در نقطه ای دور و پنهان از دیده ها به سر می بریم، ولی از تمام حوادث و ماجراهایی که بر شما می گذرد، کاملاً مطلع هستیم و هیچ چیز از اخبار شما بر ما پوشیده نیست. از خطاها و گناهانی که بندگان صالح خداوند از آنها دوری می کردند، ولی اکثر شما مرتکب آن شدید نیز با خبریم. با همه این گناهان، ما هرگز در رسیدگی به امور شما کوتاهی نکرده و شما را فراموش نمی کنیم و اگر عنایات و توجهات ما نبود، مصائب و حوادث

زندگی، شما را در بر می گرفت و دشمنان شما را از بین می بردند...» با همین پیغامها و نامه های امید بخش بود که شیخ مفید همه مصائب را تحمل می کرد... اما همه این مسائل یک طرف و این فتوای اشتباه یک طرف. آن همه فشار و تهدید و قتل و غارت هرگز باعث نشد شیخ ناامید شود و در خانه اش را به روی مردم ببندد. اما این ماجرا او را از پای درآورد و باعث شد که شیخ به همه پشت کند و در خانه اش را به روی همه ببندد... آفتاب تازه طلوع کرده بود و شیخ در سکوت دلگیر خانه مشغول مناجات و دعا بود. صدای در بلند شد خدمتکار پیر با خودش گفت: باز هم در می زنند. خدایا این وقت صبح جواب این مردم را چه بدهم؟ باز هم بگویم شیخ کسی را نمی پذیرد؟ همانطور که با خودش حرف می زد به سمت در رفت و در چوبی خانه را باز کرد. جوانی پشت در ایستاده بود که لباس خدمتکاران بر تن داشت. به نظر نمی رسید برای سؤال و خواهشی به نزد شیخ آمده باشد. سلام کرد و نامه ای به دست او داد. خدمتکار نامه را گرفت و در را بست و با شتاب به اتاق آمد. شیخ سر به سجده داشت. بعد از نماز صبح هنوز از سر سجاده بر نخاسته بود. شانه های نحیف و لاغر از گریه می لرزید از روز رفتن اسماعیل یک لحظه آرام نگرفته بود. خدمتکار نتوانست بیش از این پریشانی شیخ را تحمل کند. کنار سجاده زانو زد و آهسته گفت: ببخشید! آقا برایتان نامه ای آمده. شیخ سر از سجده برداشت. صورت نورانی و محاسن سفیدش غرق اشک بود. خدمتکار بلند شد تا شیخ مفید را با نامه اش تنها بگذارد. شیخ بی قرارتر از پیش در حالیکه دستانش از یک احساس شیرین می لرزید آن را گشود. همان خط آشنا بود. «صاحب الامر» خطاب به شیخ فرموده بود: «بر شماست که فتوی بدهید و بر ماست که شما را از خطا و اشتباه، حفظ کنیم. ما شما را و نمی گذاریم تا در خطا اشتباه واقع شوید.» شیخ با چشمانی اشکبار چندین بار این عبارات را تکرار کرد. هر واژه مثل جرعه ای آب گوارا و زلال، وجود تشنه و اندوهناک شیخ را سیراب و پر نشاط می کرد. نامه را بوسید و سر بر سجده شکر گذاشت. خدمتکار پیر که دل نگران و منتظر بود، بیرون اتاق ایستاده بود و به خودش اجازه نمی داد از محتوی نامه سؤال کند. شیخ بلند شد. سجاده اش را جمع کرد و گفت: من به مسجد می روم. هر کس سراغ مرا گرفت، بگو بیاید مسجد. خدمتکار شادمان جلو آمد: نامه پر برکتی بود شیخ! شیخ بعد از چند روز، لبخند زد و گفت: نامه های صاحب الامر، همیشه پر برکتند. اسماعیل و یوسف همراه سیل جمعیت به طرف میدان بزرگ بغداد پیش می رفتند. محمد دست پدر و عمویش را گرفته بود تا در میان جمعیت گم نشود. او حالا دیگر نوجوانی برومند و زیبا شده بود. اما جمعیت به قدری زیاد بود که بیم آن می رفت که پدرش را گم کند. یوسف دست گرم او را در دست فشرد و گفت: - می بینی پسرم؟ این همه مردم برای تشییع مردی جمع شده اند که باعث شد صاحب الامر، برای زنده ماندن تو، خود به ما پیغام بدهد. محمد بر چهره شکسته پدرش نگاه کرد. بعد از مرگ مادرش اسماء، او هم برایش پدر بود و هم مادر و از آنجا که صاحب الامر، باعث زنده ماندن او شده بود، نسبت به او احساس احترام و محبت خاصی داشت... بغداد در غم از دست دادن شیخ مفید، یکپارچه غرق ماتم و اندوه شده بود و بیش از هشتاد هزار نفر از مردم در تشییع پیکر پاک او جمع شده بودند، جمعیت به قدری زیاد بود

که میدان «اشنان»، بزرگترین میدان بغداد، تنگ و کوچک به نظر می رسید. سید مرتضی برادر سید رضی که از شاگردان مورد علاقه شیخ مفید بود، بر جنازه او نماز خواند و شیخ را در نهایت اندوه در خانه کوچک خودش «باب الریاح» به خاک سپردند. محمد دلش می خواست می توانست مثل همان روزها که شیخ زنده بود و پدر و عموی او را به دیدن شیخ می بردند، او را از نزدیک ببیند. اما دیگر شیخ از دنیا رفته بود... به به خاک سپاری شیخ، جمعیت کم کم پراکنده شد. اما اسماعیل، یوسف و محمد دل از آنجا نمی کنند. اطراف خانه شیخ که خلوت تر شد، یوسف دست محمد را گرفت و به طرف قبر شیخ برد. اسماعیل هم جلو رفت و کنار قبر زانو زد. خدمتکار پیر و وفادار شیخ در حالیکه اشک می ریخت، ماجرای تولد محمد را به یاد آورد. دستی بر سر او کشید و گفت: - شیخ مفید به خاطر فتوی اشتباهی که درباره تولد تو و مادرت داده بود، اشک ریخت... محمد دستی بر خاک مرطوب قبر کشید و گفت: اینجا چه نوشته شده؟ خدمتکار گفت: این خط «صاحب الامر» است که به دست مبارک خودشان بر روی قبر شیخ ابیاتی را نوشته اند. و اسماعیل زمزمه کرد: لا صوت الناعی بفقدک انه یوم علی آل الرسول عظیم آوای مرثیه خوان بر فقدان تو بلند نگردد که روزگار مرگ تو بر خاندان پیامبر بزرگ است مان قد غیبت فی جدت الثری فالعلم والتوحید فیک مقیم اگرچه در دل خاک پنهان گشته ای اما درون تو دانش و معرفت حق اقامت گزیده است والقائم المهدی یفرح کلما تلیت علیک من الدر و من علوم قائم آل محمد، صلی الله علیه وآله، - مهدی، عجل الله تعالی فرجه الشریف - هرگاه دانشهایی از دروس الهی برتر خوانده می شود خوشنود می گردد. با زمزمه اسماعیل و همراه گریه یوسف، محمد با خود اندیشید: - ای شیخ! تو چگونه کسی بودی که صاحب الامر، روز مرگ تو را روز بزرگی برای خاندان پیامبر می داند؟

پیشگویی در مورد بروز جنگ جهانی

روزنامه های فرانسه از قول داموس پیشگو و ستاره شناس فرانسوی نوشتند که سال ۱۹۹۹ میلادی که شش ماه دیگر از آن باقی مانده است، سال خطرناک و بسیار بدی برای ساکنان کره زمین خواهد بود. به گزارش رادیو بین المللی فرانسه روزنامه ها اعلام کردند که امسال بزرگترین کسوف قرن، جهان را در تاریکی فرو خواهد برد و در حدود تیر ماه یک رهبر آسیایی از تبار مردان مغول برخواهد خاست و جهان را به جنگ خواهد کشید. مطبوعات فرانسه نوشتند، پیشگو و ستاره شناس فرانسوی آخرین سال قرن را سال خطرناک و وحشت آفرین توصیف کرده است. به نظر می رسد پیشگویی داموس در مورد ملیت کسی که جهان را به آشوب کشیده، فقط چند هزار کیلومتر خطا داشته است! کیهان، ۲۶/۲/۷۸، ص ۱۵.

هیچ کس نمی داند که چه تعداد مسلمان در روسیه زندگی می کند. حتی از رقم تقریبی تعداد مسلمانان نیز کسی باخبر نیست. همین نکته ساده نشان می دهد که مقامات رسمی تا چه حد نسبت به شهروندان مسلمان کشور خود بدبین هستند. الکسی مالاشنگو، کارشناس مسائل اسلام در مسکو تعداد مسلمانان این کشور را مابین ۵/۸ تا ۲۱ میلیون نفر تخمین می زند. حداقل می توان مناطقی را که ساکنان عمده آن را مسلمانان تشکیل می داده و یا دارای جمعیت قابل ملاحظه ای از مسلمانان هستند مشخص نمود. در مرکز روسیه در دو جمهوری تاتارستان و باشقیرستان، در جمهوری فدراتیو شمال قفقاز، در منطقه اورال ولگا و همینطور در بخشهایی از سیبری مسلمانان زیادی زندگی می کنند. البته نباید دو شهر سن پترزبورگ و مسکو را از قلم انداخت. بنابر اطلاعات رسمی موجود، تنها در پایتخت روسیه حدود دو میلیون تن از بستگان ملیتهای مسلمان ساکن هستند... در روسیه حدود ۲۳۰۰ جامعه مذهبی و بیش از پنجاه آموزشگاه اسلامی ثبت شده وجود دارد. این کشور همچنین دارای هزاران مسجد است. ارقام فوق حکایت از روند رو به رشد بیداری اسلامی و همینطور حکایت از تمایل رو به افزایش مسلمانان در پیروی از احکام اسلام دارند... در گزارشی که اخیراً از سوی سرویس جاسوسی روسیه به سردمداران این کشور ارائه شده، آمده است: این نکته دیگر قابل اغماض نیست که کشور ما در بن بست اسلام گرفتار شده است. منابع: ۱. Jorg ۳ Die Orientalische Frage ۲. R.Mettke. مجله آلمانی فیگارو، ویژه نامه معمای اسلام، به نقل از مجله ترجمان، ویژه نامه ش ۱۳۷۷، ۲.

اعضای یک گروه مسیحی انگلیسی که به بازگشت حضرت مسیح، علیه السلام، اعتقاد دارند، یک دوربین مخفی در اطراف مسجدالاقصی نصب کرده اند تا تصویر بازگشت آن حضرت را ضبط کنند زیرا معتقدند آن حضرت سوار بر ابر از آسمان به زمین باز می گردد. روزنامه الشرق الاوسط به نقل از « کریستین دارج » ناظر گروه مذکور در انگلیس نوشت: این دوربین با موافقت شهرداری قدس در این مکان مخفی نصب شده تا تندروهای یهودی نتوانند به مکان آن پی ببرند. وی گفته است این دوربین بسیار دقیق بطور ۲۴ ساعته از دروازه شرقی قدس که محل ورود مسیح است تصویربرداری می کند و این تصاویر به هنگام ظهور وی به گیرنده های اینترنت منتقل می شوند. دارج زمان مشخصی برای ظهور حضرت مسیح اعلام نکرده لکن گفت زمان این رویداد نزدیک است. روزنامه جمهوری اسلامی، یکشنبه ۹/۳/۷۸، ص ۲.

سحرگاه هر جمعه، شهر مملو از جمعیتی است که در صفی به درازای همه خیابانهای شهر و در هوای حضور در جمع مشتاقان امام عصر، ارواحنا له الفداء، راهی مهدیه می شوند، نوای دلنشین و جانسوز «ندبه» و ذکر حضرت دوست در کنار گلزاری که عطر عشق و وفاداری را به هر سو می پراکند جمعه های کرمان را رنگی دیگر می بخشد. به راستی این واقعتی انکار ناپذیر است که در هیچ کجای این سرزمین بزرگ چون کرمان مراسم زیبای «دعای ندبه» آنها با حضور هزاران نفر از شیفتگان برگزار نمی شود. بی گمان تنها چشم عنایتی از حضرت دوست می تواند چنین شور و شیدایی بپا کند. مبارکباد این خلعت یگانه بر اندام همه خدمتگزاران و جوانانی که چونان پروانه به گرد خانه امام عصر، علیه السلام، به پرواز می آیند. آفرین بر همه های والای مردمی که عطر دعا و یاد مردان مرد را درهم می آمیزند تا در خیل منتظران و مستقبلان از پیک پی خجسته ایمان و رستگاری ماندگار بمانند.

پژوهشی پیرامون آخرین کتاب الهی

مؤلف: دکتر رجبعلی مظلومی

چاپ اول: ۱۳۶۰

ناشر: نشر آفاق این اثر، پژوهشی خواندنی درباره سیر تاریخی قرائت، تفسیر، علوم قرآنی و ... است. نام محبوب (بررسی نامها و القاب امام عصر، علیه السلام)

مؤلف: سید حسین حسینی نوبت چاپ: سوم - ۱۳۷۶ ناشر: نشر آفاق تعداد صفحه: ۱۵۸ شیوه های یاری قائم آل محمد (عج)

مؤلف: میرزا محمدباقر فقیه ایمانی نوبت چاپ: اول، شعبان ۱۴۱۹ ناشر: محقق این اثر در قطع وزیری و در ۲۴۴ صفحه به چاپ رسیده است. اصالت مهدویت در اسلام (از دیدگاه اهل سنت)

مؤلف: مهدی فقیه ایمانی نوبت چاپ: دوم، ۱۳۷۶ ناشر: مؤلف سلام بر پرچم افراشته (شرح سلامهای زیارت آل یاسین)

مؤلف: سید مجتبی بحرینی نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۷ ناشر: مرکز فرهنگی و انتشاراتی منیر

جمکران میعاد گاهی است که شیفتگان حضرت دوست روزهای سه شنبه و پنج شنبه هر هفته گرد هم می آیند تا از طریق زمزمه جانسوزترین مناجات و فراق نامه های عرفانی همچون دعای ندبه و کمیل و... محفل انسی بر پا سازند و در لحظاتی فارغ از هیاهوی زندگی عادی و روزمره با معبود خویش به درد دل پردازند و از درگاهش تعجیل فرج مولی و مقتدایشان را درخواست نمایند... فرصتی دست داد با چند تن از این عزیزان که از راههای دور و نزدیک آمده بودند گفتگویی انجام دهیم، این شما و این صحبت های ساده و صمیمی این دوستان... .. پیش از این به همراه خانواده هر چند یکبار به اینجا می آمدم، ولی چند وقتی است که هفته ای یکبار جهت شرکت در مراسم دعای ندبه یا کمیل، و برنامه سخنرانی و میزگرد پاسخ و پرسش و در یک کلام جهت اظهار ارادت به ساحت مقدس آقا امام زمان، علیه السلام، به این مسجد پر فیض می آیم. حقیقت این است که حضور در فضای معنوی اینجا به انسان آرامش روحی خاصی می بخشد. دیدن چهره های روحانی افراد مخلصی که از سراسر کشور می آیند و با صفای عجیبی دور از هر گونه ریا و خودنمایی در گوشه ای به راز و نیاز و درد دل با مولایشان مشغولند تاثیر زیادی در انسان می گذارد؛ چند ساعتی انسان از غفلت بیرون می آید و به اموری زیباتر و عالی تر از کارهای تکراری روزمره زندگی توجه پیدا می کند و حتی این لحظات چه بسا موجب پیدایش تحولی در رفتار و روحیات و اخلاق انسان شود و او را در مسیری بهتر از آنچه که بوده قرار دهد... مجید شهرام فر ۱۶/ ساله... من احساس می کنم انسان هر چند هم که دارای گرفتاری و مشکلات مختلفی در زندگی باشد؛ پس از حضور در این مکان شریف و شرکت در برنامه هایی نظیر دعای توسل و انجام اعمال مخصوص مسجد مقدس جمکران و نماز دعای امام زمان، علیه السلام، همه آن گرفتاریها را فراموش می کند و بطور کلی از آن حالت قبلی که معمولا همراه با افسردگی و کم حوصلگی است خارج می شود. در عوض از شادابی و سعه

صدر خاصی برخوردار می گردد و با اطرافیان و دوستانش مهربان تر و صمیمی تر می گردد و در یک کلام احساس می کند سبک شده و به خدا نزدیکتر گشته است و به خاطر امیدی که پیدا می کند دیگر مشکلات برایش ناچیز جلوه می نماید. فرد در خود احساس قدرت و توان مقابله با هر گونه پیشامد ناگوار و سخت را می یابد. این حالت برای خود من - که برای اولین بار در مراسم دعای کمیل این مسجد شرکت کردم - پیش آمده بود و آن وقت حالی داشتم که هرگز آن را فراموش نمی کنم و به گونه ای در من اثر گذاشته بود که حتی دوستان و اطرافیانم احساس می کردند که در روحيات من تغییراتی به وجود آمده و حال هم هر گاه به اینجا می آیم کم و بیش شبیه آن معنویت را احساس می کنم که این برای من بسیار لذتبخش است به نظر من این همان عنایت مولی است... احمد حسینی ... از آنجا که اغلب افرادی که اینجا می آیند قشر جوانند، اینها معمولاً با کاروانهای دانش آموزی یا به همراه خانواده ها یا جمعهای دوستانه به این مکان مقدس می آیند و اولین چیزی که نیاز دارند این است که درباره تاریخچه و منزلت و جایگاه معنوی و آداب و برنامه های آن به آنها اطلاعات کافی داده شود و جا دارد با خط زیبا درباره آن مطالبی نوشته شود و در کنار درهای ورودی نصب شود، نقشه اماکن و امکاناتی که مسجد دارد به همراه توضیحاتی درباره تاریخچه و جایگاه مسجد مقدس جمکران در اختیار مردم قرار گیرد و یا حتی افرادی از خدام باشند که در جمع کاروانها و یا در جاهایی که مردم زیادی جمع شده اند حاضر شوند و ضمن خوشامدگویی توضیحاتی در این زمینه به آنها بدهند و این کار برای استفاده بهتر مردم از این برنامه ها بسیار مفید است. به عنوان مثال برای خود من بسیار جالب بود که فهمیدم در کنار مسجد چاهی هست که هر کس حاجتی دارد یا درخواستی از امام زمان علیه السلام دارد می تواند آن را روی کاغذ بنویسد و با آداب خاصی که ذکر شده است آن را در چاه بیندازد. ان شاء الله حضرت عنایتی می کند و درخواست او برآورده می شود. بهر حال خیلی از مطالب هست که اگر به نمازگزاران توضیح داده شود آنها بجای اتلاف وقت از فرصت استفاده می کنند و .. سعید ابراهیم فر ... چند سال پیش از این، دوست عزیز می مرا با مسجد جمکران یعنی با عظمت و جایگاه تاریخی آن آشنا ساخت و از آن تاریخ به بعد خدا توفیق عنایت کرد که در برنامه ها و آداب و مراسم آن شرکت نمایم... در این مورد مساله ای که مرا ناراحت می کرد این بود که برخورد می کردم به افراد زیادی که با این مکان مقدس آشنا نبودند و در نتیجه از برکات آن محروم بودند. بنده با توجه به اطلاعاتی که در این مدت به دست آورده بودم، علاقه مند بودم در برخورد با افراد بویژه قشر جوان برایشان درباره مسجد جمکران و منزلت معنوی آن و عنایت آقا امام زمان، علیه السلام،

به این مکان و همینطور از کرامتهای مربوط به آن صحبت کنم و آنها را با این مسجد آشنا سازم. با توجه به شغلی که داشتم کم و بیش با مشتریان خودمان در این باره صحبت می کردم ولی آن چنان که باید در این راه موفق نبودم و همیشه آرزو می کردم زمینه بهتری فراهم شود تا در حد توان خودم با مردمی که زیاد آشنایی با این مسائل ندارند یا از آنها غفلت دارند صحبت کنم تا اینکه در یکی از سفرها که به مسجد مقدس جمکران داشتیم در این باره عریضه ای به خود آقا امام زمان علیه السلام نوشته (۱) و آن را در چاه کنار مسجد انداختم در آن نامه از آقا درخواست کردم که عنایتی بکنند بتوانیم یک اتوبوس بخرم و از این طریق در خدمت آن حضرت باشم. بحمدالله مدتی از این جریان نگذشته بود که این کار به لطف آقا انجام شد. از آن تاریخ به بعد کاروان راه انداختیم و مردم مشتاق را هر چند وقت یکبار به اینجا می آوریم و تا کنون موفق شده ایم حدود ۵۰ کاروان به مسجد جمکران بیاوریم. علاوه بر آن همیشه در مسیر کارمان یعنی خط تهران - چالوس در حد توان از طریق صحبت کردن با مردم و استفاده از نوارهای مذهبی مناسب که در آنها درباره امام زمان علیه السلام و برکات وجود آن حضرت و وظایف مردم در زمان غیبت و کرامتها و... بحث می شود و... سعی می کنیم به تبلیغ بپردازیم و انصافاً این کار بسیار مفید بوده است و ما در نظر داریم در آینده از طریق تهیه و نصب یک دستگاه ویدئو در ماشین بعضی مراسم را که در مسجد برگزار می شود یا فیلم هایی که در ارتباط با کرامات امام زمان علیه السلام تهیه شده است برای مسافران در طول مسیر پخش کنیم و برنامه بعدی ما این است که مقداری کتاب مناسب درباره امام زمان علیه السلام تهیه کنیم و در اختیار مسافران قرار دهیم و فکر می کنیم این کارها در آشنا سازی مردم با آن حضرت مفید باشد... تنها درخواستی که از مسؤولان زحمتکش مسجد مقدس جمکران داریم این است که درباره اسکان و غذای مردم نمازگزار امکانات مناسبی فراهم نمایند. همیشه یکی از نگرانیهای ما وقتی کاروان می آوریم این است که ما با این ۵۰ یا ۶۰ نفر در سرما و گرما و برف و باران کجا برای استراحت اتراق کنیم و... تا با خیال راحت خودمان و همراهانمان در مراسم و برنامه های مسجد شرکت کنیم و سپس با خاطره ای خوش و خوب به وطن برگردیم... ان شاءالله که به این مسائل بیشتر فکر بشود... سیروس ایران منش پی نوشت: ۱. «عریضه نویسی» یکی از شیوه های توسل و طلب حاجت از ائمه اطهار، علیهم السلام، است که آداب خاصی دارد که علاقه مندان می توانند جهت اطلاع بیشتر به کتابهای مفصل دعا و زیارت از جمله صفحه ۷۶۵ مفاتیح الجنان و یا به کتاب «منتهی الامال» مراجعه نمایند.

اگر قرار باشد غیبت امام زمان علیه السلام به خاطر حکمت‌های خاص الهی باشد، دعا کردن ما برای فرج چه خاصیتی دارد؟ از طرفی در دعای امام زمان علیه السلام می‌خوانیم که خدایا مرا جوری قرار بده که تعجیل آنچه را که تو به تاخیر انداخته‌ای، از تو نخواهم و تاخیر آنچه را که تو تعجیل آن را خواسته‌ای، چگونه در دعاها می‌خواهیم که در ظهور امام زمان علیه السلام تعجیل فرماید؟ «قم / فرشاد رضایی»

۱. بیقین چنانکه در متن سؤال آمده است، غیبت امام زمان، علیه السلام، بر اساس اسباب و حکمت‌هایی صورت گرفته است که اگر چه به برخی از آنها در روایات مختلف تصریح شده، اما دانستن همه آنها در دوران ظهور آن بزرگوار ممکن نیست. (۱) از این رو اشکالی ندارد که بگوییم یکی از حکمت‌های غیبت، دچار ساختن انسانها به بلایای و مشکلاتی است که باعث روی آوردن مردم به خدا و دعا کردن آنان برای فرج می‌شود. چنانکه در قرآن آمده است: ما انسانها را به شدائد و سختیهای روزگار مبتلا می‌سازیم، باشد که به درگاه ما تضرع و زاری نمایند و به دعا روی آورند. (۲) «و الله لیغیبن غیبه لا ینجو فیها من الهلکه الا من ثبته الله عز و جل علی القول بامامته و وفقه - فیها - للدعاء بتعجیل فرجه. شیخ صدوق، همان، ج ۲، ص ۳۸۴. (۳) پس دعا برای

ص: ۱۰۳

۱- امام صادق، علیه السلام می‌فرماید: «ان وجه الحکمه فی ذلک لا ینکشف الا بعد ظهوره» شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۲.

۲- «فاخذناهم بالباساء و الضراء لعلهم یتضرعون»، سوره انعام

۳-، آیه ۴۲.

فرج نه تنها منافاتی با حکمت‌های غیبت ندارد، بلکه خود می‌تواند از زمره همین حکمتها به شمار آید. ۲. دعا برای فرج امام زمان علیه السلام به عنوان یک وظیفه و تکلیف در عصر غیبت، در روایات بسیاری مورد تأکید قرار گرفته است. پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، و برخی از امامان بزرگوار، علیهم السلام، به چنین دعا کردنی امر فرموده اند و حضرت ولی عصر، علیه السلام، نیز نه تنها شیعیان خود را به دعا کردن برای تعجیل فرج فرمان داده اند، بلکه کثرت دعا را از آنان خواسته اند. (۱) براستی وقتی امام زمان علیه السلام می‌فرماید: «برای نزدیک شدن فرج بسیار دعا کنید». آیا می‌توان آن را ی خاصیت خواند؟ و اصولاً آیا تعبد نسبت به تکلیف مجالی برای اصرار بر کشف خواص آن باقی می‌گذارد؟ ۳. در تعبیر زیبایی از ناحیه امام زمان، علیه السلام، که در ذیل همان فراوان به دعای فرمان برای تعجیل فرج، وارد شده، کثرت دعا به خودی خود فرج و گشایش شیعیان به شمار آمده است: و اکثروا الدعاء بتعجیل الفرج، فان ذلك فرجکم. (۲) این فرمان نشان می‌دهد که خواسته‌های شیعه چشم انتظار فرج، در سایه «دعا برای فرج» قابل دسترسی است. آنچه را که او در پی ظهور امام زمان، علیه السلام، می‌تواند بیابد، توسط دعا‌های خویش نیز می‌تواند به دست آورد. به عبارت دیگر امنیت ایمان، رشد اندیشه، آرامش روحی، کمالات معنوی و بهره‌های بی پایان دوران پس از ظهور را، به عنایت الهی می‌تواند در همین دوره غیبت با اتکا به «دعا برای ظهور» کسب نماید و این امر با توجه به قدرت و شیت خداوند قابل انکار نیست، زیرا او خود فرمود: قل ما یعبا بکم ربی لولا دعاؤکم. (۳) بگو اگر دعای شما نباشد، پروردگار من به شما عنایتی نمی‌فرماید. با توجه به دلالت همین آیه شریفه است که می‌توان گفت: عنایت و رحمت و فضل خداوند که نامحدود و بی انتها نیز می‌تواند باشد، به مدد دعا و خواستن از او دست یافتنی است، اگر چه دوران غیبت حضرت مهدی، علیه السلام، باشد. ۴. در برخی روایات، دعا برای فرج وسیله ای برای نجات از هلاکت به شمار آمده است، چنانکه حضرت امام حسن عسکری، علیه السلام، می‌فرماید: به خدا فرزندم مهدی را غیبتی است که در آن هیچ کس از هلاکت نجات نمی‌یابد مگر کسی که خدای عز و جل او را بر اعتقاد نسبت به امامتش ثابت قدم بدارد، و او را نسبت به دعا برای تعجیل فرجش توفیق عنایت فرماید. (۶) بی تردید شرایط سخت دوران غیبت به گونه ای است که جز با اعتقاد محکم نسبت به امامت حضرت مهدی، علیه السلام، نمی‌توان بر اطاعت و تبعیت او باقی ماند و جز با دعا برای نزدیکی فرج نمی‌توان روح امید را در دل زنده نگه داشت و در برابر دشواریهای غیبت مقاومت نمود. ۵. از دیدگاه قرآن و روایات، دعا پشتوانه ای برای زندگی و عاملی برای حرکت و پویایی در مسیر خواسته‌های الهی،

ص: ۱۰۴

۱- «اکثروا الدعاء بتعجیل الفرج». حضرت مهدی علیه السلام - در توفیق مبارک خطاب به اسحاق بن یعقوب. شیخ صدوق،

همان، ج ۲، ص ۴۸۵.

۲- همان.

۳- سوره فرقان (۲۵)، آیه ۷۷.

و وسیله ای برای هم جهت ساختن نیازها و خواسته های بشری با اراده و مشیت خداوند است. با چنین نگرشی، دعا برای فرج خود نوعی تلاش در راستای موانع ظهور به شمار می رود و دعاکننده منتظر با شناختی که از حکمت‌های غیبت دارد، به نوعی خودش را در مسیر از بین بردن عوامل طولانی شدن آن، به تکاپو وا می دارد. دعا کننده برای فرج چون می داند که یکی از عوامل غیبت آماده نبودن شرایط برای حکومت جهانی آن بزرگوار است، می کوشد تا در حد توان خویش در ایجاد چنین زمینه ای مؤثر باشد و زمانی که تحقق آنرا از عهده خویش و امثال خویش خارج می یابد، به رحمت و اسعه خداوند امیدوار می ماند. و چنین است عکس العمل او در برابر خوف امام زمان، علیه السلام، از کشته شدن که به عنوان عملی دیگر در پیدایش و استمرار غیبت به شمار می آید. دعاکننده برای فرج تا آنجا که می تواند با شناساندن امام زمان، علیه السلام، و ایجاد محبوبیت نسبت به او و برانگیزاندن شوق نسبت به قیام و جلوه های ظهور آن بزرگوار در بین مردم، می کوشد تا به میزان توانایی خود این عامل را کم تاثیر سازد، چنانکه نسبت به هر عامل دیگر نیز چنین جهت گیری و تلاشی در مورد او صادق است. و این خود والاترین و تعیین کننده ترین خاصیت برای دعای فرج است. ۶. در جواب به قسمت دوم سؤال باید گفت: آنچه در متن دعای شریف مورد نظر آمده و به احتمال قوی از ناحیه مقدسه امام زمان، علیه السلام، روایت شده است، (۱) متضمن نکته ای تربیتی و پیامی آموزشی است که همان تسلیم بودن در برابر خواسته خدای تبارک و تعالی است. اما این تسلیم بودن هرگز منافاتی با دعا کردن ندارد، چون دعا کردن به خودی خود امری مطلوب است و در آیات شریفه و روایات فراوان بر آن تاکید شده است. چنانکه پیامبر، صلی الله علیه و آله، فرمود: هیچ چیز نزد خدا گرامی تر از دعا نیست. (۲) و فرمود: از فضل خدا درخواست کنید؛ زیرا خداوند دوست می دارد که مورد طلب و درخواست قرار گیرد و بالاترین عبادت انتظار فرج است. (۳) وقتی که انتظار فرج

ص: ۱۰۵

-
- ۱- این دعا که با «اللهم عرفنی نفسک...» شروع می شود، توسط شیخ عثمان بن سعید عمروی - نائب خاص امام زمان، علیه السلام - نقل شده و روایت کنندگان آن شخصیت‌هایی همچون شیخ صدوق و شیخ طوسی می باشند. ر.ک: شیخ صدوق، همان، ص ۵۱۲، مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۷، و مفاتیح الجنان، بخش دعا در زمان غیبت.
 - ۲- «لیس شیء اکرّم عند الله من الدعاء» نهج الفصاحه، ص ۵۰۷، ح ۲۴۰۰.
 - ۳- «سلوا الله من فضله فان الله يحب ان یسال و افضل العباده انتظار الفرج». همان، ص ۳۷۰، حدیث ۱۷۴۰.

والا-ترین نوع عبادت به شمار می آید، و دعا کردن برای فرج، زیباترین جلوه انتظار به حساب می رود، و اصل دعا گرامی ترین و محبوبترین چیزها در نزد خدا است، چه منافاتی پدید می آید اگر شیعه چشم انتظار، برای نزدیک شدن ظهور امام زمان، علیه السلام، دعا کند و در عین حال نهایت تسلیم در برابر اراده خدا را داشته باشد و به آنچه که او می پسندد، رضایت کامل نشان دهد؟ آیا در چنین دعا کردنی، جز نزدیک شدن به مقام بندگی خدا و سر سپردن به خواست او هدف دیگری وجود دارد؟ ۷. تاثیر دعا در تغییر دادن تقدیرات و قضای الهی، غیر قابل انکار است، چنانکه در روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، آمده است: اکثر من الدعاء، فان الدعاء یرد القضاء. (۱) زیاد دعا کن، زیرا دعا قضای الهی را باز می گرداند. الدعاء یرد البلاء. (۲) دعا بلای الهی را بر می گرداند. لا یرد القدر الا الدعاء. (۳) تقدیر الهی را چیزی جز دعا تغییر نمی دهد. امام صادق، علیه السلام، فرمودند: خداوند عذابی طولانی به مدت چهارصد سال بر بنی اسرائیل مقرر داشت. هنگامی که عذاب بر بنی اسرائیل طولانی گشت، ناله زدند و تا چهل روز به درگاه خداوند گریه و زاری نمودند. خداوند به حضرت موسی و هارون، علیهما السلام، وحی فرمود تا آنان را از بلای فرعون برهانند و یکصد و هفتاد سال عذاب را از آنان برداشت. بدین گونه شما شیعیان نیز اگر چنین ناله و گریه کنید خداوند فرج ما را نزدیک خواهد فرمود، و اما اگر چنین نکنید امر فرج تا نهایت زمان مقرر شده اش به تاخیر خواهد افتاد. (۴) با توجه به چنین روایاتی، شیعه منتظر در عین تسلیم به خواست خدا، با دعای خویش نسبت به تعجیل فرج، از آفریدگار خویش می خواهد که در تقدیر و قضای خویش نسبت به ظهور آن عدالت موعود تغییری ایجاد فرماید و به لطف و نایت خود بلای غیبت امام زمان، علیه السلام، را مرتفع گرداند. ۸. در اینجا مناسب است کلام مرحوم سید محمد تقی موسوی اصفهانی را که در ذیل برخی روایات مربوط به علائم ظهور آمده است، نقل نماییم تا عدم منافات بین دعا کردن و تسلیم اراده خدا بودن ظاهرتر گردد: ظهور مولای ما امام زمان، علیه السلام، از اموری است که در اثر برخی عوامل قابل تقدیم و تاخیر است. از جمله اسباب و عواملی که باعث تقدیم ظهور و نزدیک شدن فرج می باشد، اهتمام مؤمنین به دعا برای امام زمان، علیه السلام، و درخواست تعجیل فرج او از خداوند قادر متعال است. ممکن است برخی جاهلان، جلو افتادن امر ظهور امام زمان، علیه السلام، در اثر دعا را بعید بشمارند و عدم وقوع آنرا در پی این همه دعاهاهی اهل ایمان در هر زمان و مکان دستاویز ادعای خویش قرار دهند.

ص: ۱۰۶

۱- همان، ص ۸۴، حدیث ۴۴۶.

۲- همان، ص ۳۳۲، حدیث ۱۵۹۰.

۳- همان، ص ۱۲۴، حدیث ۶۲۴.

۴- اصفهانی، محمد تقی، مکیال المکارم، محمد تقی اصفهانی، ج ۱، ص ۳۸۲.

اما چنین استبعادی ضعیف و ناآگاهانه است، زیرا هیچ بعدی ندارد که در علم خدای سبحان برای ظهور امام زمان، علیه السلام، دو وقت مقرر شده باشد که یکی نزدیک و دیگری دور باشد و ظهور در زمان نزدیکتر مشروط بتلاش مؤمنین و همت آنان در زیاد دعا کردن برای تعجیل فرج و نزدیک شدن ظهور قرار داده شده باشد. و این است معنای اینکه ظهور امام زمان علیه السلام از «امور بدایی» است که قابلیت تقدیم و تاخیر دارند. (۱) ۹. قابل تامل است که در همین دعای شریفی که جمع بین دعا و حالت تسلیم محل سؤال قرار گرفته در فاصله ای کمتر از بیست سطر هر دو مضمون با هم آمده است. ابتدا می خوانیم: خدایا مرا بر اطاعت ولی امرت ثابت قدم بدار که از دیدگان مردم نهان داشته ای و به اذن تو از بین آفریدگانت غایب گشتی و امر تو را انتظار می کشد... خدایا تو خود بدون آنکه کسی تو را بیاگاهاند به وقتی که به ولی خویش اجازه ظهور و بروز و بیرون آمدن از پرده غیبت عنایت می کنی و بدین وسیله امر او را اصلاح می فرمایی، آگاه می باشی. پس مرا صبر و استقامت بر آن عنایت فرما به گونه ای که تعجیل آنچه را که تو به تاخیر انداخته ای، و تاخیر آنچه را که تو در آن تعجیل روا داشته ای، دوست نداشته باشم. و آنچه را که تو پوشانده ای آشکار نسازم و از آنچه تو کتمان فرموده ای جستجو ننمایم و در تدبیر تو با تو به مخالفت بر نخیزم و نگویم: چرا و چگونه است؟ و چه شده که ولی امر علیه السلام ظهور نمی نماید با اینکه دنیا از ظلم و جور پر شده است. - خدایا مرا به گونه ای قرار بده - که همه امورم را به تو واگذار نمایم. (۲) پس از چند سطر که آن هم درباره دعا برای دیدار و توفیق خدمت به آستان امام زمان، علیه السلام، و دعا برای سلامت و امنیت اوست، می خوانیم: خداوندا در فرج امام زمان، علیه السلام، تعجیل فرما و او را به نصرت خویش تایید نما. (۳) این مطلب نشان می دهد که نه تنها منافاتی بین این دو فراز دعا وجود ندارد، بلکه نوعی همخوانی و همراهی بین آنان وجود دارد که از سویی بیانگر لزوم سر سپاری محض به اراده حکیمانه خدا در عین اهتمام به دعاست، و از دیگر سوی امیدواری به تاخیر دعا در انگیزش لطف خدا و تغییر رحیمانه اراده او است.

ص: ۱۰۷

۱- همان، ج ۱، ص ۳۹۲.

۲- «... و ثبتنی علی طاعه ولی امرک الذی سترته عن خلقک، فباذنک غاب عن بریتک، و امرک ینتظر و انت العالم غیر معلم بالوقت الذی فیه صلاح امر ولیک فی الاذن له باظهار امره و کشف ستره، فصبرنی علی ذلک حتی لا احب تعجیل ما اخرت و لا تاخیر ما عجلت و لا اکشف عما سترته، و لا ابحت عما کتمته و لا انازعک فی تدبیرک و لا اقول: لم و کیف؟ و ما بال ولی الامر لا یظهر؟ و قد امتلات الارض من الجور و افوض اموری کلها الیک... اللهم عجل فرجه و ایده بالنصر».

۳- «... و ثبتنی علی طاعه ولی امرک الذی سترته عن خلقک، فباذنک غاب عن بریتک، و امرک ینتظر و انت العالم غیر معلم بالوقت الذی فیه صلاح امر ولیک فی الاذن له باظهار امره و کشف ستره، فصبرنی علی ذلک حتی لا احب تعجیل ما اخرت و لا تاخیر ما عجلت و لا اکشف عما سترته، و لا ابحت عما کتمته و لا انازعک فی تدبیرک و لا اقول: لم و کیف؟ و ما بال ولی الامر لا یظهر؟ و قد امتلات الارض من الجور و افوض اموری کلها الیک... اللهم عجل فرجه و ایده بالنصر».

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

